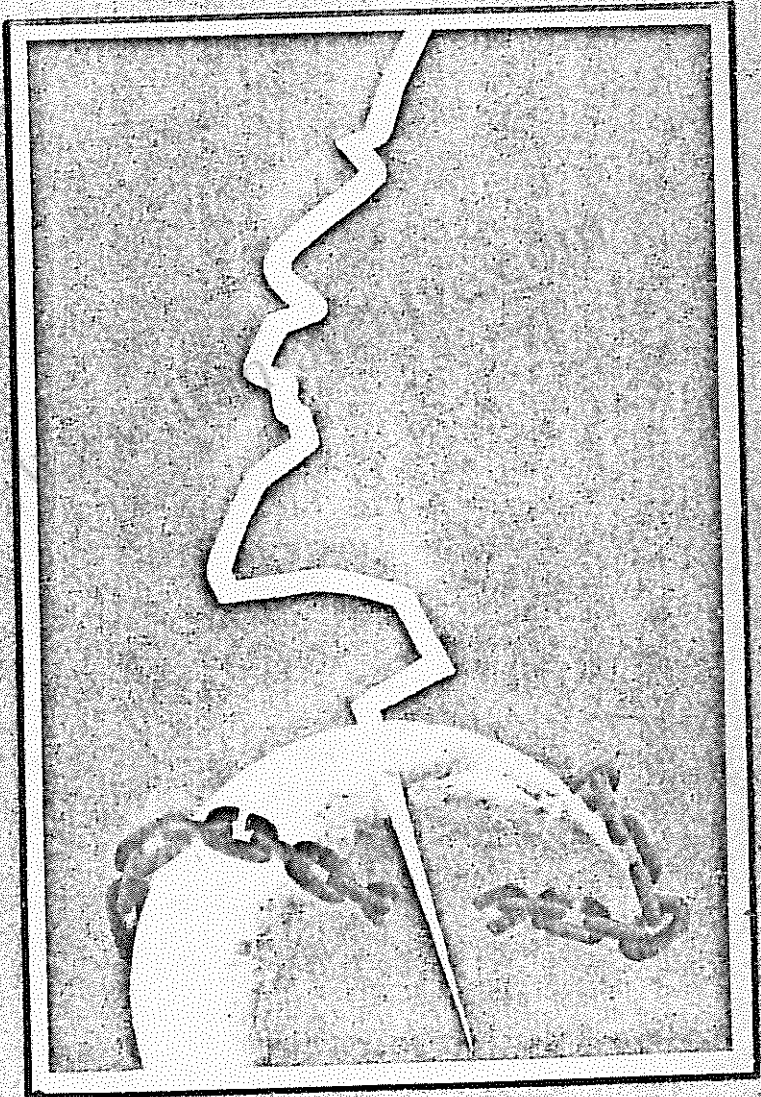


آموزش‌هایی از:

انقلاب و سوسیالیسم



آموزش‌هایی از:

انقلاب و سوسیالیسم

www.iran-archive.com

۳

تیرماه ۱۳۶۰

فهرست مطالب:

۳	ا. لیلیف	-- دیالکتیک تئوری و سیاست در لنینیسم
۱۸	ک. زارودوف	— انقلاب سوسیالیستی: وظیفه شماره یک «روز دؤم»
۲۷	و. زاگلا دین	— مشعلی که لنین برافروخت
۲۳	ی. کراسین	— جوانب ملی و بین المللی در روند انقلابی
۴۲	ن. سیمونیا	— مرحله کنونی مبارزه رهائی بخش
۵۱		— کنگره اول حزب کمونیست مصر
۶۴	ک. چرننکو	— ساختار حزب
۷۱	گ. بلوسف	— حقوق و وظایف اعضای حزب
۷۶	نیکیتا کولپینسکی	— انگلس از دیدگاه لنین

الکساندر لیلیف

عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست بلغارستان

دیالکتیک تئوری و سیاست در لنینیسم

مسئله ارتباط متقابل تئوری مارکسیستی - لنینیستی و سیاست حزب کمونیست در مبارزه طبقاتی پرولتار یا در دوره گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دوره دگرگونی‌های عمیق اجتماعی در تاریخ بشریت، به ویژه مهم است. این امر بیش از هر چیز به خاطر این واقعیت است که وظایفی را که امروز طبقه کارگر و تمام بشریت مترقی پیش‌روی خویش قرار داده‌اند از اهمیت استثنائی برخوردارند. گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم، نه در یک کشور واحد یا در گروه کوچکی از کشورها، بلکه در مقیاس جهانی در حال تکوین است، و این روند بازگشت‌ناپذیر اجتماعی و وضعیت تاریخی جدیدی را در جهان بوجود می‌آورد که مسایل تا کنون ناشناخته فراوانی را در عرصه تئوری و سیاست بوجود می‌آورد. طی این مسیر، ستون تکامل اجتماعی «اوج» والاتنی گرفته است: حزب کمونیست اتحاد شوروی و خلق شوروی در حال عملی ساختن گذار از سوسیالیسم به کمونیسم هستند، در حالی که گروهی از کشورهای سوسیالیستی، از جمله بلغارستان، در حال بنا نهادن جامعه سوسیالیستی پیشرفته هستند؛ در سایر

کشورها، فقط بنیادهای مناسبات نوین اجتماعی در دست پی‌ریزی است؛ و در بعضی کشورهای دیگر نخستین گامهای دارای سمت‌گیری بسوی سوسیالیسم برداشته می‌شود. احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری در حال عملی‌ساختن وظایف برنامه‌ای خود در شرایط جدید هستند. در ضمن، جهان بطور کلی با مسایل جهانی مواجه است: ضرورت دفع تهدید انهدام گرما- هسته‌ای، و انرژی، ماده‌ی خام، غذا و مسایل اکولوژیک.

پیروزی‌های سوسیالیسم علمی، سوسیالیسم واقعاً موجود و خصلت فوق‌العاده توده‌ای جنبش کمونیستی با خطر تنزل دادن سطح تئوریک و دست کم گرفتن نقش خود تئوری همراه‌اند. لنین در اثر خود چه باید کرد؟ به این خطر توجه نموده و گفت: «آنهايي که کم‌ترین آشنائی با وضع واقعی جنبش ما داشته باشند بناچار خواهند دید که اشاعه وسیع مارکسیسم با تنزل معینی در سطح تئوریک همراه بود.»^۱ امروز، هر حزب جداگانه و جنبش ما بطور کلی ممکن است ناگزیر با چنین خطری مواجه شود.

جنبش کمونیستی، بنا به ماهیت واقعی خود، بین‌المللی است، و امروز این ویژگی بیش از پیش برجسته‌تر می‌شود. اهمیت خاص این اندیشه در این گفته لنین آمده است: «یک جنبش نوظهور در کشوری جوان فقط وقتی می‌تواند کامیاب شود که از تجارب سایر کشورها استفاده نماید. برای اینکه از این تجارب استفاده کنیم، صرفاً کافی نیست با آنها آشنا شویم یا به سادگی از روی آخرین قلعنامه‌ها نسخه برداری کنیم. آنچه نیاز داریم اینست که بتوانیم با این تجارب نقادانه برخورد کنیم و آنها را مستقلاً مورد آزمون قرار دهیم. هر کس که تشخیص دهد که جنبش کارگری با چه عظمتی رشد کرده و شاخه دوانیده است، درک خواهد کرد که چه ذخیره‌ای از توانائی‌های تئوریک و سیاسی (و نیز انقلابی) برای تحقق این وظیفه مورد نیاز است.»^۲ این سال ۱۹۰۲ مطرح شده است، پس به خوبی می‌توان توان تئوریک و تجربه سیاسی ضرور امروز را برای تسلط بر تمام گنجینه تجربه جنبش جهانی کمونیستی تصور نمود.

گرایش عمومی بسوی حادث‌تر شدن مبارزه ایدئولوژیک بین‌المللی علیه بورژوازی و گسترش جنبش کمونیستی حاکی از این است که صرفنظر از ضرورت مقاومت در برابر تلاش‌های ایدئولوژی بورژوازی، رویز یونیسف «چپ» و راست برای گسترش نفوذ خویش، «جنبش کمونیستی هنوز حساب خود را با سایر جریان‌های اندیشه انقلابی که جنبش را به انحراف از راه صحیح تهدید می‌کنند تصفیه نکرده است.»^۳ به یاد آوریم که در این زمینه لنین بر «تمایز جدی میان گرایش‌های کم‌رنگ عقیدتی» تاکید کرده و هشدار داد: «سرنوشت سوسیال

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۵، ص. ۳۶۹.

(۲) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۵، ص. ۳۷۰.

(۳) همانجا، ص. ۳۶۹.

دموکراسی روسیه برای سالیان دراز آینده ممکن است به تقویت این یا آن «گرایش کمرنگ» بستگی داشته باشد.^۱ در زمان ما، درجه اهمیت خطرهایی که جنبش را به انحراف به راه خطا تهدید می کنند خیلی صریح تر از «گرایش های کمرنگی» است که در جنبش انقلابی ظاهر می شوند، و این خطر به پاسخ های سیاسی و ثور یک بموقع نیاز دارد.

سرانجام، این مسأله همچنین به این خاطر مهم است که مرحله نوین تکامل جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها با سطح عالی بلوغ سیاسی، فعالیت و استقلال احزاب بلکه همچنین همانطور که لئونید برژنف خاطر نشان ساخته است، با نیاز شدیداً مبرم به مرادۀ سیاسی و ثور یک و تبادل رفیقانۀ نظریات، اطلاعات و تجارب مشخص می شود. از این رو، این امر برای کمونیست ها بیش از پیش مهم می شود که معین کنند در ثوری ما چه چیزی انکار ناپذیر و چه چیزی قابل بحث است، در کدام عرصه های مبارزه و زندگی اجتماعی می توان امتیازات و سازش هایی قائل شد و در کدام عرصه ها نمی توان و چگونه باید بر پایه آنچه در جریان کل تاریخ آموزش و جنبش ما بدست آمده است از عهدۀ مجموعه فوق العاده عظیم پدیده ها، روندها و جریانات و... نوین معاصر برآمد.

تودور ژیکوف در خطاب به کنفرانس بین المللی ثور یک دسامبر ۱۹۷۸ در صوفیه گفت: «ما کمونیست های بلغاری همواره برای شالودۀ ثور یک جنبش خود بیشترین اهمیت را قائل شده ایم... اکنون نود سال است که مسایل ثوری انقلابی از ویژگیهای برجستۀ دستور مبارزه و کار انقلابی حزب کمونیست بلغارستان بوده است و بزرگترین امر ما، امر ثوری، مطالعه عمیق آن، تکامل و کار بست خلاق آن و حفظ آن از تحریف ها و سوء تعبیرها بوده است.

(۱)

تاکید می کنیم که ارتباط متقابل ثوری و سیاست نه تنها مسئله ای مهم است، بلکه برای یک حزب مارکسیست-لنینیست در هر دوره از تکامل آن نیز اهمیتی بنیادی دارد.

فعالیت چنین حزبی بر ثوری می متکی است که بقول لنین لزوماً «کیفیت بطور عالی و دقیق علمی بودن (آخرین کلام در علوم اجتماعی بودن) را با کیفیت انقلابی تلفیق می کند». ه تبیین علمی جهان همراه با تغییر انقلابی آن برای کمونیست ها یک وحدت ارگانیک و دو جز از یک واحد تفکیک ناپذیر است، زیرا آنها از خود ماهیت مبارزه برای کمونیسم ناشی می شوند. از لحاظ تاریخ پیدایش ثوری، کمونیسم نخستین ثوری بود که بر پایه علم و توسط مارکس و انگلس ایجاد شد و به دست لنین تکامل یافت. فقط بر پایه این ثوری است که یک سیاست کمونیستی می تواند تدوین و اجرا گردد.

(۴) همانجا، ص. ۳۷۰.

(۵) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱، ص. ۳۲۷.

تئوری سوسیالیسم علمی به مثابه یک مفهوم ملی پدید نمی آید. سوسیالیسم علمی بنابر موضوع خود، و بنابر سلسله روندها و پدیده‌ها و کل جوهر آن، بین المللی است. مارکس و انگلس نوعی سوسیالیسم علمی آلمانی ایجاد نکردند و نیز لنین نوعی سوسیالیسم علمی روسی را نیافرید؛ آنها تئوری سوسیالیسم علمی را که جهانی و فرا ملی است، تدوین نمودند.

اما اوضاع در رابطه با سیاست طور دیگر است. مارکس در اثر خود به نام نقد برنامه گوتا نوشت: «کاملاً بدیهی است که برای اینکه طبقه کارگر بتواند تحت هر شرایطی نبرد کند، باید خود را در داخل کشورش به مثابه یک طبقه سازمان دهد و بدیهی است که کشور خود او میدان بلاواسطه مبارزه اوست. در این حدود مبارزه طبقاتی. او نه از لحاظ ماهیت، بلکه همانطور که هاینفست کمونیست می گوید، از لحاظ «شکل» ملی است.»^۶ این امر به این معنا است که پویای سیاسی به مثابه مهم ترین طریق سازماندهی نیروهای پرولتاریا، در چارچوب ملی و بر پایه یک آموزش بین المللی آغاز می شود و اینک سیاست عبارتست از بیان مشخص و ویژه ای از این آموزش (و از جمله جزء سیاسی آن) در این یا آن واقعیت اجتماعی در پرتو خصوصیات و اصالت تکامل ملی. تبیین انگلس از ضرورت «تشکیل» یک حزب پرولتری با سیاست ویژه خود در هر کشور^۷ برای درک این جنبه از ارتباط متقابل میان تئوری و سیاست از اهمیت اساسی برخوردار است. این حزب وظیفه دارد در کار براساس اندیشه های شور یک و نظریات سوسیالیسم علمی طبقه کارگر را از نفوذ ایدئولوژی و سیاست بورژوائی رها سازد، او را از مدار زندگی سیاسی بورژوائی خارج سازد و در مدار خاص خود او قرار دهد.

رابطه میان تئوری و سیاست در دوره بعدی نیز ویژگی خود را حفظ می کند: تئوری — از لحاظ شکل و مضمون — همچنان فرا ملی، بین المللی است؛ اما سیاست حزب کمونیست در حالیکه در عمیق ترین مضمون، اصول و اهداف خود بین المللی است، قبل از همه همچنان سیاست ملی باقی می ماند، زیرا مبارزه سیاسی، علیه بورژوازی آن کشور و برای حل تضادهای طبقاتی در چارچوب مرزهای ملی و مرزهای دولت های معاصر، صورت می گیرد. آموزش مارکسیستی — لنینیستی و تجربه مشترک آموزش کمونیستی، که در تئوری متبلور است، حتی امروز نیز در سیاست شکل مشخصی بخود می گیرد.

از این نقطه نظر، تئوری مارکسیم — لنینیسم از لحاظ عرصه موضوع، عمق و میزان مقولات و از لحاظ انجام پیوند منطقی و متقابل این مقولات، از سیاست والاتر است. به عبارت دیگر، تئوری شالوده و ویژه ای است که سیاست بر پایه آن گسترده می شود. سیاست ابزاری است که تئوری از آن طریق با نیروهای مشخص اجتماعی و جنبش خودبخودی کارگری پیوند می یابد؛

(۶) ک. مارکس و ف. انگلس، منتخب آثار، ج. ۳، ص. ۲۱.

(۷) ک. مارکس و ف. انگلس منتخب مکاتبات، ص. ۲۵۹.

تئوری بوسیله سیاست طبقه کارگر را به سطح علم، به سطح عالی خود آگاهی و خودشناسی ارتقاء میدهد. به این علت لنین کاملاً محق بود که بگوید: «بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشاهنگ را فقط حزبی می تواند ایفا کند که پیشروترین تئوری راهنمای آن باشد.»^۸

این سلسله مراتب تئوری و سیاست در شماری از عوامل که می توان گفت امکانات پراتیک سیاسی را محدود می کنند تجلی می یابد.

طبق تئوری، کمونیسم یک آرمان نیست که باید واقعیت خود را با آن منطبق کند، بلکه جنبش واقعی^۹ است که توجه هر حزب مارکسیست-لنینیست را به این ضرورت جلب می کند که تکامل واقعی جامعه و نه تکامل مطلوب جامعه را نقطه عزیمت خود قرار دهد.^{۱۰} بنیانگذاران تئوری ما مطرح میکردند که اندیشه ها فقط تا آن حدود در زندگی یک خلق مفروض تحقق می یابند که پاسخگوی نیازهای وی باشند: اشکال و وسایل مبارزه پرولتاریا در خود واقعیت یافت خواهند شد، آنها را نمیتوان ابداع کرد، آنها را باید کشف، مطالعه، سازماندهی و هدایت نمود. این امر بدین معنا است که حزب مارکسیست-لنینیست در مبارزه و فعالیت سیاسی خود باید استوار و بدون انحراف به این دیدگاه تئوریک مارکس که تکامل جامعه، یک روند تاریخی قانونمند است وفادار بماند و این واقعیت رانیز در نظر گیرد که تحولات در جامعه نمی توانند اختیاری باشند و به «اراده مقاومت» بستگی ندارند، بلکه در نتیجه عملکرد قوانین عینی عملی می گردند. چنین حزبی قدرت خود را نه در اینکه هر چیزی را تصمیم گرفته است می تواند تحقق بخشد بلکه در این میدانند که درکی صحیح از روندهای عینی بدست می آورد و بر نحوه رفتار خود در مورد چیزهایی که میتواند در سیاست و در عرصه های دیگر بدست بیاورد و چیزهایی که توانایی دستیابی به آنها را ندارد، آگاه است.

در عین حال، دگرگونی های واقعی در جامعه بوسیله نیرو و قدرت عملی انسانها و از طریق عمل اجتماعی آنها انجام می شوند، و این عمل اجتماعی، به سهم خود، به سازماندهی و آگاهی توده ها بستگی دارد که اگر جنبش کمونیستی بخواهد به نتیجه مطلوب دست یابد، باید آن آگاهی را به سطح دانش علمی ارتقاء دهد. جذب توده ها به سیاست و مبارزه آگاهانه و سازمان یافته آنها برای منافع مشترک طبقاتی و شرکت آنها در زندگی سیاسی که توسط حزب سازماندهی، هدایت و رهبری میشود، یگانه شیوه ممکن خود شناسی طبقه کارگر و متشکل ساختن آن بصورت یک نیروی سیاسی عملی است. در اینجا، دیالکتیک تئوری و سیاست با

(۸) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۵، ص. ۳۷۰-۳۶۹.

(۹) ک. مارکس و ف. انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ص. ۴۸.

(۱۰) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱ از ص. ۲۹۶.

برجستگی بارزی مشهود است. از یک سو، تئوری برای سیاست عرصه عمل می‌گشاید. از سوی دیگر، تئوری بدون سیاست نمی‌تواند به توده‌ها برسد، آنها را در برگیرد و به نیروی مادی تبدیل شود. مقاصد و اندیشه‌های تئوریک هر قدر هم درخشان و صحیح باشند، چیزی بیش از یک محصول فکری که نمی‌تواند بدون سیاست به تجربه زندگی مبدل گردد، نیستند. به عبارت دیگر، محدودیت‌هایی که بوسیله تئوری پیش می‌آیند ابداً حاکی از دست کم گرفتن یا محدود کردن نقش سیاست نیستند.

برعکس، تئوری ضمن تعیین راه حل اصولی مسایل اساسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مسئولیت اتخاذ تصمیمات مشخص را به سیاست واگذار میکند. ابداً نباید این مسئولیت را دست کم گرفت. بعنوان مثال، همه میدانند که پذیرش اصولی امکان‌سازش‌ها در سیاست ابداً این مسئله را روشن نمی‌کند که چه وقت باید سازش کرد. بعلاوه در حالیکه تئوری، حل اصولی مسئله «بین‌المللی - ملی» را که برای جنبش کمونیستی اهمیت ویژه‌ای دارد، فراهم می‌سازد، قاعده بندی مشخص آن، که به سیر شرایط در لحظه معین بستگی دارد، در سیاست تحقق می‌یابد. در حالیکه تئوری مسأله قدرت و راه‌های تصرف آن و نیز شیوه‌هایی را که برای تحقق اشکال مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز مبارزه، تداوم و ابتکار انقلابی در فعالیت حزب و غیره باید استفاده شوند، حل می‌کند، این تصمیمات در سیاست شکل مشخص بخود می‌گیرند که بر مسئولیت هماهنگ کردن این تصمیمات هم با ملزومات تئوری و اصول آن و هم با ملزومات زندگی در شکل کاملاً مشخص آن و ویژگی‌های پراتیک دلالت دارد.

در نتیجه، تئوری مارکسیسم - لنینیسم همان نظریه حزب در پاره جنبش بطور کلی، از لحظه پیدایش تا اهداف نهائی آن است؛ نظریه‌ای جهانی که حزب کمونیست را از سایر نیروهای سیاسی که در جنبش کارگری فعالیت می‌کنند، متمایز می‌سازد. آنچه در سیاست تصمیم‌گیری و تعیین می‌شود این است که در لحظه تاریخی مشخص چه کاری باید انجام داد، مبارزه او برای سوسیالیسم می‌کند. در این زمینه، سیاست در تصمیم‌گیری صحیح در قبال آنچه در جنبش کمونیستی موضعی و موقتی است، مسئولیت عظیمی دارد. آنچه را که لنین در آستانه انقلاب اکبر گفت بیاد آوریم، اندیشه‌ای که مصداق آن به فقط بلشویک‌ها محدود نمی‌شود: «تاریخ تاخیر و تملل انقلابیونی را که می‌توانند امروز پیروز شوند (و آنها مسلماً امروز پیروز خواهند شد) نخواهد بخشید، وقتی که آنها از باخت‌های بیشتر فردا می‌هراسند، در واقع همه چیز را به مخاطره انداخته‌اند.»^{۱۱}

با توجه به اهداف مقاله حاضر، تاکید بر یک نکته که تنها جزئاً خصلت نمای رابطه

تئوری - سیاست می باشد لازم است: تئوری مارکسیسم - لنینیسم عمیق ترین شناخت را از واقعیت، از قوانین عینی در کنش متقابلشان در چارچوب یک کل جامع بدست می دهد و شالوده ای است برای دوراندیشی در سیاست، طرح ریزی و برنامه ریزی فعالیت اجتماعی. بدون تئوری مارکسیسم - لنینیسم، سیاست یک حزب مارکسیست - لنینیست تصورناپذیر است. در عین حال، تئوری، آرمان طبقاتی زندگی اجتماعی را ارائه میدهد که فعالیت های حزب متوجه تحقق آن هستند و این آرمان، بنیادی معنوی است که توده های وسیع خلق بر پایه آن گرد طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار متحد میشوند. به این طریق، شرایطی شکل می گیرد که به مارکس و لنین بدون وجود آنها هیچ انقلابی، و بطور اولی هیچ انقلاب پیروزمندی نمی تواند وجود داشته باشد.^{۱۲}

خاطر نشان کنیم که رابطه تئوری - پراتیک بدون شک برای رابطه تئوری - سیاست نیز همچنان معنا خواهد داشت، زیرا در مورد اول ابداً شکی نیست که پراتیک به مثابه شالوده، هدف و معیار شناخت اولویت دارد. این امر هم درباره تئوری به مثابه فعالیت فکری بشر و هم درباره سیاست به مثابه گام ها و اقدامات عملی صادق است. اینجا نیز نباید فراموش کرد که این پراتیک است که - در پرتو نتیجه و هدف نهائی جنبش - هم در عرصه تئوری و هم در عرصه اقدامات سیاسی روزمره ما نشان می دهد که کجا محق هستیم و کجا محق نیستیم. بویژه مهم است خاطر نشان کنیم که تئوری نه تنها حقیقتی بسیار عمیق است، بلکه راهی بسوی آن نیز هست. مارکس گفت که «تحقیق حقیقت باید خود حقیقی باشد؛ تحقیق حقیقی همان حقیقت متکامل است».^{۱۳} این گفته در عرصه سیاست نیز، که در آن غالباً بن بست هایی کشف میشود، از اهمیتی اساسی برخوردار است.

۲

دیالکتیک تئوری - سیاست فوق العاده پیچیده است: تسلط بر آن و کار بست آن شرط تعیین کننده فعالیت پیروزمندانه حزب مارکسیست - لنینیست است. خطاها و نارسائیها در این زمینه همانطور که نه تنها از تجربه گذشته بلکه از واقعیت های عموماً شناخته شده عصر خود ما آشکار می شود، به قیمت گزاف، به قیمت بسیار گزافی تمام می شوند. موقعیت های بالقوه و بالفعل فراوانی وجود دارند که در آنها کم بها دادن به تئوری و اشتباهات موجود در آن بر سیاست تأثیر می گذارند، در حالیکه سیاست های نادرست نیز بر فعالیت تئوریک تأثیر مخربی می گذارند. موارد بسیاری در تاریخ وجود دارند که نشان می دهند

(۱۲) ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، ج. ۳، ص. ۱۸۵-۱۸۴ و و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۳۱، ص. ۸۴-۸۵.

(۱۳) ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعه آثار، ج. ۱، ص. ۱۱۳.

که خطاهای بالفعل و بالقوه‌ای که به حزب آسیب می‌رسانند بغایت متنوع‌اند، اگر قرار باشد این موارد را تعمیم دهیم، میتوان در میان آنها دو تا از بزرگترین خطرات را که با اپورتونسم در پیرمندان تشخیص داد: ستایش کورکورانه تئوری از یک سو و ستایش کورکورانه سیاست از سوی دیگر.

تئوری با تعمیم صحیح تجربه تاریخی و تجربیات جاری و شناخت عمیق واقعیت و اهداف، وسایل و طرق مبارزه طبقاتی پرولتاریا، نقش شالوده‌ای برای رهبری پویش سیاسی و مبارزه توده‌ای از طرف حزب مارکسیست-لنینیست را بازی می‌کند و شالوده فعالیت خلاق آن است. در آن دوره که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر سازماندهی و تحقق مییافت، لنین به نحوی درخشان نشان داد که روند سیاسی با در نظر گرفتن خصوصیات ویژه واقعیت اجتماعی و سیاسی، تداوم، شکل مشخص و ویژه اصول عام می‌باشد. لنین بر پایه آموزش مارکس عمل کرد. نظریات بنیادی تئوری او را پذیرفت و در عین حال- و دقیقاً به همان خاطر- هم در تئوری و هم در سیاست بجلو گام برداشت. بعلاوه، لنین تئوری را به مثابه یک دستورالعمل یا آئین‌نامه که به انسان بگوید در سیاست چه باید کرد و چه نباید کرد، در نظر نمی‌گرفت، بلکه آنرا به مثابه پایه فعالیت سیاسی حزب در نظر می‌گرفت، حزبی که ابزار اطمینان بخش برای دوراندیشی در اختیار خود دارد، اما از قبل بر همه چیز آگاه نیست و حتی خرد جمعی آن نیز نمی‌تواند تمام جزئیات را پیش‌بینی نماید. انسان مبهم‌ترین تصور را از برخی رویدادهای مشخص آینده دارد، در حالیکه رویدادهای دیگر فقط پس از آنکه انسان در نبردی جدی درگیر شد، آشکار می‌گردند^{۱۴}. اما لنین همواره برای روایی با غیر مترقبه‌ترین تغییر در اشکال مبارزه علیه دشمن طبقاتی آمادگی داشت و برای بکارگیری تمام وسایل این مبارزه بدون استثناء مهارت داشت. او تأکید میکرد که تاریخ «همواره از لحاظ مضمون غنی، متنوع‌تر، کثیرالوجه‌تر، زنده‌تر و نوآورتر از آن است که حتی بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات تصور می‌کنند»^{۱۵}.

متأسفانه، علی‌رغم تجربه عظیم و بغایت گرانبهای اندوخته احزاب و جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی این دیالکتیک تئوری و سیاست چنانکه باید و شاید همواره در نظر گرفته نمی‌شود. مطلق سازی تئوری و تبدیل کردن آن به یک کتاب دعای جزم‌گرایانه موجب خطاهای جدی و پیش‌بینی‌های غلط در سیاست و نازائی تفکر و اقدام سیاسی می‌گردد. لنین بطور صریح ضرورت برخورد خلاق به تئوری را نشان داد: «مارکس و انگلس می‌گفتند که تئوری ما یک جزم نیست بلکه راهنمای عمل است. بزرگترین خطا و بزرگترین جنایتی که مارکسیست‌های

(۱۴) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۳۳، ص. ۴۸۰.

(۱۵) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۳۱، ص. ۹۵.

«تمام عیار» از قبیل کارل کائوتسکی، اوتوبائر و غیره مرتکب شدند این است که این امر را درک نکرده‌اند و از کار بست آن در لحظات تعیین کننده انقلاب پرولتری عاجز مانده‌اند.»^{۱۶} بیاد آوردیم که کائوتسکی که تصور می کرد تاریخ باید طبق رساله او یا مدل آلمانی تکامل یابد، برای برحق شناختن و قبول کردن انقلاب اکتبر، فاقد قوای «تئوریک» و معنوی بود.

چنین خطاهائی فقط متعلق به تاریخ نیستند. هم اکنون نیز مائوئیسم نمونه شاخص چنین خطائی است. ما با درس بدست آمده از کوشش هائی مواجهیم که در تلاشند تئوری مائوئیستی را به مثابه کتاب مقدس تقدیس نمایند و از قدرت سیاست و قدرت سیاسی استفاده کنند. نام آن تئوری واقعیت را برطبق مفروضات مائوئیستی اصلاح کنند و از نو پردازند. این رویدادها چنان مشهورند که نمی توان آنها را دست کم گرفت. رهبران پکن تا آنجا پیش رفته‌اند که سیاست برتری طلبانه‌ای را نسبت به بقیه جهان دنبال می کنند، به تجاوز مستقیم علیه خلق های آسیای جنوب شرقی دست می زنند و سیاست شوروی ستیزی وحشیانه‌ای را اعمال می کنند.

یکی از دلایل نخست و عمده پیدایش خط مشی مائوئیستی، تنزل ضرورت عینی و درست کار بست مشخص و خلاق مارکسیسم - لنینیسم برحسب شرایط خاص هر کشور به تلاش جهت چینی کردن مارکسیسم - لنینیسم و مستقر ساختن مائوئیسم به مثابه آئین تئوریک شکست ناپذیر و تغییرناپذیر برای هر رویداد احتمالی بود. ما ساده دل نیستیم و میدانیم که انقلاب سوسیالیستی و جامعه سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و فرانسه، بلغارستان و بلژیک، چین و ایتالیا، کوبا و یوگسلاوی، آنگولا و ویتنام، لهستان و آلبانی و غیره غیره از راههای گوناگون تکامل یافته یا خواهند یافت و می دانیم که آن کشورها و بزرگی های خاص خویش را داشته یا خواهند داشت و در کلیت خویش یک تنوع واقعی اجتماعی را تشکیل می دهند. اما ما مارکسیست ها هم چنین می دانیم که اگر این ها، انقلابات سوسیالیستی و جوامع سوسیالیستی راستین باشند، باید - لزوماً - ماهیت اجتماعی مشترک، و اهداف و آرمان های مشترک داشته باشند.

لنین بطور مشخص تاکید کرد که «در طبیعت و در جامعه همه تمایزات، متغیر و تا حد معینی قراردادی هستند.»^{۱۷} این امر هم ریشه خلاقیت توانمند و هم ریشه نتایج و اقدامات خطاآمیز است. اما با اینهمه شکی نیست که بشرطی که با این امر به مثابه یک تئوری عملی برخورد شود امکان اجتناب از چنین دست کاری هائی در تئوری وجود دارد.

پیش از هر چیز، هیچ گونه «ملی کردن» تئوری سوسیالیسم علمی قابل پذیرش نیست. انگلس این امر را در تحلیل خود از خصایل مردم آلمان و سهم کمونیست های آلمان در جنبش

(۱۶) و. ا. لنین مجموعه آثار، ج. ۳۱، ص. ۷۱.

(۱۷) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۳۱، ص. ۶۹.

کمونیستی نشان داد. هرگونه ادعا در مورد محدود نمودن تئوری در تنگنای «چهار چوب ملی» و تدوین تئوری خاص برای هر کشور واحد نشانگر آن است که راه خطا برگزیده شده است. هر حزب و مدت به تئوری چیزی از خود و پراتیک سوسیالیسم می افزاید و بدین طریق آن را غنا و تکامل می بخشد، اما سوسیالیسم علمی همواره یک تئوری جامع برای تبیین علمی و نوسازی انقلابی سوسیالیستی جامعه بوده است و خواهد بود.

بعلاوه، لازم است ایدئولوژی و اصول تئوری را کاملاً پاکیزه نگاه داریم و علیه هرگونه انحراف از آن که ممکن است توان تئوریک سوسیالیسم علمی را تحریف یا آلوده کند مبارزه کنیم. نه تجربه تئوریک و نه تجدید نظر در حقایق عموماً شناخته شده هیچکدام مجاز نیستند تا چه رسد به سکوت دیپلماتیک در هنگامی که اندیشه ها و معیارهای بیگانه به سوسیالیسم علمی وارد می شوند. این امر مبارزه تئوریک را ضروری می سازد و ما می توانیم در این زمینه چیزهای بسیار زیادی از مارکس و لنین بیاموزیم، آنها در مواقعی که نظریات تئوریک پوسیده، نظریاتی که روحیه احزاب را تضعیف می نمودند، در درون نهضت روه گسترش داشتند، موضع سکوت دیپلماتیک را کاملاً رد می کردند. البته، صلاح بودن مباحثات تئوریک از لحاظ سیاسی، امر بناییت پر اهمیتی است، اما ضرورت مقاومت بموقع در مقابل تعمیمات و تزهای تئوریک خطاآمیز نیز بهمان اندازه مهم است. دست کم گرفتن هردو آنها، خطرناک و زیان آور است.

ما معتقدیم که باید به هر تلاشی دست زد تا از استحاله احترام به تئوری به تعصب جزم گرایانه و از هرگونه کوشش جهت متحجر نمودن آن جلوگیری کرد. قدرت تئوری ما در صحت و تکامل پذیری آن است. تئوری ما نیازی به خداسازی ندارد، بلکه باید در فضای مباحثه و تحلیل پدیده های نوزیست و عمل کند؛ لازم است که بدون پشداوری ها و بر پایه گواه و استدلال به حقیقت عینی دست یابیم. ضرور است که صحت و سقم هر قضیه تئوریک را به شیوه ای انتقادی اثبات کنیم؛ بدون چنین اثباتی ممکن است احکام آبی و بدون دورنما و نادرست بسادگی در تئوری وارد شوند.

سرانجام، هرگز نباید فراموش کرد که خطاهای تئوریک طبق منطق عینی ارتباط آن با سیاست به خطاهائی در سیاست منجر می شوند. وقتی چیزی را در تئوری درست تشخیص دادیم، این حکم تئوریک را جهانشمول، عموماً معتبر می دانیم و از این رو تقبل می کنیم که آنرا با تمام پی آمدهای احتمالی اش در سیاست های خود به حساب آوریم. به این دلیل است که معیارهای تشخیص این امر که چه چیزی به تئوری متعلق است و چه چیزی نیست، چه چیز واجد ارزش تئوریک و چه چیزی فاقد آن است، باید صریح باشد و بدون هیچ کوتاهی بکار بسته شود.

۳

امروزه، انحراف دیگر از دیالکتیک تئوری — سیاست یعنی ایمان به قدر قدرت بودن

سیاست و تبدیل تئوری به ابزار منافع و اهداف سیاسی، همانقدر خطرناک است. در نقاط عطف تند تاریخ نه تنها نیاز شدید به تئوری و پرداختن به مسائل نوین احساس می شود بلکه حل مسایل مبرم سیاست نیز ضرورت کاملی پیدا میکند. بطریق اولی، با جدال حاد و شدید طبقاتی، همه تلاش ها بر روی کار عملی متمرکز می گردد و این امر به طور کاملاً طبیعی به برخوردها و جوانب سیاسی فعالیت حزب اولویت و ابرام می بخشد. حل و فصل مسایل و اقدام بدون تاخیر، ارزیابی وضعیت اجتماعی مشخص و استفاده از امکانات لحظه ای برای پیش رفتن در مبارزه طبقاتی انقلابی ضرورت پیدا میکند. در نتیجه این امر، کراراً این توهم پیش میاید که سیاست همه چیز یا عملاً همه چیز است. این توهم بویژه بدین خاطر تقویت می شود که در خود ماهیت روند سیاسی و زندگی سیاسی انسان ها عنصری از اجبار وجود دارد و این امر در واقعیت روزمره ظاهر می گردد، در حالیکه در سیاست از قدرت توده ها، قدرت میلیون ها انسان برای اقدام عملی استفاده می شود. و این آن چیزی است که آشکارا حکم می کند که سیاست قدر قدرت است.

ویژگی عمده این برخورد خطاآمیز در این ظاهر می شود که به موقعیت خاص در مقابل وجوه مشترک، به جزء در مقابل کل، به مشخص در مقابل عام، اولویت داده می شود. در اینجا باید این اصل متعارف سوسیال دموکراتیک را پیاد آوریم: «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز.» اصل متعارف ما طور دیگری است: کمونیستها، در مراحل مختلف مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، همواره از منافع کل جنبش دفاع می کنند. لنین، بدون توجه به تمام فراز و نشیب های سیاسی، سازش ها و لغزش ها که اجتناب ناپذیر بودند، برای پیشروی بسوی هدف نهائی توانائی غلبه ناپذیری داشت؛ او هرگز منافع مبارزه بطور کلی را قربانی نمی کرد. او در سازش های سیاسی مناسب به حال انقلاب مهارت درخشانی داشت. او هرگز این سازش ها را با ترک اصلی از آموزش مارکس، ترک حقیقتی ثابت شده تئوری سوسیالیسم علمی مربوط نمی کرد و هرگز از هیچکدام از مواضع تئوریک چشم پوشی نکرد.

زمان نشان داده است که حق با لنین بود، زمان همچنین اثرات منفی برخوردی را که بر پایه ایمان به قدر قدرت بودن سیاست استوار باشد و از کم بها دادن به یا چشم پوشی از تئوری ناشی شده باشد، عیان نموده است.

مقدم بر هر چیز، حزب کمونیست نمی تواند بدون پیگیری و خلاقیت تئوریک، بدون وفاداری به ایده ها و اصول سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم سیاست صحیحی را دنبال کند. احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی در پی کسب قدرت به خاطر خود قدرت هستند و به همین دلیل است که آنها آماده پذیرش هرگونه ائتلاف بین المللی هستند، قدرت برای ما، وسیله دست یابی به آرمان ها و اهداف سوسیالیسم علمی است. ما نمی توانیم سازش ها را به بهای منافع

حیاتی طبقه کارگر و توده‌ها پذیریم. هرگونه انحراف از موضع طبقاتی در تحلیل، ارزیابی و تصمیم گیری، ناگزیر حزب را به انحراف از خط مشی سیاسی صحیح می‌کشاند.

کم بها دادن به تئوری از سوی احزاب مارکسیست-لنینیست حاکم می‌تواند موجب خطاهای جدی و حتی موجب اوضاع بحرانی در کشورهای منفرد سوسیالیستی گردد. کم بها دادن به تئوری از سوی احزاب کمونیست غیر حاکم نیز موجب خطاهای جدی، توهمات و سیاست‌های نادرست که سرشار از مشکلات عظیم اند، می‌گردد.

بدون مطالعه مداوم واقعیت اجتماعی، این امکان وجود دارد که روندها و پدیده‌های اجتماعی نو، دگرگونی‌ها و گرایش‌های عمیقی که تعیین کننده سیر مشخص و آینده تکامل اجتماعی هستند، نادیده گرفته شوند. جای شگفتی نیست که کائوتسکی و شرکاء از درک دوران نوینی که جهان در آستانه ورود به آن بود، از درک انقلابی شدن توده‌ها، حادث شدن تضادها میان قدرت‌های امپریالیستی و خصلت امپریالیستی جنگ جهانی در زمان خود ناتوان ماندند. سوسیال دموکرات‌های آلمان بعداً نیز نتوانستند تجربه ایتالیا را در مورد تصرف قدرت از سوی موسولینی ارزیابی کنند و از خصوصیات ویژه آلمان در اوایل دهه ۱۹۳۰ ارزیابی ضروری صحیح به عمل آورند. پی آمدهای این امر بر همگان روشن است. جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی، بدون تئوری، در گرداب روند انقلابی و دگرگونی اجتماعی نزدیک بین خواهند بود.

تئوری انقلابی به تنهایی، پیشبرد مبارزه‌ای مؤثر علیه نفوذ ایدئولوژی یک بورژوازی بر طبقه کارگر و همه اقشار زحمتکش دیگر را امکان پذیر می‌سازد، بدون کار تئوری یک جدی، خطاهائی درون جنبش کارگری روی می‌دهند که یا قابل توجه‌اند و یا علیرغم آنکه در نظر نخست ممکن است بی اهمیت بنظر آیند، پی آمدهای دراز مدتی را در برخواهند داشت. بدون تئوری، مطالعه، ارزیابی و بررسی تجربه سایر کشورها و تدوین برخورد خلاق ضروری و ویژگی‌های اجتماعی-تاریخی کشور خود غیر ممکن است. کائوتسکی و پیروان او دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه یک اصل تئوری یک همراه با سایر اصول مارکسیستی ترک گفتند و این امر سیمای احزاب بین الملل دوم را کاملاً دگرگون ساخت، بطوریکه تفاوت بین این احزاب و احزاب بورژوازی کلاسیک به عوض آنکه بنیادی باشد، ناچیز گشت، تفاوتی که نه به مسایل اساسی بلکه به مسایل روزمره مربوط می‌شد.

در اوضاع پیچیده، سیاستی که از تئوری چشم‌پوشی کند محکوم است که راه خود را کورمال کورمال پیدا کند و این امر بطور اجتناب‌ناپذیر به از دست دادن دورنمای طبقاتی و تاریخی در تحقق بخشیدن به آرمان اجتماعی طبقه کارگر منجر می‌گردد. علیرغم سخن‌پردازی‌های فعلی درباره تجدید ایدئولوژی سوسیال دموکراسی، وضع همچنان بلا تغییر مانده است: این ایدئولوژی از سوسیالیسم به مثابه پیاده کردن بالفعل آرمان طبقه کارگر، از

سوسیالیسم علمی، همچنان بیگانه و دور است. البته سیاست سوسیال دموکراتیک در این یا آن کشور، در این یا آن مورد می تواند برای بهبود وضع طبقه کارگر در نظام سرمایه داری کاری انجام دهد، اما قادر نیست این طبقه را از استثمار رهایی بخشد. این تمام آن چیزی است که جنبشی که تئوری را بخاطر منافع سیاسی آنی ترک کرده است، قادر به انجام آن است.

۴

مباحثات خلاق و اصولی پیرامون مسایل تئوریک در هر حزب مارکسیست — لنینیست و جنبش کمونیستی بطور کلی بدون شک شرط عمده تکامل طبیعی و پیروزمندانه تئوری است. همه میدانند که مارکس برای انجام مباحثه در درون جنبش ما حداکثر تلاش خود را میکرد. مبارزه او علیه نظریات پرودون، وایتلینگ، باکونین، انتقاد او از برنامه گوتا، تحلیل او از رویدادهای کشورهای گوناگون، بخصوص کمون پاریس، بحث واقعا خلاق را در جنبش کمونیستی ایجاد نمود. برخورد لنین در مبارزه اش علیه خطاهای تروتسکی، پوخارین و پیش از آن علیه مارتف، پلخانف، برنشتاین، کائوتسکی و دیگران نیز از چنین خصیصاتی برخوردار بود.

ویژگی های میزبان این برخورد به تئوری که، در حال حاضر نیز ضرورت آن با چنین ابرامی حس می شود، کدامند؟

این ویژگی همانا عمیق ترین و جدی ترین برخورد تحقیقی به پدیده ها و واقعیت های نو در زندگی و فعالیت حزب، طبقه کارگر و جامعه بطور کلی است. کوناهمی در درک روندهای نو و غنی تر ساختن تئوری از طریق شناخت این روندها و غنی تر ساختن سیاست از طریق به نظم درآوردن آنها و تسلط بر آنها، با هر انگیزه ای غیر قابل تحمل است. نابجا است اگر تئوری خود را به مثابه چیزی متحجر در نظر داشته باشیم؛ برای این امر که مارکس در آنجا که دیگران پاسخ می دیدند، پرسش می دید، دلیل مقننی وجود دارد. این امر که لنین امکان پیروزی انقلاب در یک کشور واحد را تدوین کرد، در حالیکه رقبای او امکان این امر را نمی دیدند و برای حمایت از برخورد خویش از مارکس نقل قول می آوردند، دلیل قانع کننده ای دارد. این امر نتیجه آن است که مارکس و لنین پدیده ها و روندهای نوین اجتماعی را با بینش عمیق خود که بر پایه متدولوژی دیالکتیکی — ماتریالیستی استوار است، تحلیل کردند و مفهوم رویدادها را در جریان پویش آنها درک می کردند و بطور همزمان نظریات و اندیشه های خویش و تئوری سوسیالیسم علمی را تدوین می کردند. به این دلیل نیازی نیست که ما بخاطر آنچه در تئوری بدست آمده است از خود راضی باشیم و نیز اصراری نداریم که بوسیله اکتشاف این تئوری بر همه چیز پرتو افشانیم، بلکه آنچه نیاز داریم توجه فعال به تمام عناصر نوین زندگی، تحقیق خستگی ناپذیر در تئوری و همراه با آن جدی ترین و سازمان یافته ترین تلاش های جمعی و

فردی برای تکامل خلاق آن است.

تلاش برای مسکوت گذاشتن خطاهای تئوریک نباید مجاز شمرده شود و باید علیه هر گونه انحراف از تکامل صحیح، بطور علمی اثبات شده آموزش مارکسیستی - لنینیستی و بطور اولی از خود تئوری، موضعی آشتی ناپذیر اتخاذ کرد. مارکس و لنین، در برخورد به بی دقتی ها و خطاهای تئوریک هرگز از قاطعیت خود نمی کاستند: آنها همواره خطاها و انحرافات از سوسیالیسم علمی را با نام های مناسب خود مشخص می کردند. اما آنها در حالیکه در قبال خطاها و مفاهیم نادرست در تئوری موضعی آشتی ناپذیر اتخاذ می نمودند، نمونه ای از نحوه احترام و توجه به حزب و فرد را نیز ارائه می دادند و نشان می دادند که در مباحثات علمی می توان مخالف داشت، اما نمی توان دشمن داشت.

در رابطه با فاکت ها و تعاریف علمی، موضع ما باید صریح، دقیق و روشن باشد. در سیاست وضع متفاوت است. مارکس در زمان حیات خود سعی می کرد به دست پلیس آلمان نیافتد و لنین در دوره کرنسکی از حضور در ملاء عام اجتناب می نمود. سیاست اسرار، ملاحظات و واقعیات خاص خود را دارد که در هر لحظه معین نمیتوان آنها را به اطلاع عموم رساند. اما در تئوری، هیچ سری وجود ندارد. در تئوری چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد، همه چیز روشن است و باید روشن، اثبات شده و تأیید شده باشد. هر گونه تلاش برای پنهان کردن فاکت ها، مستور ساختن سیر تحقیق تئوریک و این توصیه که هر حقیقتی باید بر پایه ایمان پذیرفته شود، خطرناک است؛ این امر با تمام نتایج منفی متعاقب آن، تئوری را تا سطح مذهب تنزل می دهد.

تحقیق در باره صحت و سقم [یک تئوری] بوسیله پراتیک انجام می گیرد و پراتیک ملاک حقیقت است. هیچ تئوری، هیچ مفهوم و هیچ تئور یسینی نمی تواند برتر و بالاتر از پراتیک باشد و از تحقیق بوسیله پراتیک اجتناب ورزد. هر چیز برای اینکه تأیید یا رد شود، باید در نهایت در برابر قضاوت پراتیک خود قرار گیرد. هر حزب و هر نظر به پرداز باید نیرو و توانائی در یافت و پذیرش تحقیق بوسیله پراتیک را داشته باشد. در صورتیکه چنین نباشد، برای حزب به مثابه حزب سوسیالیسم علمی این خطر وجود دارد که انحطاط یابد و به یک حزب عادی بورژوائی و سوسیال دموکرات تبدیل شود.

پراتیک تاریخی نشان داده است که ترک اصول اساسی تئوری به خاطر منافع سیاسی کوتاه مدت، انحراف سیاسی به راست یا «چپ» را در بر دارد، و اینکه هیچ انحراف راست یا «چپ» وجود ندارد که به نفع ایدئولوژی و سیاست بورژوائی نباشد. پراتیک انقلابی همچنین خطای آنهائی که تئوری را به هر شکل یا به هر اندازه به بهانه اینکه برای پیروزی سیاسی مضر است ترک می کنند، نشان داده است.

تئوری مارکسیستی - لنینیستی مانع آزادی حزب در خلاقیت و انعطاف پذیری در

سیاست نیست. لنین با هرگونه ساده دلی در سیاست و با هرگونه تلاش جهت قلمداد کردن سیاست به مثابه تمرین تئوری آکادمیک، مخالف بود. هیچ کس مانند او، نبض توده‌ها و ضرورت‌های زندگی را حس نمی کرد. او معمار و رهبر برجسته مبارزه سیاسی طبقه کارگر روسیه و طبقه کارگر بین‌المللی بود. وفاداری به روح آموزش ما و تکامل خلاق آن، موضع اصولی و برخورد انعطاف‌پذیر در سیاست، این است آنچه لنین بر آن مضر بود و این است آنچه جوهر لنینیسم را تشکیل می دهد.

ارتباط تئوری و سیاست موزون و متضاد است. تئوری و سیاست کمونیستی یک وحدت دیالکتیکی و نه مکانیکی را تشکیل می دهند. الزامات تئوری همیشه با الزامات سیاست انطباق ندارند. این چنین است واقعیت بالفعل روند اجتماعی زنده. بلوغ و قدرت یک حزب مارکسیست - لنینیست در توجه دائم آن به دیالکتیک تئوری و سیاست و تعقیب یک سیاست انعطاف‌پذیر، بدون انحراف از اصول سوسیالیسم علمی، و به خاطر منافع اساسی خلق، و آرمان‌ها و اهداف درازمدت نظام اجتماعی سوسیالیستی است.

دوره‌ای که در آن زندگی می کنیم بطور مداوم کمونیست‌ها را با مسائل مربوط به تکامل تئوری علمی و تدوین و تعقیب سیاست‌های صحیح و موقعیت‌های بغرنج روند انقلابی جهانی و ملی مواجه می سازد. انحرافات در یک عرصه به انحرافات یا تحریفات در عرصه دیگر منجر می گردد. رعایت پیگیر و خلاق دیالکتیک تئوری - سیاست وثیقه پیروزی رسالت تاریخی و وظایف مشخص حزب کمونیست است.

امروز ما همراه با بشریت مرفعی که صد و یازدهمین سالگرد تولد لنین را جشن می گیرد، حقیقتی را باز می گوئیم که تمامی تجربه جنبش ما آنرا تأیید کرده است: تئوری و سیاست ابزارهای توانمند حزب برای شناخت و تغییر جامعه هستند و تنها در صورتیکه بر آنها تسلط یابیم و آنها را به شیوه‌ای لنینی بکار بندیم در راستای ترقی، صلح و سوسیالیسم به طبقه کارگر خدمت خواهند کرد.

از: «مسائل صلح و سوسیالیسم»
شماره ۴، سال ۱۹۸۱

کنستانتین زارودوف

عضو مشاور کمیته مرکزی ح. ک.

ا. ش. و سردبیر نشریه «بررسی مارکسیستی جهان»

انقلاب سوسیالیستی: وظیفه شماره یک «روز دوم»

تجربه انقلاب سوسیالیستی نشان داده است که صرف تغییر نیروهای طبقاتی در رأس دولت و استقرار قدرتی انقلابی، لزوماً تحولی در نظام اجتماعی پدید نمی آورد. یک دوره زمانی معین، یک دوره برخورد های سخت طبقاتی که اشکال متنوعی می تواند به خود بگیرد لازم است تا نیروهای انقلابی سرانجام مسأله قدرت را به سود خویش حل کنند.

به عبارت دیگر، تحکیم پیروزی بوسیله اقتصاد، وظیفه مقدم «روز دوم» انقلاب است. این وظیفه از لحاظ برآمدهایش با مرحله پیشین مبارزه بخاطر کسب قدرت و مرحله بعدی یعنی ساختمان سوسیالیسم تفاوتی اساسی دارد. اکنون به بررسی این امر می پردازیم که تئوری مارکسیسم - لنینیسم چه برخوردی نسبت به وظیفه مذکور دارد و پراتیک در این زمینه نشانگر چه چیزی بوده است.

لنین درباره تضمین های عدم بازگشت
ولادیمیر لنین تحلیلی جامع از چگونگی تحکیم پیروزی انقلابی پرولتاریا و تمام

زحمتکشان ارائه داد. وی در آغاز قرن، در رابطه مستقیم با انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷، درکی علمی از نحوه حفظ دستاوردهای انقلاب و جلوگیری از بازگشت سرمایه داری را تدوین نمود. این برداشت، بخشی از خدمت شایان توجه لنین به پیشرفت خلاق مارکسیسم و جزئی تفکیک ناپذیر از تئوری انقلاب سوسیالیستی او است.

بدیهی است که در انقلاب همیشه خطر شکست یعنی خطر بازگشت وجود دارد. این حقیقت پیش پا افتاده‌ای است که ظاهراً تنها می‌تواند بزدلی سیاسی را تقویت کند. ولی تاریخ بطرز متقاعد کننده‌ای ثابت کرده است که این حقیقت سنگ محکی است که به کمک آن نه تنها حالات اخلاقی احزاب سیاسی و هر یک از رهبران‌شان بلکه همچنین موضعی واقعی آنها در قبال منافع طبقات متخاصم، انسجام آنها و درستی اهداف برنامه‌ای آنها را می‌توان سنجید.

«به سلطنت کاری نداشته باشید»، نغمه‌ای بود که نمایندگان احزاب بورژوازی در جریان انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ با زیر و بم‌های مختلف بر سر بلشویک‌ها فریاد می‌زدند. «به سلطنت کاری نداشته باشید»، ز پراهیچ تضمینی در مقابل بازگشت ندارد. چرا باید کاری کرد که خطر بازگشت و خطر ارتجاع بوجود آید؟ بهتر آن است که با ارتجاع کنار بیاییم». لنین تأکید میکرد که همه دانش سیاسی این احزاب و کم و کیف همه برنامه‌ها و همه تاکتیک‌هایشان که منطقی از موضع طبقاتی خرده بورژوازی سرچشمه می‌گیرد، و ناشی از خطری است که ادامه انقلاب دمکراتیک تا به آخر، برای بورژوازی دارد، در همین عبارت مذکور نهفته است. و او نتیجه گرفت که «این استدلال درباره فقدان تضمین در مقابل بازگشت... سلاح سیاسی بورژوازی علیه پرولتاریا است»^۲

لنین در طول انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ ضمن تدوین نظریات خود در مورد طرق حفظ و تحکیم دست آوردهای یک انقلاب خلقی، مفاهیم ضمانت نسبی و مطلق در مقابل بازگشت را نیز فرمولبندی کرد.

بعقیده لنین تضمین نسبی عبارت است از ایجاد آنچه‌شان شرایط سیاسی که در آن در عین حال که خطر بازگشت به اوضاع پیش از انقلاب منتفی نیست، لیکن این کار مشکل‌تر بوده و احتمال آن کمتر است.

از نقطه نظر لنین، در رومیة آتزمان تضمین نسبی برای تحکیم دستاوردهای انقلاب از طریق استقرار حاکمیت سیاسی خلق یعنی از طریق گسترش مداوم مبارزه انقلابی ورده هرگونه زد و بند با تریایسم قابل تأمین بود. لنین می‌نویسد، «تنها تضمین مشروط و نسبی در مقابل بازگشت عبارت از اینست که انقلاب به موثرترین شکل ممکن انجام گیرد، مستقیماً تحت تأثیر

(۱) و. ل. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۰، ص. ۳۸۸.

(۲) همانجا، ص. ۳۳۹.

دلبته انقلابی باشد و مرددین، سازشکاران و آشتی جویان گوناگون کمترین شرکت ممکن را در آن داشته باشند؛ یعنی عبارت از این است که این انقلاب واقعاً تا به آخر پیش برده شود.»^۱

بنظر لنین تضمین مطلق دستاوردهای انقلاب برخلاف تضمین نسبی (مشروط، موقت) زمانی تعیین می شود که زیر بنای اقتصادی بازگشت از بین رفته باشد— بخاطر بسیاریم که چشم انداز لنین و بلشویک ها این بود که انقلاب بورژوا— دمکراتیک به انقلابی سوسیالیستی تکامل یابد. به این دلیل است که مسأله نه تنها بر سر تضمین عدم بازگشت استبداد، بلکه همچنین بر سر تضمین عدم بازگشت حاکمیت بورژوازی وسلطه آن نیز بود. لذا، مسأله تضمین مطلق با تجدید ساختمان خود نظام مناسبات اقتصادی اجتماعی رابطه ای بسیار نزدیک داشت.

اقتصاد و سیاست: تغییر اولویت ها

در یک انقلاب، سیاست (مسأله قدرت) بر اقتصاد تقدم پیدا می کند. لیکن از جنبه دیگری لنین تاکید می کرد که بلافاصله بعد از انتقال قدرت به طبقه کارگر وظایف سیاسی نسبت به وظایف اقتصادی در مقام تبعی قرار می گیرند. به عبارت دیگر اولویت اقتصادی و سیاست با هم عوض می شود. لیکن این بخودی خود بدان معنا نیست که پرولتاریا به محض کسب قدرت می تواند قدرت خود را مسلم فرض نموده و به آرامی به کار ساختمان صلح آمیز اقتصادی مشغول شود. این کار به معنی نادیده گرفتن کل تجربه انقلابی است که بما می آموزد: «دومین روز» انقلاب هرگز بمثابه دوره ای منفعل از لحاظ سیاسی نیست. از طرف دیگر چنانچه بپذیریم که بخاطر حدت اوضاع سیاسی در دوره بلافاصله پس از انقلاب به تعویق انداختن وظایف اقتصادی نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر است، این سؤال پیش می آید: پس هدف اصلی انقلاب یعنی هدف اقتصادی چه می شود؟ آیا حکومت جدید بدون تغییر شکل شالوده اقتصادی جامعه پایدار خواهد ماند؟

بدینصورت، برخورد شوریک صحیح، که مسئله دیالکتیک واقعی اقتصاد و سیاست را در روند تحکیم پیروزی انقلابی بررسی کند، برای پراتیک دارای اهمیت بسیاری است، زیرا که حکومت طبقه کارگر را قادر می سازد تا از دو اشتباه که ممکن است فاجعه بار باشند، اجتناب کند: اولاً «ملاپت» سیاسی بدنبال سازماندهی زندگی اقتصادی، ثانیاً غلو در ارزیابی مواضع سیاسی خود که در اوائل فاقد پشتوانه اقتصادی است. در پرتو تجربه تاریخی موجود به جرأت می توان گفت که، انقلاب تنها زمانی موفق به برگشت ناپذیر ساختن دستاوردهایش شده که مرتکب چنین اشتباهاتی نشده باشد. و برعکس، هر انقلابی که مرتکب حتی یکی از این خطاها گشته، با شکست مواجه شده است.

(۱) و. ل. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۰، ص. ۲۸۱.

تأثیر متقابل اقتصاد و سیاست طی مبارزه در راه تحکیم پیروزی انقلاب و جلوگیری از احیای نظام بورژوازی ابعاد جدیدی پیدا می کند.

اگر در جریان یک انقلاب، اقتصاد پشتوانه سیاستی باشد که در راه تغییر ماهیت طبقاتی قدرت دولتی عمل می کند و آن سیاست را تغذیه کند، این امکان وجود دارد که بعد از انقلاب، تضادی میان اقتصادی و سیاست بوجود آید. اقتصاد غالباً از منشا و قدرت انقلاب حتی به نیرویی خنثی هم تبدیل نمی شود، بلکه بصورت پایگاه تمایلات ضد انقلابی در می آید. و این قابل درک است. برکناری بورژوازی از قدرت، بخودی خود سلطه اقتصادی سرمایه را خاتمه نمی دهد. بعلاوه، حتی ملی کردن بانکهای بزرگ، شرکت ها و تراست ها، هنوز کل نظام همه گیر مناسبات مالکیت خصوصی را که به شکلی گریز ناپذیر و در مقیاسی وسیع منافع ضد سوسیالیستی را تغذیه میکند نابود نمی سازد.

در این شرایط، سیاست نقشی مقدم و رهبری کننده نسبت به اقتصاد می یابد و از آن سبقت می جوید.

اکنون به بررسی برخی فاکت های تاریخی می پردازیم.

در روسیه شوروی دولت حدود ۳۰۰ لایحه در فاصله بین کنگره دوم و سوم شوراها (۷ نوامبر ۱۹۱۷ - تا ۱ ژانویه ۱۹۱۸) تصویب کرد. تقریباً ۷۰ مورد از آنها به نحوی از انحاء به مسائل اقتصادی مربوط می شد، حداکثر ۲۰ لایحه به تدابیری مربوط می شد که دورنمای ایجاد تغییرات سیاسی در نظام اقتصادی و بافت سازمانی را منعکس می ساختند. در عین حال دست کم ۱۵۰ لایحه کلاً یا جزاً در جهت سازماندهی مجدد نظام دولتی - سیاسی، ایجاد ارگانهای جدید قدرت، تعیین حوزه عمل آنها، تجدید ساخت نهادهای پیشین دولتی و غیره بود. این آمار بسیار گویا هستند. ولی هنوز تصویر کاملی ارائه نمی دهد. در واقع حتی تدابیر اقتصادی صرف نیز غالباً نخست خصیصتی سیاسی بخود می گیرند. ملی کردن، یک نمونه از این موارد است.

البته، ملی کردن وسایل تولید توسط دولت پرولتری، بطرز عینی راه را برای تحولات سوسیالیستی در سرتاسر نظام مناسبات اجتماعی - اقتصادی هموار می کند. در طول مدت ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اوضاع اینچنین بود. لیکن باید بین هدف های درازمدتی که از امر ملی کردن در نظر بود و نقشی که قرار بود این کار در زمان اجرای آن در روسیه ایفا کند، و در حقیقت ایفا کرد، تفاوت قائل شد. ضرورت جلوگیری از فعالیت ضد انقلابی بورژوازی، و لزوم سد یکی از راههای ممکن بازگشت سرمایه داری عوامل تعیین کننده شکل و آهنگ ملی کردن بود. در عین حال اینکار نقشی به اصطلاح «تنبیهی» داشت. بدینصورت، دولت شوروی فردای انقلاب بانک دولتی را در اختیار گرفت.

این یک ضربه کاری بر مواضع سرمایه خصوصی بود زیرا بورژوازی را از یکی از توانمندترین اهرم‌های نفوذ در حیات اقتصادی و متعاقباً در حیات سیاسی کشور محروم ساخت. «یورش گارد سرخ» بر مراکز عمده اقتصاد سرمایه داری که متعاقب ملی کردن بانک دولتی صورت گرفت باعث شد که استثمارگران نتوانند در فعالیت ضد انقلابی شان روی سلطه خود بر عرصه تولید مادی تکیه کنند.

طبیعتاً در هر کشوری که انقلاب سوسیالیستی به پیروزی رسیده، این روند ویژگی‌های خود را داشته است ولی بهر حال این ویژگی‌ها، این حقیقت جهانشمول را نفی نکرده‌اند که تحکیم دستاوردهای انقلابی، مادام که بورژوازی مواضع مسلط خود در اقتصاد را حفظ کرده باشد، غیر ممکن است.

لذا روشن است که در ملی کردن انقلابی، باید جوانب اقتصادی و سیاسی را از هم تمیز بدهیم، که البته در مراحل اولیه سوسیالیزه کردن وسایل تولید جنبه سیاسی از اولویت برخوردار است. از اینجا، سواى مسائل دیگر، این مطلب توجه می‌شود که چرا کمونیست‌ها برنامه ملی کردن را در ابتدا به شبکه نسبتاً محدود ولی عمده متشکل از قوی‌ترین نهادها و موسسات مالی و شاخه‌های اقتصادی محدود می‌سازند. پس معیارهای تعریف حدود ملی کردن که راهنمای عمل احزاب کمونیست باشد کدامند؟

نخست اینکه محدود ساختن دامنه ملی کردن و اتخاذ یک سلسله تدابیر اصولی برای تضمین مالکیت خرده بورژوازی و در مورد اغلب کشورها حتی بورژوازی متوسط این امکان را فراهم می‌آورد که اقشار فوقانی سرمایه انحصاری را از لحاظ سیاسی منزوی نمود و اقشار معینی از طبقات استثمارگر را بیطرف کرد و از میان اقشار «میانی» جامعه، متحدینی برای طبقه کارگر گرد آورد.

ثانیاً این محدودیت، سطح اجتماعی کردن اقتصاد و فنی را که در قلمرو ویژه تولید بدست آمده است در مد نظر دارد. ملی کردنی که در برنامه‌های کمونیستی دیده می‌شود آن بنگاهها و شاخه‌هایی را که قبلاً عملاً اجتماعی شده‌اند، یعنی به ارگانیزم‌های اقتصادی بزرگ با جنبه حیاتی برای منافع کل جامعه تبدیل شده‌اند در برمی‌گیرد. و برعکس، ملی کردن نباید شامل حال تولید کنندگان منفرد از لحاظ اقتصادی بشود و وسایل تولید در بنگاههای کوچک نباید اجتماعی شوند. در اینجا تاکتیک متفاوتی باید بکار برد: قاعدتاً باید صاحبان این نوع بنگاهها را به ضرورت گذار به اشکال جمعی تولید متقاعد نمود. بدیهی است که هر حزب کمونیست و کارگری این مشکل را با توجه اوضاع مشخص حاکم در کشور خود حل می‌کند.

تاکید بر اقتصاد

بنابراین، در مراحل نخستین، زمانی که تحکیم پیروزی انقلاب ضروری است، یک دولت

انقلابی در مورد همه تدابیری که برای سازماندهی مجدد حیات اقتصادی آغاز می کند باید بیشتر بر جوانب سیاسی تاکید ورزند تا بر جوانب اقتصادی.

ولی این روند برای مدتی طولانی نمی تواند ادامه یابد. از آنجا که باید از تحکیم موقتی و صرفاً سیاسی دولت جدید هر چه زودتر فراتر رفته و تدابیری اتخاذ کرد که حفظ دستاوردهای انقلاب را بنحوی قاطع و مطمئن تضمین کند. مضمون تدابیر دولت انقلابی باید مرحله به مرحله ولی به سرعت تاکید خود را از جنبه سیاسی به جنبه اقتصادی منتقل نماید. چرا که اگر علایق اقتصادی پشتوانه علائق سیاسی نباشد، علائق سیاسی اکثریت خلق نسبت به قدرت جدید به تدریج تخفیف یافته و ناپدید خواهد شد.

بعلاوه، سیاست انقلابی، قاطع و پیگیر طبقه کارگر که دستاوردهایش را از گزند بورژوازی و اربابان حراست نماید، اثری متضاد بر تولید کنندگان خرد، و بطور کلی بر اقشار «میانی» دارد. آنها که بطور عینی بینابین کار و سرمایه قرار دارند، نسبت به سیاست مذکور با تشنجاتی عمیق و به هر سوزن واکنش نشان می دهند. این اقشار از تشدید مبارزه طبقاتی توسط ضد انقلاب، ناراحت می شوند مستگیری خود را گم می کنند و بسادگی دولت خلقی را مسئول خرابکاری، محرومیت های مادی و کوچکترین «بی نظمی» و خلاصه مسئول همه رنج هایی که سرچشمه و علتش در مقاومت بورژوازی نهفته است می دانند.

چگونگی بروز این امر در پراتیک را می توان در رفتار اجتماعی و سیاسی اقشار «میانی» غیر پرولتری، خرده بورژوا در روسیه انقلابی که نود درصد مردم آنرا دهقانان تشکیل می دادند، مشاهده نمود. تاریخ نشان می دهد که بسته به نوع عکس العمل توده خرده بورژوا در قبال روند قاطع سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا، اکثریت تحت فرمان طبقه کارگر انقلابی در زمان انقلاب اکتبر گاهی تحلیل می رفت و به «اقلیت» تبدیل می شد و گاهی دوباره به وضع اولیه برمی گشت.

لذا بدیهی است که تا زمانی که آتیه قدرت طبقه کارگر به نوسانات توده خرده بورژوا بستگی دارد، دستاوردهای انقلاب برگشت ناپذیر نیست. لیکن هیچ تدبیر سیاسی چنین نوساناتی را رفع نمی کند، مگر اینکه با تحولات اقتصادی - اجتماعی عمیقی توأم باشد. در پرتو تجارب کسب شده در تحکیم پیروزی اکتبر، می توانیم دو جهت را در فعالیت دیکتاتوری پرولتاریا تشخیص دهیم که باعث انتقال توده های «میانی» خرده بورژوا به طرف قدرت طبقه کارگر شده، و آنان را به پذیرش رهبری پرولتری و می دارد.

جهت عمده و تعیین کننده آن را نابودی استثمارگران و متزلزل کردن قدرت اقتصادی آنان و خرد کردن نظام اقتصادی - اجتماعی بورژوازی تشکیل می دهد. با این کار قطب بورژوازی بشدت تضعیف می شود، قطبی که هر مالکی و از جمله خرده بورژوا که مالکیت در

آن ریشه عمیقی دارد بطور اجتناب ناپذیر بسوی آن جذب می شود.
جهت دوم عبارت است از جستجو برای اشکالی مشخص از تحولات اقتصادی که به نوری ترین صورت ممکن با علایق و منافع اقتصادی، اقشار «مبانی» خرده بورژوا و گروههای خلق هماهنگی داشته باشد.
این دو جهت در مبارزه برای تضمین پیروزی انقلاب در کشورهای دیگری نیز که در آنها زحمتکشان قدرت سیاسی را بدست گرفته و حفظ کرده اند مشاهده می شود.

درس شیلی

وقایع شیلی بار دیگر توجه نیروهای مترقی جهان را به مسأله پیروزی انقلابی استوار جلب کرده است. تا بحال در باره دلایل شکست انقلاب شیلی فراوان نوشته شده است. ما نکات زیر را مورد بحث قرار می دهیم.

اجلاس عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست شیلی، که در اوت ۱۹۷۷ برپا شد، به بررسی اشتباهات و سهل انگاری های حزب کمونیست شیلی پرداخت و دو جنبه را مشخص کرد. نخست اینکه حزب در طول دوره ای که منجر به کسب نسبی قدرت شده و در مراحل اولیه فعالیت حکومت خلقی در جهت شکل دادن به خط سیاسی خود کوشش به سزایی کرد. معذرا، مشی مشخص برای کسب کامل قدرت و پیشروی بسوی مرحله دیگری از انقلاب که رسیدن به سوسیالیسم را واقعاً ممکن سازد، تدوین نکرد. ثانیاً کمونیستها دارای سیاست نظام مناسبی نبودند. اکنون به بررسی تفصیلی مسأله نخست می پردازیم.

چنانکه می دانیم، انقلاب شیلی گامهای قاطعی در جهت مترازل ساختن حاکمیت انحصارات و ایجاد بخش عمومی قدرتمندی در اقتصاد برداشت. ولی آنچه صورت گرفت، کافی نبود. خوزه کادامرتوری، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شیلی و وزیر اقتصاد دولت آئنده در این باره می گوید: «تشکیل بخش عمومی کشور را، ولو بطور موقتی، از سلطه انحصارات و استثمار فوق العاده کارگران رهانید، باعث افزایش تولید صنعتی به سطحی بی سابقه شد، تورم را در همان سمرجل اولیه به بند کشید و به کاهش بیکاری منجر گردید. دوام نظام تعاونی در کشاورزی محرز شد و بمشابه شکلی مترقی از مدیریت تولید شروع به ریشه دوانیدن کرد.

«معدالک بخش عمومی نقش غالب (تاکید از نویسنده) نیافت، زیرا شامل برخی انحصارات نمی شد. و همچنین، هیچ نوع روش علمی مدیریت در این بخش طرح نگردید و تجربه کافی هم برای انجام معاملات تجاری وجود نداشت. به علاوه، بورژوازی تمام کوشش خود را جهت تضعیف مدیریت بنگاه ها بکار می برد»^۱

(۱) بررسی مارکسیستی جهان، شماره ۳، ۱۹۷۸، ص. ۵۷.

در واقع، بخش عمومی برغم گستردگی آن نتوانست بخش‌های دیگر اقتصاد را در خود ادغام کند و آنها را با وظایف طرح شده در برنامه اتحاد خلقی هماهنگ گرداند. دولت اتحاد مردمی آشکارا به مواضع اقتصادی الیگارش‌ی مالی و مکانیسم نفوذش در حیات اقتصاد جامعه را کم بها داد. «نکته این است که الیگارش‌ی ملی در سراسر کشور شبکه پیچیده‌ای از مؤسسات مالی ایجاد کرده بود و به شکل مجتمع‌های در برگیرنده عملیات مالی، بسیار متنوع درمی آمد. بدین دلیل بود که محور الیگارش‌ی مالی از طریق هجوم به اجزاء آن امری غیرممکن بود؛ درک فعالیت این گروه‌های اقتصادی بشابه یک کل واحد امری ضروری بود؛ اگر قدرت انقلابی چنین کرده بود می‌توانست دشمنان اصلی را با دقت بیشتری زیر ضربات خود بگیرد.»^۱

بدین‌طریق، در اقتصاد پیچیده امروزی، مسأله بخش عمومی، هم پیوندی کل اقتصاد ملی به کمک آن و تجدید سازمان کل نظام مناسبات اقتصادی، برای تحکیم قدرت انقلابی حائز اهمیت ویژه‌ای است.

بعلاوه، حکومت انقلابی شیلی نتوانست کار سازماندهی لازم در اقتصاد را به پایان رساند، کاری که قادر بود علاقه اقتصادی اقشار خرده بورژوازی را در راستای تحکیم قدرت دموکراتیک جدید تشویق کند و از این‌طریق راه را برای ایجاد تقسیم مطلق در مقابل بازگشت نظام سابق هموار سازد. کادرمارتوری، که پیش از این نظر یاتش را نقل نمودیم، براین نکته تأکید می‌کند که: «اقشار متوسط تحت فشار اختلافات استراتژیکی فراینده در اتحاد مردمی همراه با بی‌سازمانی و تورم روزافزون و هرج و مرج قریب‌الوقوع، در مقیاسی وسیع، وسیع‌تر از طبقه کارگر گسستند، زیرا رفاه و استقلال آنها مورد تهدید بود. چنین امری این نکته را تأیید می‌کرد که منافع اقتصادی طبقات اجتماعی همچنان رفتار سیاسی آنها را تعیین می‌کند.»^۲

رقای شیلیایی، عدم رهبری واحد در پروسه تحولات را، در زمره علل عمده‌ای که حل مسائل مهم اقتصادی را به طریق سیاسی غیرممکن ساخت ذکر می‌کنند.

در مارس ۱۹۷۳، در جریان انقلاب، دبیرکل حزب کمونیست، لوئین کوروالان با نگرانی بسیار تأکید کرد که: «راستش را بخواهید، گرایش‌هایی را که در کار دولت دیده می‌شوند، نباید بیش از این تحمل کرد. دولت در حل مسائل حیاتی، بعنوان مثال در مورد ایجاد بخش‌های مختلف مالکیت و یا در مورد مسأله توزیع نباید بطور همزمان به دو یا سه سمتگیری متوسل شود.»

آنچه ذکر شده، ضرورت یک رهبری بسیار سازمان یافته را در روند بسیار پیچیده تغییر

(۱) بررسی مارکسیستی جهان، شماره ۵، ۱۹۷۸، ص. ۳۴.

(۲) بررسی مارکسیستی جهان، شماره ۳، ۱۹۷۸، ص. ۵۶.

ساختار اقتصادی، در مسئله محروم کردن ضد انقلاب از شالوده اقتصادی خود، و سمت‌دهی مجدد توسعه اقتصاد ملی به نفع طبقه زحمتکش، که در تحکیم پیروزی پیشروی روند انقلابی به سوی سرمایه‌لیسم اهمیتی استثنائی دارد، بطور کامل تأیید می‌کند.

۰۰۰

خلاصه کنیم، مسأله عمده یک انقلاب، مسأله قدرت، که مضمون سیاسی دارد، تنها از طریق تحولات انقلابی در اقتصاد، می‌تواند بطور نهائی حل شود. فقط از طریق مبارزه روزمندان در جبهه اقتصاد است که قدرت مردم زحمتکش می‌تواند بازگشت ناپذیری انقلاب را بطور مطلق ضمانت کند. فقط دولت طبقاتی زحمتکشان قادر به دستیابی به چنین تحولی در نظام اقتصادی است.

از: «سوسیالیسم تئوری و پراتیک»

شماره ۸، سال ۱۹۸۰

• در چنین مضمونی بود که لنین از اقتصاد بمثابة دشمن داخلی اصلی یک انقلاب پیروزمند، یاد کرد. احزاب کمونیست و کارگری بفرنجی و اهمیت این دوره را درک می‌کنند، و در حال حاضر از قبل فعالیت خود را در زمینه‌های متعددی که برای موفقیت آتی حیاتی اند هدایت می‌کنند. این احزاب اولاً، در حالیکه هنوز در چهارچوب جامعه بورژوازی فعالیت می‌کنند، بخاطر تحولات دموکراتیک سازگار با ویژگیهای کشورشان که می‌تواند تحکیم پیروزی آتی انقلاب سوسیالیستی را تسهیل نماید، پیکار می‌کنند. ثانیاً، احزاب مارکسیست-لنینیست، در اسناد خود تدابیر ویژه‌ای منظور نموده‌اند تا پس از کسب قدرت بکار بسته شوند. ثالثاً آمادگی قبلی، دقیق و جامع خود حزب و کادراهایش جهت انجام وظایفی نوین در سمت نیروی هدایت کننده و رهبری جامعه حایز اهمیت سترگی است.

مشعلی که لنین بر افروخت

این مصرع را از یکی از اشعار بچه‌ها به یاد می‌ورم: «لنین با یک گل سرخ آمد...» آری، لنین، در آوریل، در فصل بهار، زمانی که همه چیز در طبیعت به غنچه می‌نشیند و نوها را بوجود می‌آورد، به دنیا آمد. البته، این یک تصادف بود. اما ذهن انسان چنان است که اغلب تصادف‌ها را بعنوان چیزهایی سمبلیک در نظر می‌گیرد. در این مورد نیز اینطور است، زیرا نام لنین سمبل بزرگترین دگرگونی در تاریخ، یعنی فرا رسیدن بهار سوسیالیستی بشریت است.

در نخستین سالهای این قرن، لنین تنها برای محفل نسبتاً محدودی از نزدیکترین همیارانش آشنا بود. این محفل با تأسیس نشریه ایسکرا بطور قابل توجهی گسترش یافت و بعد با تشکیل حزب بلشویک گسترش باز هم بیشتری یافت، اما هنوز محدود بود. حتی آن زمان، در آن نخستین سال‌ها، کوشش‌هایی نخست از سوی بورژوازی و بعد از سوی عناصر اپورتونیست میان سوسیال دموکراتها بعمل آمد تا لنین را کوچک شمارند و نوشته‌های او را از معرض شناخت کارگران دور نگه دارند. دشمنان لنین نیروی اندیشه‌های او را درک کردند، از خطری که اندیشه‌های او برای قدرت سرمایه داشت، آگاه شدند، و تصمیم گرفتند در مقابل اندیشه‌های او سدهای غلبه ناپذیری را در درون طبقه کارگر بنا کنند.

بعداً معلوم گردید که این کار غیر ممکن است. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اندیشه‌های لنین را زبان اقدام عملی میلیون‌ها کارگر و دهقان برگرداند. و این زبان یعنی حقیقت تجدید بنای

سوسیالیستی زندگی بر تمام سدها غلبه کرد. از ۱۹۱۷ به بعد نام لنین بسان نوای شیپور ظفر نمون در سراسر جهان طنین افکن شد.

طبق اطلاعات و آمار یونسکو، آثار لنین در سراسر جهان، وسیع ترین خوانندگان را دارد. آثار او به ۱۳۴ زبان در ۶۳ کشور منتشر شده اند. حتی شرکت های بزرگ انتشاراتی بورژوازی غربی گاهی آثار او را نشر می دهند. آیا تناقضی در این امر وجود دارد؟ نه، ابدأ - تقاضا برای آثار لنین آن قدر زیاد است که انتشار آنها سود آور است، و بورژوازی برای سود آماده انجام هر کار است.

البته این گونه ملاحظات تجاری را در مقابل مردم به عنوان گواه «دموکراسی» نظام بورژوازی مطرح میکنند: ببینید، ما دشمن عمده ایدئولوژیک خود را به عموم می شناسانیم، آثار او را چاپ می کنیم و آنها را می فروشیم. چه حقه ناشیانه ای! انحصارات با استفاده از این حيله می توانند مدعی شوند که وجود طبقه کارگر گواهی است بر ماهیت دموکراتیک نظام آنها. البته سرمایه داران هیچ چیز را بهتر از این نمی دانند که بدون طبقه کارگر، این پرولتاریای پردردسر، همیشه طلبکار و بیکار جو سر کنند. اما نمی توانند بدون او به سر برند. زیرا بدون پرولتاریا، هیچگونه ارزش اضافی و سودی نخواهد بود؛ و در یک کلام، خود سرمایه داری وجود نخواهد داشت. و تازمانی که پرولتاریا هست، مبارزه طبقاتی و نیاز به تفکر انقلابی و تئوری انقلابی نیز هست. در نتیجه، بورژوازی نمی تواند از مارکس و لنین «خود را خلاص کند». به این دلیل است که دشمنان طبقاتی موقتی از «شکستنی ایدئولوژیک» خویش لاف می زنند، ضرورت را به حساب حسن نیت و فضیلت خود می گذرانند.

بورژوازی در حالیکه به مبارزه طبقاتی بی امان، سرسختانه و آشتی ناپذیر ادامه می دهد، پرولتاریا را «تحمل می کند». ناشران بورژوا آثار لنین را منتشر می کنند، اما صدها و هزاران برابر آن، آثار مخالف لنین و لنینیسم را نشر می دهند. و این سخن مبالغه نیست که لنینیسم ستیزی - کوشش برای رد آموزش لنین و واژگونه نمودن هدفی که او در تمام زندگی خود برای آن مبارزه کرد - هسته واقعی سیاست و ایدئولوژی طبقاتی بورژوازی و امر و هدف اصلی او است.

آیا وضع می تواند غیر از این باشد؟ خیر. زیرا همانطور که بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره صد و دهمین سالگرد تولد لنین می گوید: «لنینیسم برای میلیون ها انسان ستمدیده و استثمار شده و برای همه زحمتکشان، سمبل نوپساز اجتماعی و درفش انقلابی دوران ما شده است. تمام رویدادهای برجسته انقلابی قرن بیستم بالین و آموزش او پیوند دارند.»

در آستانه جشن سالگرد تولد لنین، روزنامه ها و مجلات در تمام کشورها، مقالاتی درباره لنین و کار و آموزش او چاپ می نمایند و من چند بیانیه را، که اخیراً در مطبوعات منتشر

شده‌اند، بطور تصادفی برگزیده‌ام.

ژان فرانسوا بریر، شاعر، نویسنده و نمایشنامه نویس اهل هائیتی می گوید: «در مسکو برای بازدید آرامگاه با شکوه لنین و ابراز عمیق ترین سپاس های خود نسبت به او— برای اینکه او مرا انسان آزادی ساخت که دیگر هرگز به بند یا زنجیر نخواهد افتاد....»، به کارت بازدید یا کارت حزبی نیازندارم.... لنین با برانداختن نهادهای تزاریسیم و ساخت قرون وسطائی جامعه، اراده توده ها را نقض نکرد. تفکر او اقدام مخاطره آمیز سفر به فضا را پیش بینی کرده بود. ایده شکافتن اتم قبلاً در ذهن این غول علم و در خرد این معمار جهان نوین رشد و نمو کرده بود. افتخار برلنین!»

پیتروشوف، شاعر، زبان شناس و مورخ آلمان غربی می نویسد: «به خاطر لنین و میلیون ها تن از پیروان اوست که برای نخستین بار در تاریخ بشریت، آرمان صلح، خلع سلاح و تشیح زدائی مفهوم واقعی کسب کرده است. به این دلیل است که فکر می کنم برای ابراز افکار و احساسات خود نسبت به صد و دهمین سالگرد تولد لنین نتوانستم راهی بهتر از شرکت در جنبش صلح که اکنون در کشور من درجریان است، بیابم....»

«پیروزی های کسب شده از سوی خلق و یتنام طی سی سال گذشته با کار بست خلاق مارکسیسم— لنینیسم در شرایط مشخص و یتنام پیوند نزدیکی دارد.... به این دلیل است که ما باید حمایت و کمک خلق های جهان، بخصوص اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برادر را گرامی داریم و وظیفه انترناسیونالیستی خویش را تا آنجا که در توان داریم انجام دهیم، به تحکیم جنبش بین المللی کمونیستی بر پایه اصول مارکسیسم— لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری یاری رسانیم و برای پاکیزگی مارکسیسم— لنینیسم، علیه اپورتونیزم در تمام جلوه های آن و برای صلح، استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه کنیم.» این قطعه از تزه های کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام که بمناسبت نوزدهمین زاد روز یک لنینیست کبیر، هوشی مین، نگاشته شده‌اند، انتخاب شده است.

و بالاخره نقل قول آخر. لوئیس ماس مارتین، یکی از مبارزین کهنه کار انقلاب کوبا در پاسخ به پرسش: «کدام یک از قواعد زندگی لنین، به قاعده زندگی توتبیل شده است؟» گفت: «من برای پاسخ به این پرسش آماده نیستم. پاسخ آن باید کل زندگی انسان را در برگیرد....»

تکرار می کنم که این نقل قول ها به ترتیب و یژه ای انتخاب نشده‌اند، بلکه صرفاً بطور تصادفی از روزنامه ها و مجلات اخیر برگزیده شده‌اند. و آنها از اشخاص گوناگون و بسیار هم گوناگون، از کشورهایی که اقیانوس ها و قاره ها آنها را از هم جدا می کنند، گرفته شده‌اند. اما وجه مشترک همه آنها ارتباطشان با لنین است. نسل ما لنینیسم را به مثابه تجسم گرایش اصلی

تکامل جهان و بمثابة سمبل ترقی اجتماعی و آزادی واقعی پذیرفته است. پس، آیا تعجیبی دارد که آنهائی که به دلایل گوناگون می‌خواهند مانع خوددگسترشی این گرایش شوند، تمام نیرو و کینه شدید خویش را در مبارزه علیه مارکسیسم - لنینیسم و علیه اندیشه‌ها و اعمال لنین بکار می‌گیرند؟

از اینرو ناگفته پیداست که امروز لنین و لنینیسم برای سرمایه انحصاری مقدم‌ترین دشمن‌اند. دموکرات‌های خرده بورژوازی بسیاری همراه با سرمایه و در واقع، علی‌رغم تمایلات ذهنی‌اشان، در اتحاد با سرمایه، به نبرد علیه لنینیسم پرداخته‌اند. همان ماهیت مالک خرده بورژوا، که انگیزه‌اش بزرگ مالک شدن است، علیه ایدئولوژی انقلابی پرولتاری و پیگیر لنین سر به طغیان بر می‌دارد. درست است که برخی خصایص لنینیستی، دموکرات خرده بورژوا را جذب می‌کند. و این بیش از هر چیز بخاطر این واقعیت است که لنینیست‌ها مصمم‌ترین دشمنان سلطه انحصارات و شجاع‌ترین مبارزان راه صلح و علیه جنگ هستند؛ و مواردیکه نمایندگان خرده بورژوازی، برای پشروی درهمراهی بالنینیستها آمادگی نشان می‌دهند نادر نیست. اما انسان چگونه می‌تواند وضوح و روشنی سیاست لنینیست‌ها، عمل هماهنگ آنها و انضباط و تشکیلات آنها را به آنها «نبخشد؟» نه، اینها چیزهایی هستند که دموکرات‌های خرده بورژوا نمی‌توانند پذیرا شوند. آنها به اندیویدو آلیسم آثارشینی عادت کرده‌اند، و از صفوف آنها به حملات مکرری علیه احزاب لنینیست، اصول تشکیلاتی آنها و انترناسیونالیسم آنها ترتیب داده میشود.

در حال حاضر نیز مانند گذشته در درون طبقه کارگر - از رهبران سوسیال دموکرات گرفته تا حامیان آنها در سایر گردانهای جنبش کارگری؛ از راست گرفته تا چپ - دشمنان لنین و لنینیسم وجود دارند.

آنهائی که به میل‌های راحت پارلمان و غیره، و به قواعد بازی سیاسی پارلمانی بورژوائی «عادی» سیاسی خو گرفته‌اند، آنهائی که از تحولات ناگهانی اجتماعی که در هر انقلابی ناگزیرند، در هراسند، علیه لنین و لنینیسم هستند. آنهائی که به حل کردن (یا دقیق‌تر، ماست مالی کردن) معضلات مورد بحث در محافل آرام و راحت خو گرفته‌اند، از محافل «ناراحت» فعالیت و مبارزه توده‌ای تنفر دارند. تجلی عالی دموکراسی برای آنها، انقلاب نیست. همانطور که مارکس و لنین آنرا روز پیروزی ستمکشان توصیف می‌کردند - بلکه صندوق رأی است. و صد البته، همه آنها لنین و لنینیسم را رد می‌کنند.

و انقلابیون «چپ» (یا به اصطلاح انقلابیون)؛ آنهائی که درسهای تاریخ را انکار می‌کنند و می‌خواهند تمام مسایل را به یک ضرب حال نمایند، و از این روبرو سر نیزه یا به یک باند توطئه‌گر متکی می‌شوند؛ آنهائی که آرمان‌های خویش را بر پایه کامیابی یک پیکار خود

بخودی نامہیا استوار می سازند واز کار صبورانه و پر زحمت و (به اصطلاح آنها) «خسته کننده»
رم می کنند؛ آنها نیز دشمنان لنین و لنینیسم هستند.

خلاصه کلام، همه آنهائی که با انقلاب سوسیالیستی، نوسازی واقعی و بنیادی جامعه،
الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و جایگزین ساختن آن با مالکیت عمومی مخالف هستند
و آنهائی که علیه استقرار قدرت طبقه کارگر و متحدین او هستند— آنها دشمنانی تام و تمام لنین
و لنینیست ها هستند. زیرا که لنین یک انقلابی پیگیر بود و لنینیسم علم انقلاب و ساختمان
سوسیالیسم به مثابه آنتی تز طبقانی سرمایه داری است. آنهائی که این آرمان ها را نفی می کنند
ناگریر نقش تاریخی لنین و اعتبار لنینیسم را نیز نفی می نمایند.

نفی می کنند..... اما نفی کردن اینقدرها هم ساده نیست، بخصوص امروز، که
دهه های آخر قرن بیستم است.

جامعه کشورهای سوسیالیستی اکنون بزرگترین مجتمع اقتصادی جهان است که با
امپریالیسم برابری نظامی دارد و به مثابه دژ مستحکم، ابتکار سیاسی بین المللی را در دست دارد.
پیدایش گروه بزرگی از دولت های فعال و پویای انقلابی— دموکراتیک که نتیجه انقلابات
پروزمند ملی— دموکراتیک هستند؛ جنبش کشورهای غیر متعهد که خود موجودیت آن، سبیل
ادامه مبارزه کشورهای مستعمره سابق علیه امپریالیسم و بقایای استعمار است؛ جنبش کاگری
که نه تنها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بلکه در امریکای لاتین نیز در مبارزه رهایی بخش
هژمونی کسب کرده است؛ احزاب کمونیست که به بزرگترین نیروی سیاسی و ایدئولوژیک
جامعه معاصر تبدیل شده اند؛ این چنین است تصویر جهان امروز. و آیا این همان لنینیسم در عمل
نیست؟ قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره جشن تولد لنین به حق
خاطر نشان می سازد: «سین تاریخ و تحولات عمیقی که سیمای واقعی جهان کنونی را دگرگون
نموده اند دلایل روشن صحت و نیروی زوال ناپذیر اندیشه های لنین هستند.»

با این وجود، دشمنان ایدئولوژیک لنینیسم با پیگیری شدیدی که شایسته هدف بهتری
است، هنوز نیز برای رد لنینیسم تلاش های سرسختانه ای بعمل می آورند. این کار به خودشان
مربوط است. اما آنها خوب است واقعتی را که نیویورک تایمز ذکر کرده به یاد آورند: از زمان
انقلاب اکتبر تا کنون بیش از ۳۰۰۰ تئوری تکامل اجتماعی در جهان غیر سوسیالیستی پیدایش
یافته اند (و از بین رفته اند). احتمالاً هیچ کس نمی تواند بیاد آورد که این تئوری ها درباره چه
چیز بوده اند و مخترع آنها چه کسانی بوده اند. اما مارکسیسم— لنینیسم در مقابل هر آزمونی تاب
آورده است و امروز نیز درست بسان روزهای اکتبر ۱۹۱۷ یا روزهای پیروزی انقلاب کوبا و
ویتنام، درفش مبارزه انقلابی است.

کمونیست ها، این پیشاهنگان کارآزموده طبقه کارگر و همه نیروهای انقلابی، درفش

لنین، درفش مبارزه برای سوسیالیسم را برافراشته نگه میدارند. امروز نیز مانند همیشه، کمونیست‌ها وارثان و ادامه‌دهندگان هدف انقلابی مارکس، انگلس و لنین هستند. و در این روز شادی آفرین، کمونیست‌ها با غرور بر پیشرفت و دستاوردهای لنینیسم و بر تمام آنچه که به بشریت عرضه داشته است، باز می‌نگرند.

این نیز درست است که مباحثات جدی دربارهٔ سهم لنین در هدف انقلابی درون خود جنبش کمونیستی پیش می‌آید. و البته کسی نمی‌تواند چنین مباحثاتی را ممنوع کند؛ بطوریکه گفته می‌شود، حقیقت در جریان بحث خود را نشان می‌دهد. و بسیاری از مباحثات کنونی جالب و ثمربخش هستند. اما، بدشواری می‌توان هرگونه بحث در این باره را - بحثی که به ندرت پیش می‌آید، اما هنوز مطرح می‌شود - لنینیسم «منسوخ» و «زائد» است ثمربخش دانست. تجربه نشان داده است که کوشش برای ابطال نقش لنین و لنینیسم، به عاملین این تلاشها بیش از هر کس دیگر لطمات جدی رسانده است.

نام لنین با تعیین‌کننده‌ترین رویداد در تاریخ خلق ما یعنی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پیوند دارد. از آن زمان به بعد اندیشه‌ها و میراث ثور یک لنین حزب ما را در تحقق وظیفه دشوار اما شکوهمند امر ساختمان کمونیسم هدایت کرده و میکند. سربازان در روزهای سخت جنگ کبیر میهن چنین می‌نوشتند: «من، عضو حزب لنینیست به جبهه جنگ اعزام می‌شوم.» سرمشق لنین، فداکاری و از خودگذشتگی او در راه هدف انقلابی در روزهای صلح‌آمیز نیز الهام‌بخش مردم نخستین گهواره سوسیالیسم است.

برای ما مردم شوروی، همه اینها تجلیل محض از یک انسان بزرگ نیست بلکه بیان فداکاری کامل ما برای انقلابی‌ترین و از اینرو انسانی‌ترین آرمان‌ها، آرمان‌های کمونیسم، است.

احساسات خلق شوروی با این گفتهٔ لئونید برژنف به بیان می‌آید: «هر کامیابی و هر پیروزی که ما کسب می‌کنیم ساعتی را که همهٔ بشریت زنجیرهای اجتماعی و اخلاقی گذشته را خواهد شکست و به جهان نوین، جهان کمونیسم، پا خواهد گذاشت، نزدیکتر می‌گردد. اما بشریت تا هر قله‌ای که اوج گیرد، همواره به یاد خواهد داشت که شخصیت کبیر لنین، متفکر و انقلابی، منشاء تمدن کمونیستی است.»

از: «عصر جدید»

شماره ۱۶، سال ۱۹۸۰

جوانب بین‌المللی و ملی در روند انقلابی

کنگره قریب‌الوقوع حزب کمونیست اتحاد شوروی، کنگره ۲۶، یک رویداد برجسته در زندگی خلق شوروی، شاخصی در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی و در توسعه روند انقلابی جهانی خواهد بود. پنج سالی که از بیست و پنجمین کنگره میگذرد اهمیت عملی و نظری آنچه را که لئونید برژنف در آن زمان درباره اهمیت انترناسیونالیسم پرولتری دوران مابه‌منازه یکی از اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم اظهار داشته بود، کاملاً تأیید می‌کند. لئونید برژنف گفت: «متأسفانه بعضی‌ها انترناسیونالیسم پرولتری را چنان تفسیر میکنند که در واقع چیزی از محتوای آن، باقی نمی‌گذارند. حتی کسانی هستند که آشکارا نفی انترناسیونالیسم را پیشنهاد می‌کنند. به نظر آنها انترناسیونالیسمی که مارکس و لنین اثبات و ترویج کردند کهنه شده است. اما چنانچه مشاهده می‌شود نفی انترناسیونالیسم پرولتری معنایی جز محروم کردن احزاب کمونیست و بطرز کلی جنبش طبقه کارگر، از یک سلاح قدرتمند و آزمایش شده، ندارد.»

انترناسیونالیسم پرولتری یک مفهوم وسیع و چندجانبه است. انترناسیونالیسم پرولتری تمامی جنبه‌های وجود اجتماعی و طرز تفکر طبقه کارگر را در بر می‌گیرد و در تمام حوزه‌های اخلاقی، روانشناسی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگ و غیره بیکسان متجلی می‌شود. از این رو، اصول اساسی آن غنی شده و قلمرو کار بردشان با رشد روند انقلابی گسترش یافته است. انترناسیونالیسم پرولتری با تجربه تاریخی تکمیل می‌شود.

انترناسیونالیسم پرولتری زمینه‌ای است برای اشتراک عمل در میان کارگران کشورهای مختلف، کشورهایی که در هر دوره تاریخی، خصوصیات جدیدی کسب می‌کند. آگاهی طبقاتی پرولتاریا دستخوش تحول کیفی است که همچنان اوج تازه‌ای می‌یابد. در عین حال، انترناسیونالیسم پرولتری نفوذ خود را بر دیگر نیروهای اجتماعی توسعه داده و غیر از طبقه خود، طبقات مترقی دیگر را نیز به مبارزه می‌کشاند. و بالاخره رشد انترناسیونالیسم پرولتری در قانون رفتاری نیروهای پیشاهنگ عصر ما - احزاب انقلابی طبقه کارگر - در رابطه با همدیگر تجلی پیدا می‌کند.

ما بدون مبادرت به تحلیل جامع موضوع، بر روی چند جنبه اصلی و قبل از هر چیز در پیرامون عوامل بین‌المللی و ملی در روند انقلابی جهانی بحث خواهیم کرد.

مسائل جهانی و تحلیل طبقاتی

مسئولیت تاریخی عظیم‌تر از آنچه که امروز، پیشرفته‌ترین طبقه زمان، و پیشاهنگ انقلابی آن - احزاب کمونیست و کارگری - در قبال آینده بشریت بعهده دارد، هرگز وجود نداشته است. از این رو، مارکسیست‌ها به تحلیل وارزیابی همه جانبه توانمندیها و چشم اندازهای مناسبات موجود بین نیروهای سیاسی و اجتماعی گوناگون اهمیت زیادی قائلند. کمونیست‌ها، طبقه کارگر و در حقیقت تمام مردم جهان یک دشمن مشترک خائن و قدرتمند دارند و آن امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری است. چشم بستن بر این حقیقت چیزی جز تضعیف هشیاری طبقاتی و تسلیم به خیالات باطل نیست. در عین حال اکثریت عظیم مردم، دوستان و متحدان بالقوه طبقه کارگر و کمونیستها بشمار می‌روند. از اینرو درک منافع، دیدگاه‌ها و مواضع این اکثریت و هم چنین درک و ویژگیهای ذهنیت آنها، اهمیت دارد. در دوران ما برخورد انترناسیونالیستی شکل مشخص وحدت عمل بین طبقه کارگر جهانی و دیگر نیروهای مترقی و دموکراتیک بر اساس کار پایه‌ای ضد امپریالیستی را بخود می‌گیرد.

گرد همایی جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ شیوه برخورد همه جانبه و بدون تعصب مارکسیست‌ها نسبت به دیگر نیروهای سیاسی را نشان داد. گرد هم آیی در سندنهائی خود اعلام کرد: «کمونیستها در رابطه با وحدت عمل با کلیه نیروهای مترقی میهن پرست و طرفدار صلح چه در سطح ملی، منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی، از دموکراتیک‌ترین شیوه‌ها پشتیبانی می‌کنند. کمونیستها برای تأمین بیشترین تفاهم متقابل میان جنبش‌ها و جریان‌های ضد امپریالیستی مختلف و متعدد، با در نظر گرفتن ویژگیهای آنها و با احترام به استقلال آنها، از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد. اشکال همکاری، که آزادانه و با موافقت مشترک انتخاب می‌شوند امکان ارتقاء مبارزه ضد امپریالیستی را تا سطح جدید، تا سطحی که

بتواند جوابگوی نیازهای موقعیت کنونی باشد ممکن می‌سازد.»

مهمترین وظیفه تاریخی طبقه کارگر متحد کردن بشریت برای حل مسئله اساسی دوران یعنی جلوگیری از فاجعه گرما هسته‌ای و حفظ صلح، این پیش شرط ترقی اجتماعی، است. و این قبل از هر چیز مستلزم پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی است. این مسئله در گرد هم آیی احزاب کمونیست و کارگری اروپا در پاریس که در آوریل سال گذشته برگزار شد، توسط بوریس پونوماریف عضو علی‌البدل دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورد تأکید قرار گرفت. او گفت: «مسابقه تسلیحاتی که ایالات متحده تقریباً تمامی کشورهای جهان را درگیر آن ساخته، ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. کوهی از سلاحهای ذخیره شده که قدرت تخریبی عظیمی دارند یکی از ثمرات دهشتناک این مسابقه تسلیحاتی است. طبق برآورد سازمان ملل متحد، زرادخانه‌های هسته‌ای نزدیک به ۱/۵ میلیون بمب از نوع بمب هیدروژن دارند. کل بار این زرادخانه‌ها از ۵۰ میلیون تن مواد مخترقه درجه یک تجاوز می‌کند. این سلاحها برای از بین بردن تمامی آثار زندگی بر روی کره‌ای به وسعت ۱۵ برابر کره زمین، کافی است.»

جلوگیری از وقوع این فاجعه، وظیفه انترناسیونالیستی همه نیروها: انقلابی است. پس، آگاهی از این مسئولیت، یکی از جنبه‌ها و معیارهای اصلی انترناسیونالیسم را تشکیل میدهد. امروزه صلح مسئله ایست که در آن انترناسیونالیسم پرولتری بطور ارگانیک با خواست تمامی نوع بشر مبنی بر حفظ زندگی بر روی زمین و حق حیات، پیوند دارد.

جنبش طبقه کارگر همچنین برای یافتن راه حل برای سایر مسائل جهانی تلاش می‌کند. مارکسیستها این هدف را با مبارزه در راه مقتضی‌ترین و پیشرفته‌ترین اشکال مناسبات اجتماعی، یعنی سوسیالیسم و کمونیسم مربوط می‌کنند. فشار روز افزون مسائل جهانی همچنین بطور فزاینده‌ای بر تکامل سوسیالیسم واقعاً موجود تأثیر می‌گذارد، زیرا سوسیالیسم نیز، نه در خلاف بلکه در متن جهان پیش می‌رود.

کاربردها و حوزه عمل گسترش یابنده انترناسیونالیسم پرولتری اغلب بوسیله کسانی که تفسیری «جدید» و متفاوت از تفسیر مارکس و لنین بدست می‌دهند، مطابق مقاصد خودشان تفسیر می‌شود. برای مثال، بغضی‌ها منافع بشریت را بطور کلی در تضاد با سوسیالیسم موجود قرار می‌دهند. یکی از این موارد، موعظه «هراز گاهی تر» «فاصله‌گیری مساوی» از ایالات متحده امریکا و شوروی است که برای توجیه «چترهسته‌ای» ایالات متحده بر روی اروپای غربی، عنوان وثیقه استقلال آن، بکار برده می‌شود. و چنین است تفسیر یک جانبه از مقام و نقش جنبش غیر متعهدها به مثابه وزنه تعادل، هم برای امپریالیسم و هم برای سوسیالیسم. تئوری غیر طغانی دو ابر قدرت نیز که فرقی بین سیاست خارجی امپریالیسم و سوسیالیسم و هم چنین

یاست خارجی ایالات متحده و اتحاد شوروی نمی بیند، بر این پایه استوار است. کسانی هم هستند که تحت پوشش «انترناسیونالیسم جدید» میراث انقلابی جنبش کمونیستی را سبکسرانه نفی کرده و تحلیل طبقاتی مسائل موجود را به دور می ریزند و بعنوان مثال، ادعا می کنند که بخاطر وحدت لازم است که هریک از گردان های جنبش طبقه کارگر در رابطه با علت وجودی خود دست به ارزیابی ریشه ای و مجدد بزنند. جادارد که حرفهای لئونید برژنف را که در اجتماع عمومی کمونیستهای اروپائی در سال ۱۹۷۶ اظهار داشت بخاطر آوریم: «بویژه مهم است که کمونیستها در عین همکاری با جریانهای وسیع دموکراتیک از قبیل سوسیال دموکراتها و سوسیال مسیحی ها، در مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی امپریالیسم، باید همچنان انقلابیون و حامیان مؤمن جایگزین کردن نظام سرمایه داری با نظام سوسیالیستی باقی بمانند».

مارکسیست-لنینیستها با تحلیل بردن جنبش کمونیستی در نوع انترناسیونالیسم بی حد و مرز و بی شکل مخالف هستند. آنها معتقدند که این امر حتی به همبستگی دموکراتیک عام آسیب رسانده، آنرا تغییر شکل داده و از محتوای ضد امپریالیستی اش محروم خواهد ساخت. انترناسیونالیسم پرولتری نقطه مقابل همبستگی بین المللی با طیف وسیعی از نیروهای ضد امپریالیست نیست. تقویت مواضع و نفوذ کمونیستها قبل از هر چیز بستگی به توانائی آنها در یافتن نقاط مشترک با این نیروها و بستگی به این دارد که کمونیستها تا چه حد بتوانند به آن نیروها کمک کنند تا بنابه تجربه خود ضرورت اتحاد عمل با جنبش انقلابی طبقه کارگر را بهتر درک کنند.

وحدت دیالکتیکی

درک روشن از ارتباط جوانب بین المللی و ملی در روند انقلابی، از اهمیت اساسی برخوردار است. این دو جنبه روند، بطور ارگانیک باهم مربوطند و یک وحدت دیالکتیکی تشکیل می دهند. جنبه بین المللی بیان منافع طبقاتی و اهداف سوسیالیستی کارگران تمام ملتهاست. لنین گفت: انترناسیونالیست «نباید تنها به ملت خود فکر کند، بلکه باید منافع تمام ملتها، آزادی مشترک و برابری آنها را بر آن مقدم شمارد.... او باید علیه تنگ نظری، انزوا و انفراد ملت کوچک بجنگد، باید عام و خاص را مورد توجه قرار دهد، باید منافع خاص را تابع منافع عام نماید.»

در صحبت درباره «اولویت» یا «تفوق» یک جنبه بر دیگری نکته ظریفی وجود دارد. لکن روشن کردن اهمیت هر کدام از آنها در وحدت دیالکتیکی شان مهم است و نباید به سادگی آنها را با یکدیگر همطراز قرار دهیم. بعنوان مثال، گفته میشود که منافع واقعا ملی با منافع بین المللی منطبق است. اما چگونه مشخص می شود که منافع واقعا ملی کدامند؟ مثالهای

بیشماری می‌توان آورد که منافع ملی، به مفهوم محدودش، به عنوان نمونه‌های انترناسیونالیسم معرفی شده‌اند. بدیهی است که اینجا معیارهای عینی دقیقتری لازم است.

شاید طرح قیاسی از نظر لنین دربارهٔ ارتباط بین سیاست و اقتصاد، بتواند مسئله را روشن کند. هنگام صحبت از تفوق سیاست بر اقتصاد، لنین به‌چونجه اشاره نمی‌کند که سیاست بر اقتصاد اولویت دارد. آنچه او تأکید می‌کند تقدم شیوهٔ برخورد سیاسی در حل مسائل اقتصادیست. آیا این امر شامل رابطهٔ جوانب بین المللی و ملی در روند انقلابی نمی‌شود؟ مسئله این نیست که کدام جنبه مهمتر است، زیرا ارجحیت دادن به یکی، خواه ناخواه منجر به کاستن اهمیت دیگری خواهد بود. برای دریافتن و ویژگیهای شرایط ملی معین و اشکال مبارزهٔ مربوط بدان، شناخت قوانین حاکم بر رشد و درک مفهوم و محتوای دوران معینی، اهمیت اساسی دارد. بنابراین آنچه نیاز داریم اتخاذ روش انترناسیونالیستی در قبال حل مسائل مبارزهٔ انقلابی در هر کشور است.

رابطهٔ دیالکتیکی بین جوانب بین المللی و ملی شامل حال کشورهای سوسیالیستی پیروزمند نیز می‌شود. سیاست خارجی آنها نیز به مناسبات موجود بین دولت‌های ملی، و هم چنین به سیستم مراودهٔ بین المللی موجود بستگی کامل دارد. نظریهٔ پردازانی هستند که برای مشخص کردن تکامل جنبش انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری هنوز هم بر ویژگی‌ها و تفاوت‌های ملی تأکید می‌کنند، اما وقتی مسئله به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، و بطور مشخص، سیاست خارجی آنها مربوط می‌شود، آنها از این کشورها انترناسیونالیسم «ناپی» را طلب می‌کنند که تحت تأثیر هیچ خصوصیت ویژه و منافع ملی، حتی منافع سوسیالیسم موجود بطور کلی و الزامات دفاع از دستاوردهای تاریخی آن، قرار نگرفته باشد.

لکن کاملاً روشن است که هیچ کشوری، و از آن جمله کشورهای سوسیالیستی، نمی‌تواند یک سیاست خارجی دنبال کند که منافع ملی را کاملاً نادیده انگارد. انترناسیونالیسم سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی، نه در یک خلاء، بلکه در وحدت منافع بین المللی و ملی این کشورها متجلی می‌شود. بعلاوه، دفاع اتحاد شوروی از منافع کشور خود، از منافع ملی که جامعه جدیدی بنا می‌نهد، تناقضی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد؛ برعکس، آنچنانکه لاریخ نشان می‌دهد، عاملی است که به تغییر توازن قوای جهانی به نفع تمام ترقیخواهان کمک می‌کند.

ویژگیهای کشورهای در حال رشد

در بیشتر کشورهایی که زنجیرهای استعماری را دور انداخته‌اند روند تشکیل ملت هنوز کامل نشده و شالودهٔ اجتماعی داخلی در جهت انترناسیونالیسم پرولتری، هنوز تبلور نیافته است. با وجود این اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که مسئله ارتباط متقابل جوانب بین المللی و ملی در

روند تجدید بنای انقلابهای آنها خود را نشان نمی دهد. این، مسئله ای است که تمام جهان با آن مواجه است. خلقهای کشورهای در حال رشد می توانند با تجربه خود ببینند که هر گامی که در شاهراه ترقی برداشته اند با نقش تعیین کننده سوسیالیسم، در ایجاد فرصتها و شرایط مساعد برای پیشرفت آنها، مربوط است.

در عین حال ترقی هر چه بیشتر آنها یک مسئله عالمگیر و جهانی است. تنها از روی ارقام زیر می توان به خطیر بودن این مسئله پی برد. در سال ۱۹۵۳، اختلاف درآمد سرانه در کشورهای صنعتی و کشورهای در حال رشد ۸۸۴ دلار بوده، در سال ۱۹۷۵، به ۵۰۰۰ دلار رسید، و پیش بینی میشود که تا سال ۲۰۰۰ به ۸۰۰۰ دلار برسد. بنابراین، اختلاف بین سطح افزایش ارقام سرانه، بیشتر شده و به رشد خود ادامه می دهد.

اگر انتظار داشته باشیم که در حل مسائل کشورهای در حال رشد نوعی عدالت جهانی افسانه ای حکم فرما شود، خیالات محض خواهد بود، اگر چه عدالت در این مورد نیز، همانند موارد دیگر، مهم و ضروریست. انتظار با زهم کمتری می توان داشت که این مسائل از طریق فداکاری اقتصادی طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته، حل شوند. و برآستی، چرا طبقه کارگر، که در حقیقت بیرحمانه توسط سرمایه داری انحصاری استثمار می شود، متحمل این خسارت گردد. بعلاوه، فداکاری راه حل مسائل پیچیده تکامل اقتصادی جهانی نیست. هر کسی که چنین برنامه ها و نظریات ریاضت کشانه ای را پیشنهاد کند با طبقه کارگر به تفاهم نخواهد رسید و خود را منزوی خواهد یافت و تنها چاره اش این خواهد بود که به اتهامات سکتاریستی «ابتذال»، «بوزوایی شدن» و «فساد» طبقه کارگر، توسل جوید. موعظه های اخلاقی نمی توانند بر قوانین اقتصادی فائق آیند.

چشم انداز حل مسائ پیچیده جهان در حال رشد مستقیماً با محتوای کلی عصرما، با انتقال بشریت به مسیر تکامل سوسیالیستی و برقراری نظم جهانی مطابق با اصول دموکراتیک و سوسیالیستی، مربوط است. البته دستورالعملی جادویی وجود ندارد که بتواند خلقهای نو استقلال را بسرعت به شاهراه ترقی اجتماعی هدایت کند. ولی در عین حال ناچیز شمردن اهمیت وسیع و تاریخی چشم انداز تکامل غیر سرمایه داری در جهان امروز، چشم اندازی که بر اثر تغییرات بنیادی حاصله از تأثیر ع. س. تعیین کننده تاریخ جهان، یعنی سوسیالیسم واقعی، گشوده شده است، اشتباه خواهد بود.

نیاز به همبستگی

شرکتهای فراملیتی، که دامنه عملکرد آنها در دوره اخیر خیلی افزایش یافته و اکنون یک چهارم تولید ناخالص ملی جهان سرمایه داری را در بر می گیرد، بعد تازه ای به حالت تهاجمی سرمایه داری علیه گردان های ملی طبقه کارگر، افزوده است. یکی از موارد تجلی ابر

امر همان مسئله «فرار»، یعنی تعطیل کارخانه‌ها در بعضی کشورها و انتقال سرمایه گذارها به کشورهای دیگر برای نفع اقتصادی بیشتر و بسیاری اوقات به خاطر علل سیاسی، برای مجازات «متمرد» است.

گردانهای ملی طبقه کارگر بصورت منفرد قادر به مقاومت طولانی در برابر شرکتهای فرامیلتی نیستند. در اینجاست که ضرورت مبرم وحدت عمل نمایان می‌شود. اما متأسفانه، رشد همبستگی هنوز هم از نیازهای و حتی توانمندیهای طبقه کارگر عقب‌تر می‌ماند. در حقیقت، اتحادیه‌های کارگری هم اکنون در اعتصابات بین‌المللی شرکت می‌کنند و در تعدادی از صنایع، دفاتر اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی شکل گرفته‌اند. این، شکل جدیدی از اتحاد است، ولی تنها آغاز کار است. به اقدامات همبستگی بسیار بیشتری نیاز داریم. دست جنبش طبقه کارگر هنوز در رفع نیازمندیهای کوتاه است.

در عرصه سیاسی، کمبود خیلی بیشتر احساس می‌شود. بین‌المللی شدن اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه داری عمده، بین‌المللی شدن استراتژی ضد کارگری انحصارات، بسیار سریعتر از طرح استراتژی واحد مبارزه علیه سرمایه داری جهانی از طرف طبقه کارگر، به پیش می‌رود.

بعضی‌ها راه حل این تضاد را در تشکیل نهادی فوق ملی اروپای غربی می‌بینند. ولی آشکار است که با توازن فعلی نیروهای سیاسی، نهادهای فوق ملی، قبل از همه منافع تجارت بزرگ را حفظ خواهند کرد. تأثیر نیروهای چپ، و بطور اخص کمونیستها، نسبت به اهمیتی که این نیروها هم اکنون در تعدادی از کشورهای عمده اروپای غربی اعمال می‌کنند بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت.

ایده‌های فوق ملی اروپای غربی اغلب بمثابه نیروی متعادل کننده‌ای نه تنها در قبال وابستگی فزاینده به امپریالیسم امریکا، بلکه همچنین در قبال سوسیالیسم مطرح شود. بدین ترتیب، اروپای غربی با عنوان اینکه تضاد اساسی زمانه ما در آن موثر نیست از سیستم مناسبات متقابل بین‌المللی جهان کنار گذاشته می‌شود. و این توهم ایجاد می‌شود که اروپای غربی می‌تواند بطور مستقل و خارج از مبارزه بین دو نظام اجتماعی جهانی، تکامل یابد. واضح است که راه حل این مسئله در اتحاد بین‌المللی طبقه کارگر و کمونیست‌ها و نیز جنبشهای رهائی بخش ملی در سطح واقماً جهانی و نه مقیاسی منطقه‌ای، نهفته است.

تجربه تراکم

جنبش انقلابی طبقه کارگر البته از زمینه ملی برمی‌خیزد، لکن انترناسیونالیسم اصیل، خود خواهی ناسیونالیستی را رد میکند. چگونه می‌توان این تضاد زندگی واقعی - و نه فقط منطقی - را حل کرد؟

امروزه ایجاد مرکزی برای جنبش کمونیستی در دستور روز قرار ندارد. بدیهی است که در مرحله کنونی یک مکانیسم پیچیده اتحاد انترناسیونالیستی احزاب انقلابی، مناسب تر است. واضح تر بگوئیم، مکانیسمی از این نوع، از آن جهت که نگرشها و مواضع مختلف (و گاهی اساساً متباعد) را مجاز می شمارد، مزیت دارد. منشأ عینی این اختلافها چند گونهگی و عدم تجانس روند انقلابی جهان امروز است.

لنین می نویسد: «جنبش انقلابی بین المللی پرولتاریا در کشورهای متفاوت، به اشکال یکسان و همانندی رشد نمی کند و نمی تواند رشد کند. استفاده کامل و همه جنبه از هر فرصتی در هر زمینه فعالیت، تنها نتیجه مبارزه طبقاتی کارگران کشورهای مختلف می تواند باشد. هر کشوری خصوصیات ویژه و ارزشمند خود را به جریان عمومی می افزاید؛ ولی در هر کشور خاص جنبش از یکجانبگی خاص خود، از کاستی های نظری و عملی احزاب سوسیالیست منفرد رنج می برد.» قابل ملاحظه است که لنین از یکجانبگی و کاستی ها در جنبش انقلابی طبقه کارگر «در هر کشور خاص»، یعنی نه از بعضی انحرافات تصادفی در آن جنبش، بلکه از یک کیفیت عمومی که بازتاب دیالکتیک بین المللی و ملی است، سخن می گوید.

این یکجانبگی و این کاستی ها چگونه باید برطرف شوند؟ پاسخ را در آنچه که لئونید برژنف در کنفرانس ۱۹۷۶ احزاب کمونیست و کارگری در برلین، درباره نیاز به مقایسه و برخورد نقطه نظرها و تجارب احزاب مختلف گفت، می توان یافت. از این طریق است که تجربه بدست آمده در انواع شرایطی گوناگون که از وضعیت و زمینه های ملی مختلف ناشی شده، تعمیم می یابد و تئوری مارکسیستی - لنینستی تکامل پیدا می کند. همانطوریکه لنین اشاره کرده است، این تئوری «از کل مجموع تجربه انقلابی و تفکر انقلابی تمام کشورهای جهان منتج می شود.»

اتفاق آراء کامل را نمی توان پیش شرط عمل مشترک قرار داد. در تدوین مواضع و نگرشهای مشترک در جنبش جهانی کمونیستی نیز تضادها با هم برخورد می کنند. آنچه که مورد نیاز است اتحادی ثابت و ساکن و یکپارچه نیست بلکه سیستمی پویا از نظرات و مواضع است که بوسیله تفاوتها در مسائل و ویژه مشخص می شود، ولی بر پایه اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم، که برای همه مشترک است، تکامل می یابد در جلسه سال قبل احزاب کمونیست و کارگری اروپا در پاریس که بخاطر صلح و خلع سلاح تشکیل شده بود، مسئله به همین طریق مطرح شد.

در جنبش کمونیستی، یک سیستم دموکراتیک اتحاد احزاب انقلابی طبقه کارگر که با معیارهای عام روابط بین احزاب - تساوی، استقلال، احترام به مواضع یدیگر - مطابقت دارد، شکل می گیرد و تکامل می یابد. در عین حال این سیستم با اصول انترناسیونالیسم پرولتاری

سازگار است و هر حزب تمهداتی را که در مبارزه برای هدفهای مشترک کمونیستها به عهده گرفته است، داوطلبانه انجام می دهد.

از: «عصر جدید»

شماره ۷، ۱۹۸۱

www.iran-archive.com

مرحله کنونی مبارزه رهائی بخش

این امر به سنتی بدل شده است که کنگره‌های حزب کمونیست شوروی نه تنها نتایج تکامل و پیروزی‌های ا. ج. ش. س. و سایر کشورهای سوسیالیستی در پنجسال گذشته، بلکه همچنین نتایج روند انقلابی جهانی بطور کلی و جزء مهم آن یعنی جنبش رهائی بخش ملی را نیز جمع بندی می‌کنند.

گزارش کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. و نطق‌های رؤسای هیئت‌های نمایندگی کشورهای نوظهور یا کشورهایی که برای رهائی خود مبارزه می‌کنند، در کنگره، تجربه مبارزه ضد امپریالیستی در سال‌های اخیر را جمع بندی می‌کنند و گرایش‌ها و پدیده‌های نوین را معین می‌کنند. در این گزارش و نطق‌ها، هم چنین به مشکلات عینی و ذهنی پیشروی روند رهائی بخش جهانی در راه تشنج زدائی و مبارزه علیه مسابقه تسلیحاتی و برای خلع سلاح و تکامل اشاره می‌شود. بدون شک کل پیش بینی‌های متعدد تدوین شده در گزارش بمثابة نقطه شروعی برای مطالعات باز هم عمیق‌تر در خدمت شرق شناسان قرار خواهند گرفت.

باید خاطر نشان ساخت که چندین سال است که بین شرق شناسان مباحثات و

مذاکرات حادی درباره «صحت و حقانیت» مفهوم جهان سوم، درباره حدودی که در آن محدوده جامعه معینی از کشورهای درحال توسعه وجود دارد، ماهیت این جامعه و غیره در جریان است. بنظر ما یکی از مفیدترین دیدگاه‌ها در این مورد، در مقاله‌ای بنام «مسائل اجتماع کشورهای نوظهور» بقلم دانشمند شوروی، آکادمیسین یوگنی پریماکوف که در اواخر سال ۱۹۸۰ انتشار یافت، مطرح شده است، اندیشه‌های نو و جالب مطرح شده در این مقاله، درک ما از این مسئله را بطور اساسی به پیش می‌برد و تحقیق علمی بازم بیشتر را تشویق می‌نماید.

در حقیقت، کمتر کسی با این دیدگاه که کشورهای شرقی در زمان سلطه استعمار جامعه معینی را تشکیل می‌دادند مخالفت خواهد کرد. اما بنظر می‌رسد برای درک بهتر آنچه که هم اکنون در رابطه با جلوه‌های این جامعه اتفاق می‌افتد یادآوری این مسئله مفید است که این جامعه خصیصتی تحمیلی و خارجی داشت که خود را در حالت وابستگی و انقیاد کاملی که همه کشورهای مورد نظر در آن مشترک بودند و در موقعیت این کشورها بمثابة یک زیر سیستم واحد در چارچوب سیستم جهانی سرمایه داری نشان می‌داد. اما حتی در آن موقع نیز در درون این زیر سیستم، بین اجزاء متشکله آن تمایزات عظیم و بنیادینی وجود داشت. این امر در بسیاری مواقع، خود را نه تنها در ناسازگاری نسبی سطح تکامل اقتصادی اجتماعی، میزان و ماهیت شرکت در تقسیم بین‌المللی کار (بعنوان مقایسه مثلاً بعضی از کشورهای افریقای استوایی، شرقی عربی، از یک طرف و کشورهای هندوستان، چین و سیلان و سایر کشورهای مشابه از طرف دیگر را در نظر بگیریم)، بلکه هم چنین در درجات متفاوت شرکت خلق‌های مختلف در روند تاریخی «بیداری ملی»، در جنبش‌های بخش ملی و در نتیجه در روند انقلابی جهانی بمثابة یک کل، نشان می‌داد.

در آن موقع، تمایزات داخلی هنوز آشکار نشده بودند. کل جامعه بره‌ریک از اجزاء خود مسلط بود. و این تسلط نه تنها در اذهان دانشمندان و سیاستمداران بلکه بطور عینی وجود داشت زیرا امکانات درونی نهفته در تمایزات فوق‌الذکر، تا زمانیکه این کشورها کاملاً در چنگ ستم و استثمار امپریالیستی اسیر بودند، نمی‌توانستند بطور آشکار تظاهر یابند.

اما این وضع بعد از جنگ جهانی دوم رو به تغییر نهاد. مرحله تاریخی نوینی یعنی مرحله تلاشی سیستم استعماری امپریالیسم شروع شد. جامعه قبلی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بمثابة یک زیر سیستم شروع به تجزیه نمود و تمایزات داخلی، بطور روز افزونی خود نمائی کردند، عمیق‌تر شدند؛ چند گونه گردیدند و با جذب عواملی جدیدی غنی‌تر گشتند. بعبارت دیگر، مرحله اول تکامل مستقل در عین حال روند فرسایش جامعه کهن، روند جزء جزء شدن آن و تشکیل جوامع نوین ملی نیز هست. در حالیکه ارتباط متقابل «کشور مادر - مستعمره (نیمه مستعمره)» شالوده ساختار جامعه کهن را تشکیل می‌داد، شرکت کشورهای تازه

آزاد شده، در جامعه جهانی دوران کنونی تنها بمشابه شرکای از لحاظ ملی مستقل امکانپذیر است.

باید خاطر نشان نمود که فرسایش جامعه کهن نه تنها یک روند طولانی بلکه همچنین یک روند بسیار ناموزون و متضاد است. خصلت ناموزن این روند، خود را هم در وجه ساختاری (جوانب مختلف آن یعنی جوانب اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره بطور همزمان فرسایش نمی‌یابند) و هم در وجه جغرافیائی (کشورهای مختلف جامعه کهن را در زمانهای متفاوت و به درجات مختلف ترک می‌کنند) نشان می‌دهد. در وجه ساختاری، روند عقب نشینی زیر سیستم از سیستم نظامی - سیاسی امپریالیسم در آغاز بسیار مشهودتر و سریعتر بود. در بعضی موارد تمام آنچه روی داد تعویض اشکال صرفاً استعماری وابستگی نظامی - سیاسی با انواع نو استعماری آن بود. روند دستیابی به استقلال ملی در چارچوب سیستم‌های اقتصادی ملی باز هم طولانی‌تر و پیچیده‌تر است. روند غلبه بر میراث فرهنگی استعماری بسیار متضاد است و از یک کشور به کشور دیگر تنبیر می‌کند.

اگر ما از منطق صوری پیروی کنیم، مرحله اول تکامل تاریخی کشورهای تازه آزاد شده باید با تشکیل جوامع از لحاظ ملی مستقل، با دستیابی کامل به وظایف جنبش‌ها و انقلابات رهایی بخش ملی پایان می‌یافت. در آن صورت مرحله دوم یعنی مرحله تکامل از لحاظ ملی مستقل در چارچوب یک سیستم فرماسیونی آغاز می‌شد و بدنیال آن مرحله سوم یعنی مرحله هم پیوندی (انتگراسیون) با سیستم فرماسیونی مزبور فرا می‌رسید. اگر چنین منطق کتابی صوری امکان تحقق می‌یافت، وجود نوعی جامعه ویژه از کشورهای تازه آزاد شده در سراسر مرحله اول نیز امکانپذیر می‌گشت. در مرحله دوم شرکت و شمول عینی این کشورها در یک جامعه فرماسیونی وسیع‌تر انجام می‌پذیرفت و در مرحله سوم جامعه‌ای با ماهیت جامع یعنی جامعه‌ای از لحاظ ساختاری عالی‌تر تشکیل می‌شد.

اما، اوضاع در واقعیت بسیار پیچیده‌تر است. کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق روند رهایی ملی را اولاً در شرایط وجود و رویا رونی دو نظام اجتماعی، ثانیاً در شرایطی آغاز کردند که تقسیم بین‌المللی کار، روابط بین‌المللی و تماس‌های فرهنگی خصلتی جهانی و مرتبط باهم پیدا کرده بودند. بدین دلیل است که حتی در مرحله اول تکامل تاریخی کشورهای تازه آزاد شده، با ظهور عناصری از مراحل دوم و سوم روبرو می‌شویم. ما شاهد تداخل این سه مرحله با همدیگر هستیم. جامعه کهن فرسایش می‌یابد هر چند که این فرسایش هنوز کامل نیست. در عین حال ما شاهد تشکیل جوامع از لحاظ ملی مستقل هستیم که تقریباً از همان آغاز با مسئله انتخاب این یا آن راه تکامل فرماسیونی مواجهند و بطور عینی (با انجام این انتخاب و بدون توجه به موضع ذهنی حکومت‌ها) به یکی از جوامع فرماسیونی می‌پیوندند. نکته

آخر ولی نه کم اهمیت تر این است که روند شتاب آلود تجزیه، بعضی از کشورهای تازه آزاد شده، ولی هنوز نه گروههای بزرگی از این کشورها را، به برداشتن اولین گامها در راه هم پیوندی آگاهانه در سیستم های فرماسیونی موجود وا می دارد.

این شرایط است که دوگانگی معین موقعیت فعلی کشورهای نوظهور را توضیح می دهد: در شمار بزرگی از موضوعات مشترک اصولی مبارزه علیه استعمار و نواستعمار، این کشورها بمشابه یک گروه واحد با شعارهای استراتژیک همشکل عرض وجود می کنند. (این امر بطور بویژه آشکاری در جنبش غیر متعهدا و مبارزه برای نظم اقتصادی بین المللی نوین خود را نشان می دهد.) اما در عین حال تمایزات و اختلافاتی (البته از دیدگاه فرماسیونی، دیدگاه طبقاتی) که در مسائل و مشکلات مشخص مبارزه برای این اصول و شعارهای مشترک بطور روز افزونی خود را نشان می دهند، بهیچ وجه کمتر از وجوهات مشترک اصولی نیستند. واضح است که با تعمیق باز هم بیشتر مبارزه اجتماعی - طبقاتی و تکامل فرماسیونی متناسب با آن در کشورهای نوظهور مسئله تجزیه آنها در مقیاس جهانی اهمیت باز هم بیشتری خواهد یافت.

نه تنها اعتبار فزاینده کشورهای نوظهور در امور بین المللی، بلکه هم چنین رشد قابل ملاحظه سهم آنها در روند انقلابی جهانی، یکی از مهم ترین نتایج پنج سال گذشته بود. ظهور گروه جدیدی از کشورها که بسوی سوسیالیسم سمتگیری می کنند، به خصلت متمیزه روند رهائی بخش تبدیل شده است. بالا تر از آن، بر خلاف اسلاف خود در دهه ۱۹۶۰، این گروه بمشابه یک کل، از همان آغاز با درجه بالاتری از احساس هدفمندی، وضوح بیشتر مواضع طبقاتی و با پذیرش آموزش مارکسیسم - لنینیسم، بمشابه شالوده ایدئولوژیک مبارزه سیاسی مشخص می شود. نتیجه همه اینها این است که قدرت انقلابی - دموکراتیک و قدرت دموکراسی خلقی، از لحاظ شمار بزرگی از پارامترها، بطور نسبتاً سریعی بیکدیگر «تزدیک می شوند». در واقع، سمتگیری سوسیالیستی به یک روند انقلابی از نوع (تیپ) دموکراسی خلقی تکامل می یابد (بمعنای مثال، در آنگولا، جمهوری دموکراتیک خلق یمن، اتیوپی و موزامبیک).

همچنانکه در گزارش کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تاکید شده، طبیعی است که تکامل کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در شرایطی پیچیده و نه بطور یکنواخت پیش می رود. آنها شکست ها و عقب نشینی های جداگانه ای داشته اند. امروز، تجربه مثبت و منفی سمت گیری سوسیالیستی بما اجازه میدهد که در رابطه با شرایط گام گذاشتن در این راه و تکامل پیروز مدانده کشورهای گام نهاده در این به نتایج و تعمیم هائی برسیم، نتایجی که بدون شک بوسیله پیروی باز هم بیشتر تکامل اجتماعی مشخص و تأیید خواهند شد.

قبل از همه، بنظر ما، همین امروز نیز امکان باز هم بیشتر مشخص کردن (مرحله به

مرحله) نزدیکی سمنگیری سوسیالیستی، و در نتیجه، هم چنین لحظه گام نهادن در این راه مترقی، یعنی امکان جدا کردن علمی تر شعارها و تمایلات اعلام شده از روند تاریخی وجود دارد. بنظر می رسد که مراحل اجباری زیرین (اگر چه نه الزاماً به همان ترتیبی که ذکر شده است) باید برگام نهادن واقعی در راه سمنگیری سوسیالیستی مقدم باشند:

۱- جدائی سیاسی دمکراسی انقلابی از دمکراسی بورژوائی و طرد دمکراسی بورژوائی از کنترل اهرمهای قدرت سیاسی.

۲- جدائی اقتصادی از بورژوازی: ملی کردن سرمایه بزرگ خارجی و ملی، برقراری کنترل (تنظیم) بر فعالیت تجارت متوسط و کوچک از طریق اشکال مختلف سرمایه داری دولتی.

۳- روند قطبی شدن در درون خود دمکراسی خرده بورژوائی با عمیق تر شدن تحولات اقتصادی - اجتماعی. این امر مستلزم: الف) طرد جناح بوروکراتیک ارتجاعی از قدرت سیاسی که می خواهند قدرت دولتی را به انحصار خود در آورد و سرمایه بوروکراتیک بوجود آورد، ب) طرد دمکراسی خرده بورژوائی لیبرال از قدرت که همواره آماده است با بورژوازی، حتی تا حد برگرداندن نمایندگان آن به قدرت سیاسی، سازش کند، ج) قرار گرفتن مجدد «باطلاق» (بخش همواره متزلزل و بزرگترین بخش دموکراسی خرده بورژوائی) در صف جناح های چپ، یا لااقل بیطرف ساختن آن.

۴- لحظه تمرکز قدرت در دست نیروهای چپ دمکراتیک انقلابی را می توان بمشابه شرط عمده و آغاز گام گذاشتن در راه سمنگیری سوسیالیستی دانست.

این گام گذاشتن بخودی خود هیچگونه تضمینی برای پیشروی پیروزمندانه در این راه را در بر ندارد. تأمین و حفظ روابط استوار بین رهبری انقلابی و توده های وسیع مردم، تأمین یک شالوده اجتماعی سالم برای رژیم مترقی یا ضمانت هائی برای ثبات سیاسی جامعه ضروری است. همچنین تأمین عامل خارجی پیشرفت اجتماعی و اقتصادی (پذیرش اشکال و روش های تحولات اجتماعی و نیز کسب حداقل تکنولوژی، تجهیزات و کمک فنی) یعنی همان امکان دور زدن مرحله سرمایه داری تکامل ضروری است.

لحظات مبرم تکامل بیشتر روند انقلابی در جنبه سیاسی داخلی که در زیر می آید برای ایجاد شرایط فوق الذکر و بعنوان ضمانت های مهمی علیه ضد انقلاب ضروری هستند.

۱- جدائی سیاسی همه جناح های چپ رواز رهبری انقلابی دموکراتیک. اهمیت این امر با نمونه های مشخص بسیار زیادی در تاریخ ثابت شده است. بخش معینی از رهبری چپ رو (و بعضی مواقع با تمایلات آشکارا ماجراجویانه) سعی میکند از بی صبری موجود در بخش هائی از مردم در جهت منافع مشخصی یا گروهی استفاده کند و میل دارد در ثمرات هنوز نرسیده

تحولات انقلابی جامعه شریک شود.

آسیبی که افتادن ابتکار سیاسی به دست چنین عناصری می تواند به جامعه وارد کند به بهترین وجهی در نمونه «جبهش های بزرگ» و «انقلاب فرهنگی» چین دیده میشود. در همین اواخر نیز مظاهری از چپ روی و ماجرا جوئی، در بعضی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی اتفاق افتاد بعنوان مثال، در افغانستان بخشی از رهبری سابق سعی داشت به نحوی غیر قابل توجه تحولات اجتماعی را تسریع کند و آنها را بلافاصله به سطح انقلاب دمکراتیک خلقی برساند. این امر باعث وخامت جدی اوضاع در افغانستان شد که نه تنها نیروهای ضد انقلابی در داخل بلکه نیروهای ضد انقلابی در خارج نیز سریعاً از آن به نفع خود استفاده کردند. رهبری فعلی این کشور کوشش های شدیدی بکاربرد تا اوضاع را اصلاح کند، برای حل وظایف انقلاب دمکراتیک ملی جبهه وسیعی از نیروهای ملی - میهنی تشکیل دهد.

۲- مبارزه خستگی ناپذیر علیه گرایشات بوروکراتیسم در قشر رهبری انقلابی - دمکراتیک. در نظر اول، طرح مسئله به این صورت متناقض بنظر می رسد. اما در واقع هیچ گونه تناقضی وجود ندارد. دموکراسی انقلابی، با طرد جناح ها و عناصر ارتجاعی - بوروکراتیک، لیبرال و سایر جناح ها و عناصر دست راست، در عین حال مجبور است بر بزرگترین بخش دمکراسی خرده بورژوائی - «باطلاق» - تکیه کند. در اینجا است که عناصر جدید بوروکرات باز آفرینی می شوند و عملاً به تمام سطوح دستگاه دولتی نفوذ می کنند. بیشتر از آن، این عناصر که با شمار زیاد طفیلی دستگاه دولتی بویژه در بخش دولتی هستند تمایل دارند که دست خود را در فساد و اختلاس نیندند و به بورژوای بورکراتیک تبدیل شوند. این چنین است که یک نیروی ضربتی ضدانقلاب داخلی جدید بوجود می آید.

۳- پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و اتحاد احزاب یا عناصر کمونیست. کل پراتیک گذشته نشان می دهد که وقت گذرانی طولانی در سطح «سوسیالیسم ملی» تنگ نظرانه مشحون از مشکلات و عقب نشینی های جدی است و بعضی مواقع بعقل عقب نشینی از سمتگیری مترقیانه تبدیل می شود. تطور خود دمکراسی انقلابی به سوی سوسیالیسم علمی، نزدیک تر شدن آن به کمونیستها و اتحاد آن با کمونیستها و سرانجام انتقال کامل آنها به مواضع مارکسیسم - لنینیسم - همه اینها هم شرط و هم ضمانتی برای پیروزی سمت گیری سوسیالیستی است.

تجربه نشان می دهد بزرگترین پیروزی در جایی بوجود می آید که مسئله وحدت دمکراسی انقلابی و کمونیستها بدرستی حل شده باشد (کوبا، جمهوری دمکراتیک خلق یمن وغیره). در عین حال تجربه همچنین نشان می دهد که کوشش برای تنزل مسئله وحدت این نیروهای سیاسی به صرف ادغام سازمانی آنها و تبعیت یکی از این نیروها از دیگری بی ثمر است و می تواند زبان قابل ملاحظه ای به روند انقلابی وارد سازد.

۴- ایجاد حزب پشاهنگ. در شرایط یک کشور چند بخشی با ساختار اجتماعی پیچیده و گرایش‌های سیاسی گوناگون، هیچ گروهی از انقلابیون، هر قدر هم که جدی و پیگیری باشد، نمی‌تواند سنگبری سوسیالیستی اکثریت جمعیت و اداره کل دستگاه دولتی را بدون وجود یک حزب انقلابی پشاهنگ از همفکران، تامین کند.

این خصلت متمیزه دهه هفتاد است که دموکراسی انقلابی، تقریباً بلافاصله پس از بدست گرفتن قدرت، ضرورت ایجاد یک حزب پشاهنگ را برای تامین پیروزی سنگبری سوسیالیستی درک نمود. بیشتر از آن، در جریان ایجاد چنین احزابی، این مارکسیسم-لنینیسم و نه سوسیالیسم منطقه‌ای است که بمثابة شالوده ساختار تشکیلاتی، ایدئولوژی و فعالیت‌های سیاسی عملی بکار گرفته می‌شود. البته، این بدان معنا نیست که چنین احزابی بلافاصله به احزاب کمونیست تبدیل می‌شوند (لنین علیه این برخورد در جریان صحبت خود با هیئت نمایندگی مغولستان در سال ۱۹۲۱ هشدار داد)، بلکه این امر کانال و جهت تحول این سازمانها را نشان می‌دهد.

۵- حل صحیح مسائل دولتمداری ملی. عملاً همه کشورهای دارای سنگبری سوسیالیستی ساخت ملی- قومی پیچیده‌ای دارند، و این خصیصه با سطح نابرابر تکامل اقتصادی- اجتماعی خلق‌ها و مناطق مختلف ترکیب می‌شود. در چنین شرایطی مسئله تکامل دولتمداری ملی اهمیت ویژه و گاه حتی تعیین کننده‌ای می‌یابد. از یک طرف، ساختمان ظفر نمون جامعه نوین مستلزم یکپارچگی و تمامیت ارضی، غلبه بر تقسیم قنودالی- قبیله‌ای و گرایش‌های جدائی طلبانه است که خود بطور عینی با گرایش‌های مرکزیت طلبانه در ارتباط است، از طرفی دیگر توجه شایسته- از طریق اشکال مختلف خود مختاری- به منافع ملی- قومی محلّی گروه‌های مختلف جمعیت، بهمان اندازه ضرورتی عینی است. تجربه تاریخی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه تاکنون بنحومتقاعد کننده‌ای نشان داده است که عدم توجه به این منافع می‌تواند تهدیدی جدی برای تمامیت ارضی و در نتیجه برای پیروزی سنگبری سوسیالیستی بوجود آورد. این تجربه همچنین نشان می‌دهد که کوشش برای نشان دادن مسائل ملی یا جغرافیائی در راس استراتژی سیاسی (از جمله سیاست خارجی) می‌تواند آسیب عظیمی به سنگبری سوسیالیستی وارد سازد یا حتی به از بین رفتن آن بیانجامد (سومالی).

از لحاظ سیاست خارجی، پیروزی سنگبری سوسیالیستی بوسیله تقویت و گسترش پیگیر پیوندهای متقابل اقتصادی، فرهنگی و نظامی- سیاسی با کشورهای جامعه سوسیالیستی تضمین می‌شود. هدف گسترش روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی، بهیچوجه خارج ساختن کشورهای دارای سنگبری سوسیالیستی از تقسیم کار بین‌المللی موجود یا قطع تمام روابط اقتصادی آنها با کشورهای متکامل سرمایه داری نیست. اما این امر مطلقاً واضح است که

بدون آلترناتیو کمک اقتصادی سوسیالیستی، کشورهای امپریالیستی، رژیم‌های مترقی را با توسل به تحریم اقتصادی، بسادگی خفه خواهند ساخت. بهمان اندازه درست است، که بدون کمک اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به تقویت قدرت دفاعی آن کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی که به چنین کمکی نیاز دارند و آنرا می‌خواهند، مقاومت در مقابل حمله تجاوز گرانه نیروهای ضدانقلاب خارجی امکان ناپذیر خواهد بود، هم چنانکه تجربه انقلاب آنگولا، اتیوپی یا افغانستان این امر را نشان داده است.

ویژگی روندهای انقلابی جدید در کشورهای نوظهور تنها به سمتگیری سوسیالیستی محدود نمی‌شود. هم چنانکه در گزارش کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. گفته شد «انقلاب در ایران، که رویداد بزرگی در صحنه بین‌المللی در سال‌های اخیر بود، از طبیعت و یژوای برخوردار است.» پدیده انقلاب ایران در دو سال و نیم گذشته به شرق شناسی در بسیاری از کشورها تحریک نیرومندی بخشیده است و شرق شناسان را مجبور ساخته است تا امکانات جنبش‌های رهائی بخش ملی، به نقش مذهب و سنت‌ها در این جنبش‌ها، از زاویه جدیدی بنگرند. همچنانکه در گزارش خاطر نشان شد، مبارزه رهائی بخش می‌تواند تحت لوای اسلام تکامل یابد، اما ارتجاع نیز در بعضی از کشورهای تحت لوای اسلام عمل می‌کند. «در نتیجه کل موضوع به محتوای واقعی هر جنبش بستگی دارد.» بنابراین «خصیلت و یژه» روند انقلابی در ایران، تنها این نیست که این انقلاب تحت لوای اسلام گسترش یافته است. در این بیان، هیچ چیز تازه‌ای نیست. تاریخ نمونه‌های زیادی از این قبیل را می‌شناسد. بنظر ما، ویژگی در این است که تحت پوشش مذهب در ایران امروز، هم گرایش مساوات طلبانه وجود دارد، که انعکاس آرزوهای توده‌های مذهبی از لحاظ سیاسی بی‌تجربه است، هم گرایشات بورژوا-محافظه کارانه بخش‌های قدیمی (بخش‌های غیر انحصاری و غیر بوروکراتیک بورژوازی و همچنین تلاش‌های سنت گرایانه آشکارا ارتجاعی نهفته است. بعبارت دیگر، انقلاب و ضدانقلاب بطور همزمان تحت لوای مذهب عمل می‌کنند و نمی‌توان گفت که ضد انقلاب دست به سینه می‌نشیند و نیروهای خود تحکیم نمی‌بخشد.

اکنون بیش از ۳۵ سال است که امپریالیسم از تلاشی سیستم مستعمراتی خود و از دست دادن نقش ارباب مقدرات دهها خلق رنج می‌برد. در طول این سالها جلوه‌های عقل و واقع بینی جای خود را به طغیان دیوانگی متنفر از انسان و ماجراجویی تجاوز گرانه داده است. امپریالیسم، اگر چه مجبور شده است که سیاست جنگ سرد را تقبیح کند و حتی اگر در حرف هم شده اصل همزیستی مسالمت آمیز را بپذیرد، با اینهمه مایل است که مفهوم اتوپای «وضعیت موجود» را- که عملاً حق خلق‌های برای رهائی ملی و اجتماعی خود را انکار

می‌کند، — بمثابه یک «سازش» به جامعه کشورهای سوسیالیستی تحمیل کند. دولت فعلی امریکا، در حالی که بی‌توجهی معمول خود به واقعیت‌های تکامل جهان را بنمایش می‌گذارد و برگ عوامفریبانه «حمایت از حقوق بشر» را بکنار می‌گذارد، بسادگی تصمیم گرفته است بر تمام مظاهر مبارزهٔ رهائی بخش توده‌های مردم انگ «تروریسم» بچسباند. بدینوسیله محافل تجاوزکارتر امپریالیسم امریکا می‌خواهند اهداف توسعه طلبانه و تجاوز کارانهٔ خود در همه قاره‌ها «توجیه» و استتار نمایند. همهٔ این کوششها برای امپریالیسم هیچ نشان و پیروزی به ارمغان نخواهد آورد، بلکه تنها به وخامت بازهم بیشتر وضعیت داخلی خود کشورهای امپریالیستی منجر خواهد گردید.

امپریالیسم، بمثابه یک نظام، به غروب خود نزدیک شده است. ما در حال حاضر با یک بحران منظم سرمایه داری، یک بحران به اصطلاح «چرخش آسیایی» سرمایه داری که بدنیاال آن بهبودی یابد و ذخایر بیشتری برای پیشرفت فرماسیونی بدست آورد، روبروئیستیم. امروز پدیده‌هایی از قبیل بیکاری، تورم (که بطور روزافزونی شکل تورم — رکود بخود می‌گیرد)، بحرانهای مالی، مواد خام و اکولوژی یک و بحران انرژی، طبیعت مزمنی پیدا کرده‌اند. همه اینها به وخامت روابط اجتماعی داخلی در کشورهای سرمایه داری و تشدید تضادهای بین امپریالیستها می‌انجامد و تجاوزگری خاص محافل ارجاعی تر کشورهای امپریالیستی را، که علاوه بر چیزهای دیگر علیه کشورهای در حال توسعه نیز متوجه است، تعیین می‌کند.

سه جریان روند انقلابی جهانی، پیشروی مداوم خود را ادامه می‌دهند. این راه همواره راهی صاف زیر آسمان بدون ابر نیست. اما با غلبه بر مشکلات و در مبارزه است که عزم نیروهای مترقی تقویت میشود و پیروزیهای جدید بدست می‌آید.

از: «آسیا و آفریقای امروز»

شماره ۳، سال ۱۹۸۱

کنگره اول حزب کمونیست مصر

در بیانیه‌ای که حزب کمونیست مصر بمناسبت اولین کنگره، خود منتشر ساخت آمده است:

«در سپتامبر ۱۹۸۰ کنگره اول حزب کمونیست مصر بدعوت کمیته مرکزی تشکیل شد. این کار بزرگ... در داخل وطن... و بر روی قسمتی از خاک آن انجام گرفت و تعداد زیادی از نمایندگان استانها... زن و مرد... پیر و جوان، کارگر، کشاورز، دانشجو و روشنفکر در آن شرکت کردند.

«تشکیل موفقیت آمیز کنگره خود تجسمی از غلبه بردستگاه‌های سیاسی و امنیتی رژیم مزدور حاکم در مصر... و تمام دستگاه‌های جاسوسی آمریکائی و صهیونیستی حامی این رژیم... و هم چنین نشانگر پیروزی مستقیم بر طرح‌های امپریالیسم و مزدوران در منطقه می‌باشد.

«برنامه کار کنگره: کمیته مرکزی، برنامه کار خود را بشکل زیر محدود

کرد:

(۱) بررسی و تدوین برنامه حزب؛ (۲) بررسی و تدوین اساسنامه حزب؛ (۳) بررسی و تدوین گزارش از فعالیت‌ها و چشم‌انداز تکامل حزب؛ (۴) بررسی و تدوین گزارش از وحدت با نیروهای مارکسیست دیگر؛ (۵) بررسی و تدوین گزارش درباره فعالیت‌های جبهه‌ای در این مرحله پیچیده؛ (۶) بررسی و تدوین گزارش از بعضی امور تشکیلاتی.

«تدارک برای کنگره: قبیل از تشکیل کنگره، تدارک وسیعی... انجام گرفت و بحث‌های پرباری در عرض دو سال در جلسات حزبی و در مجله «آگاهی» صورت گرفت و بر بستر ادامه همین مبارزه ایدئولوژیک... هیئت سیاسی در ژوئیه

۱۹۸۰ اسناد مهمی را طرح نمود که بعداً در برنامه کار کنکره قرار گرفتند. هیئت سیاسی این اسناد را بعنوان اسناد پیشنهادی بدرون حزب ارائه نمود و مباحثات وسیعی درباره آنها انجام گرفت.... و کمیته مرکزی دهها شماره ملاحظیات، پیشنهادات، انتقادات و اضافات از اعضا و هواداران حزب در باره این اسناد دریافت نمود.

«کارهای کنکره: کنکره (عمومی) با اعلام سکوت برای احترام به شهدای جنبش کمونیستی مصر و تجلیل از آنها کار خود را آغاز نمود....»
«شرایط مخفی تشکیل کنکره... مانع از آن گشت که نمایندگان احزاب کمونیست برادر و سایر احزاب و نیروهای سیاسی دوست در کنکره شرکت نمایند. معذالک کنکره پیام شاد باشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی دریافت نمود...»

«... کنکره بعد از خاتمه کار خود، نامه‌های شادباشی از سایر احزاب کمونیست برادر و بعضی از نیروهای میهنی دریافت نمود که بعداً اعلام خواهد شد...»

«قطعنامه کنگره: شاید بهترین دلیل وحدت استوار ایدئولوژیک و تشکیلاتی حزب این باشد.... که قطعنامه کنگره درباره اسناد ارائه شده، پس از آنکه تعدادی تعدیلات و اضافات در آنها وارد ساخت، آنها را با توافق جمعی یا نزدیک به آن مورد تصویب قرار داد.»

«اول: درباره اسناد سیاسی و تشکیلاتی:

«— کنگره برنامه حزب و اساسنامه داخلی و گزارش تشکیلاتی ارائه شده از طرف کمیته مرکزی و چشم انداز تکاملش در آینده و بررسی وحدت بانبروهای مارکسیست دیگر را پذیرفت....»

«— کنگره، کمیته مرکزی را مأمور کرد که گزارشی جامع درباره مساله جبهه میهنی دمکراتیک و بر بستر بحث‌های جاری در حزب و کنکره و با استفاده از برنامه حزب و گزارش تشکیلاتی پذیرفته شده از طرف کنکره و گزارش مربوط به فعالیت جبهه‌ای در این مرحله دشوار تهیه کند.»

«دوم: درباره امور تشکیلاتی: ششمین بند و آخرین قسمت کار کنکره مربوط به امور تشکیلاتی بود و بحث‌های روی موضع گیری‌ها و مسائل عام مطرحه در گزارش تشکیلاتی متمرکز گشت....»

«سوم: مصوبات عمومی کنکره: در خاتمه کنکره در جوی رفیقانه و حماسه آفرین تصمیمات عمومی زیر را اتخاذ نمود:

«— کنگره به شهدای حزب که در راه مبارزه بعد از تشکیل حزب در ماه مه ۱۹۷۵ جان باختند درود می‌فرستد و به نقش آنها در پیشرفت حزب ارجح می‌نهد.»

«— کنگره به همه نیروهای مارکسیست مصر پیام گرم وحدت می فرستد، وحدتی که در چارچوب حزب و با رهنمود گزارشی که کنگره اول آنرا تأیید نمود، صورت می گیرد.

«— کنگره کلیه نیروهای ملی و دمکرات مصر را به انجام وظیفه تاریخی خود، که همانا تشکیل جبهه میهنی دمکراتیک است، دعوت می کند. و در این زمینه از فعالیت های این جبهه در خارج تمجید می کند و کلیه نیروهای سیاسی مصری در خارج را به ملحق شدن به این جبهه دعوت می کند.

«— کنگره از پیام شادباش کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تقدیر می کند.

«— کنگره تصمیم گرفت که به تعدادی از جنبش های میهنی در جهان و قبل از همه به سازمان آزادی بخش فلسطین که نماینده رسمی خلق فلسطین است، پیام شادباش ارسال دارد. تشکیل کنکوه (عمومی) اول نشانگر نقطه عطفی در تکامل حزب ما و گشایشگر مرحله جدیدی در تاریخ حزب است و در آینده سهم بیشتری در تشکیل کردن نیروها براساس اصول استوار مارکسیسم— لنینسیم خواهد داشت....

«رفقای حزب ما، مسئولیت های نوینی را که بر عهده آنهاست درک می کنند و اینها همان نتایج نگرش صحیح به مسأله وحدت است که ما در این گزارش آنها را مورد تحلیل قرار دادیم. این نگرش از حزب ما می خواهد که از دو انحراف که در پروسه وحدت عمل وجود دارد، اجتناب ورزد:

«انحراف اول: این انحراف در نگرش عاطفی وسطی به مسأله وحدت متجسم می شود که سراسیمه بدنبال وحدت بهر قیمتی است و تحت شعار «بالاخره همه ما کمونیست هستیم» و بدون درک خطراتی سیاسی که نیروهای مقابل در واقعیت عملی دارا هستند به پیش می آید. این نگرش همواره واحدهای شکلی (صوری) می سازد که سرانجام آنها شکست است.

«انحراف دوم: این نگرش درنادیده گرفتن سایر نیروهای مارکسیست و رد وحدت در چارچوب حزب ما متجسم می شود و با شعار «ما حزب هستیم و به سایر نیروها نیازی نیست» پیش می آید. این نگرش سبب ایجاد گروه گرانی می شود و آسیبهای وارده از طرف این گروه ها بر زندگی سیاسی، عمر خود گروه گرانی را طولانی تر می سازد.

«مسأله وحدت کارساده ای نیست: حزب ما درک می کند که مسأله وحدت کمونیستها در صفوف خود کارساده ای نیست. مسأله وحدت راهی دراز، پر مشقت و پیچیده خواهد بود. به همین جهت، حزب ما دچار هیچگونه خیالیافی های ایده آلیستی در باره وحدت که با چرخش قلم یا یکروزه انجام گیرد، نخواهد شد. لکن پیچ و خم های راه و عدم پاسخ گوئی نیروها ما را از گام برداشتن در این راه منحرف

نخواهد کرد و هر روز بلکه هر لحظه می توان میزان پیشرفت و راه طی شده را محاسبه نمود. موقعیت انقلابی و مسئولیت هائیکه بردوش طبقه کارگر مصر و پیشاهنگ کمونیست آن قرار دارد ما را بر آن می دارد که وحدت نیروها را تسریع کنیم.

«حزب کمونیست مصر با آغوش باز از همه کمونیست‌هایی که اعتقاد کامل به مارکسیسم - لنینیسم دارند ولی هنوز خارج از حزب نیستند استقبال می کند و آنها را به همکاری و اتحاد با خود، به وحدت جنبش کمونیستی مصر در چارچوب حزب کمونیست مصر و بخاطر پیشبرد هدف مقدس آن دعوت می کند»

۵۵۵

آنچه در زیر می آید چکیده‌ای از برنامه مصوبه این کنگره است:

انقلاب دموکراتیک ملی در مصر بخشی جدائی ناپذیر از جنبش آزادی بخش ملی عرب است. و در نتیجه با وضعیت جهان عرب پیوند دارد. آزادی تمامی سرزمین عربی از امپریالیسم و صهیونیسم برای مصر به منظور کسب، اعلام و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی ضرورت دارد.

مسئله خاورمیانه

مقابله اعراب و اسرائیل در مدت کمتر از سه دهه (۱۹۷۳-۱۹۴۸) به بروز چهار جنگ در خاورمیانه، اقدامات تجاوزگرانه دائم از جانب اسرائیل علیه کشورهای مستقل عرب همسایه، نقض حقوق مستقل آنها نسبت به سرزمین خود و استفاده از منابع و ذخایر آنها و تضييع منابع شان منجر شده است.

گسترش این رویا رونی بوضوح نشان می دهد که محور آن، مسئله فلسطین است. تا زمانی که حقوق بر حق ملی خلق فلسطین نادیده گرفته می شود و انکار می گردد، هیچ صلح واقعی که امنیت کشورهای منطقه را تضمین کند نمی تواند در خاور میانه وجود داشته باشد.

سیاست تجاوز کارانه اسرائیل بی هیچ شکی ثابت می کند که آنچه میان ملت عرب و اسرائیل می گذرد صرفاً برخوردی به دلیل تضادهای تژادی، کشمکش مذهبی و حتی مشاجره منطقه‌ای بر سر سرزمین نیست. این امر، در واقع مبارزه‌ای رهایی بخش و جزء لاینفک مبارزه بین‌المللی علیه امپریالیسم است.

اسرائیل از زمان استقرار در ۱۹۴۸:

- سنگر امپریالیسم جهانی در مرکز جهان عرب:
- پایگاه تهاجمی در خدمت منافع استراتژی نو استعماری در منطقه
- موجودیتی تژاد پرست و استعمارگر با اهداف و خواستهای خود خواهانه و توسعه طلبانه در مورد کشورهای عربی

سرچشمه جنگ و تهدیدی مستقیم و دائم برای صلح و امنیت بین المللی بوده است. بهمین جهت است که حل بحران خاور میانه همچنان عامل اصلی در مبارزه مرگ و زندگی است که جنبش‌های بخش عرب علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع و بخاطر ترقی اقتصادی - اجتماعی به پیش می‌برد.

با مشی تسلیم طلبانه سادات و با از طریق معاملات مشکوک جداگانه و راه‌های جزئی یا کلی که از جانب امپریالیسم و صهیونیسم پیشنهاد می‌کرد به حل و فصل این مسئله نمی‌توان دست یافت به کمک شعارهای پرسروصدا و یا پافشاری لجبوانه بر روی راه‌های ناکافی و کهنه، نظیر قطعنامه ۲۴۲، که اکثر جوامع جهانی آنرا غیر منطقی دانسته‌اند و تنها مورد پشتیبانی رژیم خائن و اربابان آن در واشینگتن و تل‌آویو قرار گرفته است، نمی‌توان به چنین راه حلی دست یافت.

آلترناتیو انقلابی این سیاست خائنه و ماجراجویانه عبارتست از تدوین استراتژی جامع عرب، که آگاهانه اهداف روزمره و درازمدت مبارزه عرب و نیز اسلوبهای این مبارزه را که، تقسیم کننده دست‌یابی به اهداف فوق باشد، تعیین کند. چنین استراتژی می‌تواند نیروهای ملت عرب، نیروی انسانی، امکانات نظامی و اقتصادی، در درجه اول نفت عرب، عایدات و سود پول عرب را که هنوز به نظر می‌رسد که منبع اصلی کمک مالی به نهادهای نو استعماری، انحصارات فرا ملیتی و پروژه‌های استعماری آنهاست، بسیج کند و بکار اندازد. چنین استراتژی عربی باید راه حل استراتژیک مسئله فلسطین و راه‌های تاکتیکی بحران خاورمیانه را از هم تفکیک کند. بی‌شک، طرفی که مستقیماً درگیر مسایل است - خلق فلسطین به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین، تنها نماینده قانونی آن خلق قهرمان - باید اولین و آخرین سخن را در تعیین مقبول‌ترین راه حل مسئله فلسطین بیان کند. مسئله فلسطین به مثابه یک مسئله ملی اجازه نمی‌دهد که خلق فلسطین از حق اصلی، حق تعیین سرنوشت، محروم شود. در انطباق با این عقیده، حزب ما نقطه نظر خود را درباره راه حل استراتژیک مسئله فلسطین ارائه می‌دهد.

حزب ما بر آن است که چنین راه حلی باید امکان تشکیل یک کشور دموکراتیک غیر مذهبی را در سراسر خاک فلسطین تحت الحمایه بریتانیا، فراهم آورد که در آن مسلمانان، مسیحیان و یهودیان همچون شهروندان دارای حقوق و وظایف مساوی با هم زندگی کنند، کشوری رها از صهیونیسم و یهودی ستیزی.

چنین راه حل استراتژیکی امری درازمدت است و می‌تواند تنها بر پایه برادری از طریق مبارزه مشترک تمام مردمی که در سرزمین فلسطین زندگی می‌کنند - مسلمانان، مسیحیان و یهودیان - با استفاده از کلیه وسایل و روشها، انجام گیرد.

چنین راه حلی به چندین عامل و شرط پیچیده و مرتبط بین المللی و منطقه‌ای، بستگی

- دارد. برخی از آنها عبارتند از:
- ۱- لزوم تغییر تعادل نیروها به سود جنبش رهایی بخش عرب بوسیله از بین بردن نفوذ و مواضع امپریالیسم در منطقه.
 - ۲- دگرگونی ساخت طبقاتی رهبری که در صدر جنبش رهایی بخش عرب قرار دارد از طریق شرکت نمایندگان طبقه کارگر عرب در این رهبری و پیروزی سوسیالیسم در بخشهای اصلی جهان عرب.
 - ۳- توسعه جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی در خود اسرائیل و پیوستگی بیشتر آن با مبارزه خلق فلسطین در سرزمینهای اشغالی و با جنبش رهایی بخش عرب. خلقهای عرب در مبارزه پیگیر خود بخاطر هدف نهایی، نباید از مبارزه برای راه‌حلهای عاجل تاکتیکی بحران خاورمیانه که به دست‌یابی گام به گام به اهداف زیر یاری می‌رساند چشم‌پوشی کنند:
 - آزادی کامل سرزمینهای عربی اشغالی در نتیجه تهاجم ۱۹۶۷ همراه با خروج بی‌قید و شرط سربازان اسرائیلی
 - تحقق حق خلق فلسطین در تعیین سرنوشت در سرزمین متعلق به خود و تشکیل دولت مستقل ملی در سرزمین تخلیه شده توسط اسرائیل.
 - بوجود آوردن پیش شرطهای صلح واقعی در منطقه.
- بی‌شک، تنها در صورت از میان رفتن پی‌آمدهای تجاوز ۱۹۶۷ اسرائیل می‌توان به صلح واقعی و پایدار در خاورمیانه دست یافت. چنین صلحی تنها بشرطی می‌تواند تأمین گردد که سرچشمه جنگ خشک و پایگاه تجاوز از میان برداشته شود، این امر به نوبه خود نیازمند:
- محو ماهیت امپریالیستی دولت اسرائیل و نقش آن به مثابه پایگاه استعمار و ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه و نیز نابودی کلیه اشکال پیوند سیاسی و نظامی آن با ایالات متحده آمریکا؛
 - محو ماهیت توسعه طلبانه و استعمارگرانه دولت اسرائیل از طریق خاتمه دادن به مهاجرت یهودیان به آن کشور، با پس گرفتن این ادعا که اسرائیل کشوری برای کلیه یهودیان جهان است و نیز دست کشیدن از تمایلات توسعه طلبانه در منطقه، از جانب اسرائیل، اجازه دادن به فلسطینیها برای بازگشت به خانه‌های خود، و بازگرداندن زمین و دارایی که بزور از آنها گرفته شده است.
 - نابودی ماهیت نژاد پرستانه دولت اسرائیل، رهایی آن از سلطه جنبش صهیونیستی، دست کشیدن از قانون نژاد پرستی و سیاست طرفدار جدایی نژادی و برقراری رژیم مترقی دموکراتیک که حقوق مساوی را برای تمامی شهروندان تضمین کند.

لرزم از میان بردن نمودهای استعماری، امپریالیستی، نژاد پرستانه و تجاوز کارانه بهیچ وجه به آن معنی نیست که تعصب صهیونیستی می باید با یهودی ستیزی شایع پاسخ داده شود یا آنکه یهودیان ساکن سرزمین فلسطین می باید نابود و یا به دریا ریخته شوند.

این وظیفه (برقراری صلح) تنها از طریق ادامه مبارزه رهایی بخش عرب، که سازمان آزادیبخش فلسطین در آن نقش اصلی را ایفا می کند، و پیوند آن با مبارزه دیگر نیروهای ضدامپریالیست و ضد صهیونیسم در خود اسرائیل و در سرزمینهای اشغالی عرب به رهبری سازمان کمونیستی فلسطین در کرانه غربی و نوار غزه و حزب رقاء می تواند انجام گیرد. که مبارزه ای قهرمانانه و پیگیر علیه صهیونیسم و سیاست تجاوز کارانه آن انجام می دهند. استراتژی دلخواه عرب باید بر روی یارویی عمومی با امپریالیسم و صهیونیسم استوار باشد و اشکال گوناگون مبارزه را بر پایه علمی در هم آمیزد.

بهین دلیل است که حزب ما تمامی نظرات یک جانبه درباره شیوه های مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم را، که مبارزه مسلحانه را بحساب نمی آورند و از این ادعاهای شکست طلبانه حرکت می کنند که کسب برتری نظامی بر دشمن صهیونیست و یا مقاومت در مقابل امپریالیزم آمریکای میسر نیست، رد می کند. حزب ما مخالف نظرانی است که هرگونه راه حل سیاسی را کاملاً نفی می کند و تنها راه حل نظامی را برسمیت می شناسد و به مبارزه سیاسی و تلاشهای دیپلماتیک اهمیت نمی دهد، و نیز مخالف نظرانی است که مبارزه مسلحانه را تنها به عملیات رزمی ارتشهای منظم محدود، و نقش توده های عرب در مبارزه رهایی بخش را نفی می کند. حزب ما همچنین نظرانی را از درکی خطا آمیز از جنگ رهایی بخش خلق دفاع می کند و اسلوبهای کلاسیک جنگ را نفی می کند و اهمیت نقش ارتش منظم را در ایستادگی در مقابل دشمن صهیونیست نادیده می گیرد، رد می کند.

تمایز مصنوعی میان اشکال مختلف مبارزه و یا معرفی یکی از آنها به مثابه تنها آلترناتیوو حذف تمامی اشکال دیگر، لطمه شدیدی به جنبش رهایی بخش عرب وارد می آورد. بهین دلیل حزب ما عقیده دارد که عملیات رزمی ارتشهای منظم و نیروهای مسلح خلقی، مقاومت مردمی را در برابر نیروهای اشغالگر اسرائیل، اعتصابها و دیگر اقدامات ساکنین سرزمینهای اشغالی، مخالف با رژیمهای ارتجاعی عرب که در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم قرار دارند، و تلاشهای دیپلماتیک در عرصه بین المللی، همه اشکال دارای روابط متقابل مبارزه اند که یکدیگر را تکمیل و تحکیم می کنند.

باید میان راه حل سیاسی کشمکش به تعبیر انقلابی آن و راه حل سیاسی به مفهوم امپریالیستی و تسلیم طلبانه آن تمایز قائل شد. بهین جهت حزب ما با هرگونه راه حل سیاسی که بمشابه پوشش در خدمت خیانت و برخوردی تسلیم طلبانه باشد و حقوق ملت عرب را نادیده

انگارد، مخالف است. حزب ما خواستار راه حل سیاسی است که ثمره مبارزه مشترک انقلابی ملت عرب با امپریالیسم و صهیونیسم باشد.

مخدوش کردن اهداف استراتژیکی و تاکتیکی بر پایه ای غیر علمی بسیار خطرناک است. اهداف تاکتیکی را بجای اهداف نهایی و استراتژیک گذاشتن به تسلیم در مقابل سیاست عمل انجام شده امپریالیسم و صهیونیسم و خطر لغزیدن در بانلاق خیانت می انجامد. از سوی دیگر، زمانی که اهداف استراتژیک به عنوان وظایف عاجل و میرم معرفی می شوند، گرایش به نادیده گرفتن شرایط عینی و ذهنی موجود لغزیدن به جاده ماجراجویی پدیدار می شود که نتیجه آنرا مشکل بتوان پیش بینی کرد.

بهین دلیل، حزب ما، با هر گونه راه حل تاکتیکی کشمکش که به هدف استراتژیک لطمه وارد آورد مخالف است و پشتیبان هر گونه راه حل تاکتیکی است که در خدمت منافع مشترک مبارزه عرب در کسب هدف استراتژیک باشد و مناسبترین شرایط را برای این مبارزه تأمین کند.

خصوصیات ویژه مرحله انقلابی

تعریف صحیح ماهیت مرحله انقلابی برای حزب طبقه کارگر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. چنین تعریفی می تواند به حزب کمک کند تا مسائلی را که در مرحله ای معین پدید می آید بدرستی درک کند، نیازهای آن مرحله را تشخیص دهد، وظایف و تضاد عمده آن را تعیین، و میان پشتیبانان خلق و حامیان دشمنان خلق خط فاصل روشنی ترسیم کند، ماهیت اتحاد ضروری با دیگر نیروها را درک کند و آنرا بکار بندد، و نیز شعارهای لازم را تدوین کند.

برای پرهیز از ابهام در تعیین مراحل، باید دو حقیقت اساسی را درک کرد. اول: دگرگونیهای مهم و اساسی در دوران گذار به سوسیالیسم برسرشت، رسالت و وظایف انقلاب دموکراتیک ملی و مواضع آن نسبت به روند انقلابی جهانی و تکامل جامعه، تأثیر گذارده است.

دوم: ماهیت مرحله انقلابی با توجه به وظایفی که نیازمند راه حل هستند، تعیین می شود. هنگامی که سرمایه داری به مرحله امپریالیستی می رسد و بشریت دوران گذار به سوسیالیسم را آغاز می کند، انقلاب دموکراتیک ملی این ویژگی عمده را کسب می کند: بصورت بخشی از روند انقلابی جهانی، از انقلاب سوسیالیستی جهانی در می آید. انقلاب دموکراتیک ملی - اولین مرحله در روند انقلابی - ناگزیر باید به مرحله بعدی، یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی تکامل یابد. هیچگونه تمایز دلخواهی میان این دو مرحله وجود ندارد. وظایف یکی به دیگری منتقل می شود. به این مفهوم که همینکه طبقه کارگر در رأس انقلاب دموکراتیک ملی قرار می گیرد، می تواند به انجام برخی وظایف انقلاب سوسیالیستی بپردازد. این

امکان نیز وجود دارد که برخی وظایف انقلاب دموکراتیک ملی انجام نشده باقی بمانند، در این صورت انجام آنها در جریان انقلاب سوسیالیستی تکمیل می شود.

اما هر چند این دو مرحله و وظایف آنها در چنین رابطه تنگاتنگی قرار دارند و مکمل یکدیگرند، نباید آنها را باهم درآمیخت یا انقلاب سوسیالیستی را در تقابل انقلاب دموکراتیک ملی قرار داد. ویژگی عمده انقلاب دموکراتیک ملی زمان ما آنرا کیفیتاً از انقلاب دموکراتیک ملی سنتی دو قرن گذشته— هجدم و نوزدهم— که اساساً بورژوایی بودند، متمایز می گرداند. انقلابات دموکراتیک ملی سنتی بخشی از روند تاریخی مرتبط با تکامل مناسبات تولید سرمایه داری بودند، و هدف آنها بنای جامعه سرمایه داری بر ویرانه های جامعه فئودالی، تکامل مناسبات سرمایه داری بر پایه مناسبات عقب مانده قرون وسطایی، و استقرار قدرت سیاسی بورژوایی بود.

انقلابات دموکراتیک ملی کنونی تنها علیه فئودالیسم متوجه نیستند. مسئله ملی، دیگر مسئله داخلی که در کشورهای منفرد مختلف پدید آمده باشد نیست، بلکه بصورت مسئله ای بین المللی در مقابل خلقهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در آمده است. انقلابات دموکراتیک ملی کنونی هم علیه فئودالیسم، دشمن داخلی، و هم علیه امپریالیسم بین المللی، دشمن خارجی متوجه هستند. بهمین دلیل است که انقلاب دموکراتیک ملی در کشورهای منفرد بصورت بخشی از مبارزه ضد امپریالیستی جهان در آمده است. از اینرو در دوران امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری این انقلاب هم علیه استثمار فئودالی و هم علیه استثمار سرمایه داری متوجه است. انقلابات دموکراتیک ملی باید بر وضعیت اقتصادی— اجتماعی عقب مانده در داخل، که می بایست تغییر کند، و نیز بر مناسبات ناعادلانه اقتصادی با کشورهای پیشرفته سرمایه داری، که برای تجدید ساختمان آنها نیز مجبور به مبارزه است، فایق آید. آنها بدون تکیه بر اتحاد فشرده بانظام جهانی سوسیالیستی و برخورداری از حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن قادر به انجام رسالت تاریخی خود و شکست دشمنانشان نخواهند بود.

نظر به تغییرات در ماهیت انقلاب دموکراتیک ملی و وظایف آن، این انقلاب تنها در صورتی می تواند با موفقیت در جهت اهداف خود پیش رود که طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست در پیشاپیش آن قرار گیرد، و جبهه طبقاتی وسیع مبارزه برای انجام وظایف ناشی از انقلاب بسیج می شود، و زمینه مادی برای گذار به مرحله انقلابی بعدی یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی پی ریزی می شود.

حزب کمونیست مصر، ماهیت مرحله انقلاب کنونی در مصر را با تکیه بر این برداشت از انقلاب دموکراتیک ملی تعیین کند.

با آنکه هدف نهایی حزب کمونیست مصر برقراری جامعه بی طبقه کمونیستی، جامعه ای

خالی از استثمار انسان از انسان در مصر است، اما اعتقاد دارد که این وظیفه استراتژیک نمی‌تواند در حال حاضر پیش از آنکه شرایط عینی و ذهنی فراهم شده باشد، به عنوان هدف عاجل مطرح گردد.

بهین دلیل است که در مرحله کنونی، هدف حزب، دگرگونی‌های سوسیالیستی نیست، زیرا شرایط عینی و ذهنی برای این دگرگونیها هنوز می‌باید فراهم گردد.

این ادعای بظاهر چپ‌گرایانه و ماجراجویانه، که مرحله انقلابی کنونی (در مصر) مرحله انقلاب سوسیالیستی است، در واقع نظری بشدت راست‌گرایانه است، زیرا بتوان انقلابی بورژوازی‌ملی پر بها می‌دهد، و از پیش مسلم فرض می‌کند که او قادر است انقلاب ملی را به فرجام رساند. و به خطرات ضدانقلاب، که از ماه مه ۱۹۷۱ در مصر جریان دارند و نیز به عواقب زیان‌بار سیاسی کم‌بها می‌دهد و به این حقیقت که پیش شرطهای عینی لازم برای ساختمان سوسیالیسم محدودند توجهی نمی‌کند، بهین دلیل حزب کمونیست مصر، مرحله انقلابی کنونی را به عنوان مرحله مبارزه علیه ضد انقلاب و انجام وظایف انقلاب دموکراتیک ملی به منظور گشودن راه گذار مستقیم به سوسیالیسم تعریف می‌کند.

این تعریف حزب کمونیست مصر بر ملاحظات زیر استوار است:

اول آنکه، هر چند انقلاب ژوئیه موفقیت‌های چشم‌گیری در مسیر انقلاب دموکراتیک ملی کسب کرد، بسیاری از مسایل آن حل نشده باقی ماند، زیرا این انقلاب قادر به ایجاد پیش شرطهای سیاسی و اقتصادی - اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم نبود، حال آنکه تعدادی از مسائلی که حل کرده بود بار دیگر در دستور روز قرار دارند، چرا که پس از کودتای ۱۵ مه، ضد انقلاب با حمله به بسیاری از دستاوردهای کارگران و دهقانان، راه ترک بسیاری از اقداماتی را که انقلاب ژوئیه آغاز نموده بود. در پیش گرفت. از اینرو امروز نیروهای انقلابی اساساً خواستار انجام وظایف انقلاب دموکراتیک ملی هستند:

۱- آزادی شبه جزیره سینا از اشغال اسرائیل - آمریکا و بازگرداندن آن به حاکمیت مصر.

۲- امحاء پایه سلطه امپریالیسم بر اقتصاد و احیای استقلال اقتصادی آن از انحصارات بین‌المللی.

۳- پایان بخشیدن به تابعیت مصر از امپریالیسم بین‌المللی

۴- حل مسئله ارضی از طریق انجام اصلاحات ارضی بنیادی و حمایت از جنبش تعاونی در روستاها بر پایه دموکراتیک.

۵- تجدید ساختمان بنیادی ماشین دولتی و نهادهای آن، بازگشت به موازین دموکراتیک.

دوم، اعتقاد بر اینکه وظایف انقلاب دموکراتیک ملی در مصر به انجام رسیده است نادیده گرفتن، حقیقتی علمی است که به موجب آن مسئله اساسی هر انقلاب، مسئله قدرت است، و انقلاب دموکراتیک ملی بیانگر لزوم انتقال قدرت به نیروهای دموکراتیک ملی انقلابی کشور است. بدیهی است که این مسئله اساسی هنوز حل نشده است. قدرت در مصر در دست نیروهای طبقاتی مزدور ضد ملی و ضد دموکراتیک است. از این جهت واژگونی آن و استقرار قدرت جبهه دموکراتیک ملی ضروری است.

سوم، نظر به تعادل میان نیروهای اصلی طبقاتی و با توجه به عوامل عینی و ذهنی، طبقه کارگر مصر نمی تواند انقلاب سوسیالیستی را وظیفه عاجل خود تلقی کند. دلیل این امر آنست که عوامل ذهنی لازم برای ساختمان سوسیالیسم. از جمله آگاهی طبقه کارگر از نقش تاریخی خود، جذب دهقانان به آرمان طبقه کارگر و رهایی آن از نفوذ بورژوازی، و نقش طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست در روند انقلابی، هنوز تأمین نشده اند.

قبل از پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی و طرح آن به عنوان وظیفه عاجل، لازم است یک مرحله کامل استراتژیک تحت قدرت دموکراتیک ملی به رهبری طبقه کارگر مصر پیموده شود. از سوی دیگر، جامعه سوسیالیستی تنها تحت قدرت سوسیالیستی، یعنی قدرت انقلابی طبقه کارگر در وحدت با دیگر طبقات و بخشهای زحمتکشان، تحت شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا می تواند، بنا گردد. به این دلیل، طبقه کارگر در مصر کنونی که تا کنون قادر نبوده است رهبری را در انجام وظایف انقلاب دموکراتیک ملی بعهده گیرد نمی تواند انقلاب سوسیالیستی را وظیفه عاجل مبارزه خود بداند.

تضاد اصلی:

تضاد اصلی مرحله انقلابی کنونی تضاد میان طبقه کارگر و متحدان وی از سوی و امپریالیسم، صهیونیسم و همدستان محلی او از سوی دیگر است. مرز میان نیروهای محرکه انقلاب و نیروهای ضد انقلاب در خطوط زیرین تصویر می شود:

۱- نیروهای محرکه انقلاب

طبقه کارگر نیروی عمده انقلاب است. متحدان طبقه کارگر در شهر و روستا، که در ضربه زدن به ضد انقلاب و پیشروی در راستای انقلاب دموکراتیک ملی نفع مستقیم دارند، پشتیبانان انقلاب بشمار می روند. اینان عبارتند از: خرده بورژوازی، نیمه پرولتاریای شهری، روشنفکران انقلابی، بخشهای محروم از مالکیت در روستاها (کارگران موسمی کشاورزی)، نهیست ترین دهقانان، دهقانان متوسط صاحب زمین، و اقشاری از تکنوکراتها و بوروکراتها که ذهنیت ملی گرایانه دارند. با تقویت اتحاد انقلابی کارگر-دهقان، طبقه کارگر توانائی آن را

می‌باید که تزلزل‌های بخش‌های میانه بورژوازی ملی را، که با تولید ملی و سرمایه تجاری متوسط در رابطه بوده و فعالیت بنیادی آنها متکی بر بازارهای فرآورده‌های ملی و تولید کشاورزی است، خنثی سازد و آنها را به جانب خود جذب کند.

کشورهای سوسیالیستی به رهبری اتحاد شوروی، جنبش‌های بخش ملی جهان، بویژه در کشورهای عرب، و جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشور سرمایه‌داری در زمره متحدان انقلاب قرار دارند.

۲- نیروهای ضد انقلابی

امپریالیسم بین‌المللی، و در رأس آن امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی انقلاب است. دیگر دشمنان انقلاب عبارتند از: اسرائیل، مخلوق امپریالیسم، عمال محلی امپریالیسم و صهیونیسم، از جمله نمایندگان سرمایه انگلی، بازمندگان فئودالها، لایه‌های بالایی بورژوازی تکنوکرات و بوروکرات، و نمایندگان سرمایه بزرگ صنعتی، تجاری و کشاورزی که با سرمایه انحصاری خارجی در رابطه هستند.

قدرت آلترناتیو

حزب کمونیست مصر قدرت نوین آینده را به مثابه آلترناتیو قدرت انگلی بورژوازی و متحدان آن می‌بیند و آنرا با توجه به درک مذکور از ماهیت مرحله انقلابی کنونی، تضاد اصلی آن و نیز خط فاصل میان متحدان و دشمنان انقلاب، تعریف می‌کند. حزب کمونیست مصر بر آن است که چنین آلترناتیوی باید قدرت کلیه طبقات و اقشار اجتماعی، کلیه نیروهای سیاسی باشد که برای ادامه انقلاب دموکراتیک ملی تا نیل به پیروزی نهایی آن با رژیم مزدور خائن در مصر مخالفت می‌کنند. بنابراین، حزب کمونیست مصر در حالی که در قبال نظرات سکتاریستی که بر روی مبارزه عاجل برای دیکتاتوری پرولتاریا اصرار می‌ورزند، و در قبال آلترناتیوهای ضد دموکراتیک و امپریالیستی قدرت خلق موضعی مخالف اتخاذ می‌کند، و در برابر رژیم خائن محکوم به فنا پشتیبان آلترناتیو دموکراتیک ملی است. این آلترناتیو سوسیالیستی نیست و قدرت طبقه کارگر را از قبل مفروض نمی‌شمارد، و هم چنین آلترناتیو دموکراتیک ظاهری صرف و خالی از مضمون ملی و بیانگر همدستی با سیاست خیانت و تسلیم از طریق لیبرالیسم نیست. و نیز آلترناتیو ملی بدون داشتن پایه در دموکراسی و تحمیل نوعی قیومیت بر توده‌ها نیست، تجربه کشور ما نشان می‌دهد که وقتی رهبری ملی بر یک کار پایه استوار و واقعاً دموکراتیک که توانایی‌های توده‌ها را کاملاً از بند برهاند و به آنها آزادی بدهد، متکی نباشد، ناگزیر عوامل تخریب خود را پدید آورده و به تقویت سیاست ارتداد، خیانت و خدمت به امپریالیسم می‌انجامد.

بهمین جهت است که حزب ما شعار «قدرت بدست جبهه دموکراتیک ملی» را به عنوان مرحله‌ای در راه قدرت سوسیالیستی مطرح می‌کند. این قدرت نباید تنها به یک طبقه یا یک نیروی سیاسی تعلق داشته باشد. طبقاتی که به عنوان نیروهای سیاسی در مرحله کنونی سعی می‌کنند به تنهایی قدرت را در دست نگاه دارند و یا فکر می‌کنند قادر به انجام چنین کاری هستند، مرتکب اشتباهی می‌شوند که عواقب وخیمی در بردارد و تاریخ آنرا نخواهد بخشید.

قدرت جبهه دموکراتیک ملی، قدرت ائتلاف وسیع طبقاتی است که قادر است تمامی عواقب زیان‌بار سیاسی را که رژیم خائن دنبال می‌کند از بین ببرد و پایه اقتصادی آنرا نابود کند. لیکن این بدان معنا نیست که تمامی طبقات و بخشهای اجتماعی در چنین ائتلاف حاکم نوینی از موقعیت یکسانی برخوردارند. شواهد تاریخی و نتایج علمی نشان می‌دهند که در میان این طبقات و اقشار اجتماعی، تنها طبقه کارگر می‌تواند مبارزه در جهت کسب اهداف انقلاب دموکراتیک ملی را رهبری کند، زیرا طبقه کارگر بزرگترین، آگاهترین، متشکل‌ترین، انقلابی‌ترین، فداکارترین و از لحاظ کمی نیرومندترین طبقه است که تأثیر گسترده‌ای بر روی توده‌ها دارد.

قدرت نوین - قدرت جبهه دموکراتیک ملی - ضمن آنکه طبقه کارگر را قادر می‌سازد ابتکار خود را تا سرحد امکان تکامل بخشد، باید کلیه موانعی را که سد راه اعمال نقش رهبری او می‌شوند، از میان بردارد و فرا رسیدن شرایط عینی و ذهنی مطلوبی را تسریع کند که اجازه می‌دهد طبقه کارگر رهبری انقلاب دموکراتیک ملی را بدست گیرد. چنین قدرتی آن کار پایه تاریخی را فراهم خواهد آورد که جاده را برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در مراحل بعدی انقلابی هموار خواهد ساخت.

از «بولتن اطلاعاتی» «مسائل صلح و سوسیالیسم»

شماره ۵ سال ۱۹۸۱

کنتانتین چرننکو

عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی ج. ک. ا. ش.

ساختار حزب

اصول سازمانی

حزب کمونیست اتحاد شوروی، سیستم جامعی از سازمان‌ها و ارگان‌ها رهبری حزبی دارد که بر اساس مقتضیات سانترالیسم دمکراتیک انجام وظیفه می‌کنند. این سیستم براساس اصل محلی و حرفه‌ای بنا می‌شود. این امر بدان معناست که سازمان‌های پایه‌ای حزب، که در هر محلی که کمونیستها بکار اشتغال داشته باشند یعنی در بنگاه‌های صنعتی، موسسات، نهادهای آموزشی، مزارع اشتراکی و دولتی و غیره تشکیل می‌شوند، از لحاظ محلی در سازمانهای حزبی ناحیه، شهر یا بخش متشکل می‌شوند و این سازمانها بنوبت خود در سازمانهای ولایتی و ایالتی حزب سازمان می‌یابند. سازمانی که منطقه وسیع‌تری را تحت پوشش خود قرار می‌دهد از هر سازمان حزبی که تنها بخشی از آن منطقه را می‌پوشاند عالی‌تر است.

ساختار حزبی موجود به هدایت شایسته و موثر روندهای اجتماعی و اقتصادی زندگی جامعه شوروی یاری می‌رساند.

ج. ک. ا. ش. یک ارگان‌نیسم سیاسی نیرومند است که از ۱۴ سازمان جمهوری^۱،

(۱) اتحاد شوروی ۱۵ جمهوری عضو دارد. فدراسیون روسیه، که بزرگترین جمهوری عضو این خانواده است کمیته مرکزی خاص خود ندارد. سازمانهای ولایتی و ایالتی این جمهوری مستقیماً تابع کمیته مرکزی ج. ک. ا. ش. است.

۱۸۵ سازمان ولایتی و ایالتی، ۱۰ سازمان بخش، ۳/۴۰۰ سازمان شهری و ناحیه‌ای و بیش از ۳۹۶/۰۰۰ سازمان پایه‌ای تشکیل می‌شود.

اتحاد شوروی یک کشور کثیرالمله است که در نتیجه حق تعیین سرنوشت مختارانه بیش از صد ملت و ملیت و اتحاد داوطلبانه جمهوری‌های سوسیالیستی بر مبنای اصل برابری بوجود آمده است. اما این به بهیچ وجه بدان معنا نیست که ح. ک. ا. ش. نیز باید براساس اتحاد فدراتیو احزاب کمونیست مستقل، که بر مبنای اصل ملی تشکیل شده باشند، بنا شود. کنگره هشتم حزب، منعقد در ۱۹۱۹ با تحکیم همبستگی طبقاتی، بویژه خاطر نشان ساخت که حتی پس از ایجاد جمهوری شوروی مستقل، وجود یک حزب کمونیست متمرکز واحد با یک کمیته مرکزی واحد، لازم خواهد بود، حزبی که امور حزبی در هر قسمت از کشور را هدایت خواهد نمود. انجام همه تصمیمات کمیته مرکزی برای همه گردان‌های حزبی، صرفنظر از ترکیب ملی آنها الزامی است.

ح. ک. ا. ش.، که نمایندگان ملیت‌های مختلف را با هم متحد می‌کند، تجسم دوستی و برادری خلقهای ا. ج. ش. س. است. حزب، بهیچ وجه خصومت ملی یا نژادی را تحمل نخواهد کرد. علاوه بر چیزهای دیگر، این امر که همه کمونیستهای کشور، اوراق عضویت کاملاً یکسان و همانندی دارند، سمبل این ویژگی است.

عالی‌ترین ارگان‌های رهبری

عالی‌ترین ارگان حزب که بیانگر اراده، اهداف و وظایف آن است، کنگره است. کنگره‌ها در باره مسائل کلیدی استراتژی و تاکتیک حزب، کار تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن تصمیم‌گیری می‌کنند و مسائل حاد مربوط به سیاست داخلی و خارجی را تدوین می‌کنند. کنگره گزارش‌های کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی مرکزی را استماع می‌کند و تصدیق می‌نماید، برنامه و مقررات حزب را مورد بررسی و تصویب قرار می‌دهد، در صورت لزوم نام حزب را عوض می‌کند و کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی مرکزی را انتخاب می‌نماید انجام تصمیمات کنگره برای همه سازمانهای حزبی، همه اعضاء و اعضای آزمایشی حزب اجباری است. این تصمیمات را هیچکس تا کنگره بعدی حزب نمی‌تواند حذف کند یا تغییر دهد.

بر طبق مقررات ح. ک. ا. ش. کنگره‌ها از طرف کمیته مرکزی لااقل هر پنج سال یکبار تشکیل می‌شوند. کمیته مرکزی در صد نمایندگی در یک کنگره حزب را معین می‌کند. همه سازمانهای جمهوری، ایالتی و ولایتی حزب بهترین کمونیستها—کارگران، دهقانان، روشنفکران و کارکنان حزبی تمام وقت—را با رای مخفی به نمایندگی خود انتخاب می‌کنند. علاوه بر کنگره‌های منظم، ممکن است کنگره‌های فوق العاده نیز تشکیل شوند.

کنگره‌ها را فوق‌العاده به ابتکار خود کمیته مرکزی یا بنا بر تقاضای یک سوم یا بیشتر اعضای که در کنگره قبلی حزب نماینده داشتند، منعقد می‌شوند.

همهٔ موضوعات مورد بحث کنگره و سبباً به اطلاع مردم می‌رسد. نه تنها کمیونستها، بلکه مردم همهٔ کشور برای کنگره‌ها تدارک می‌بینند. پیش‌نویس بعضی از اسناد که باید مورد تصویب کنگره قرار گیرد در مطبوعات منتشر می‌شود و در جلسات حزبی و محل‌های کار مورد مباحثه قرار می‌گیرد. بحث علنی و هشیارانه در باره سیاست حزب، اعمال و مقاصد آن به تدوین واقعاً علمی سیاست داخلی و خارجی حزب بر طبق منافع اساسی همهٔ خلق یاری می‌رساند.

در فاصله کنگره‌ها کمیته مرکزی عالی‌ترین ارگان حزب است. کمیته مرکزی توسط کنگره انتخاب می‌شود و در مقابل آن مسئول است. این کمیته فعالیت ارگانهای محلی حزب را هدایت می‌کند، کادراهای رهبری کننده حزب را انتخاب و منصوب می‌کند و کار موسسات حکومتی مرکزی و سازمانهای عمومی را از طریق سازمان‌ها و گروه‌های حزبی آنها هدایت می‌کند و سایر ارتباط جمعی تحت رهبری کمیته مرکزی فعالیت می‌کنند.

کمیته مرکزی، مرکز ثقل یک وایدنولوزیک حزب است با رشد شمار اعضای ح. ک. ا. ش. و وسیع‌تر شدن دامنهٔ وظایف آن، بر شمار اعضای کمیته مرکزی افزوده شده است. در سال ۱۹۲۳ که حزب حدود نیم میلیون عضو داشت، کنگره دوازدهم ۵۷ عضو و عضو مشاور برای کمیته مرکزی انتخاب نمود. در سال ۱۹۷۶، که شمار اعضای حزب ۱۶ میلیون نفر بود، کنگره بیست و پنجم یک کمیته مرکزی متشکل از ۴۲۶ عضو و عضو مشاور انتخاب نمود. آنها افراد شایسته‌ای هستند که زندگی خود را وقف آرمان حزب می‌نمایند و دانش کاملی در باره زندگی و نیازهای جامعه دارند بسیاری از ملیت‌های ساکن ا. ج. ش. س. در کمیته مرکزی نماینده دارند. در بین اعضای کمیته مرکزی، افرادی از کارکنان حزبی تمام وقت و دولتمردان، کارکنان اقتصادی و اداری، کارگران پیشرو همهٔ بخش‌های اقتصادی ملی، کارکنان بخش خدمات، سیاستمداران، دانشمندان، نویسندگان و وکلا وجود دارند؛ این افراد، اگرچه عضو عالی‌ترین ارگان حزبی هستند کار در محل شغل منظم خود را ادامه می‌دهند. لاقلب هر شش ماه یکبار، آنها در جلسات عمومی کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. گرد هم می‌آیند و در باره موضوعات مهم سیاسی و دولتی بحث و اتخاذ تصمیم می‌کنند.

جلسات عمومی مسائل مربوط به رشد اجتماعی و اقتصادی کشور و سیاست داخلی و خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهند، کاستی‌های موجود در کار را مورد تحقیق قرار می‌دهند و راه‌های از بین بردن آنها را طرح می‌نمایند و روش‌های بهتر و مؤثرتری برای انجام وظایف ساختمان کمیونسم ارائه می‌دهند.

کمیته مرکزی از بین اعضای خود یک هیئت سیاسی و یک دبیرخانه انتخاب می‌کند.

هیت سیاسی امور حزب را در فاصله جلسات عمومی کمیته مرکزی هدایت می کند. هیت سیاسی از اعضای برجسته عالی ترین ارگانهای حزبی و دولتی و مبرزترین و مجربترین شخصیت های سیاسی تشکیل می شود. دبیرخانه برای هدایت امور جاری تشکیل می شود. تصمیمات کمیته مرکزی، هیت سیاسی و دبیرخانه آن که در نتیجه بحث جمعی مفصل پذیرفته می شوند، سازمانهای محلی حزب را با سمتگیری روشن و رهنمود واضحی مجهز می سازند و بدین طریق کار آنها را بهبود می بخشد.

وحدت ارگانینگ تئوری پراتیک، شالوده استوار سبک لنینی کار حزبی را تشکیل می دهد این گفته بدان معناست که تئوری از تجربه بالنده نشأت می گیرد و پراتیک از تئوری پیشرو تبعیت می کند. بقول لنین، در این مورد «کارتنور یک و کار پراتیک در کل واحد ادغام می شوند».

رهنمودهای مشخص کمیته مرکزی، ارگانهای حزبی، دولتی و اقتصادی و سازمانهای عمومی را موظف می کند تا طرحهایی را که تدوین شده اند و جریان سیاسی واحدی را تشکیل می دهند به انجام رسانند.

کمیسیون بازرسی مرکزی و کمیته کنترل حزبی، از عالی ترین ارگانهای حزبی هستند. کمیسیون بازرسی مرکزی توسط کنگره انتخاب می شود، در مقابل آن مسئول است و تحت کنترل آن قرار دارد. بر طبق مقررات ح. ک. ا. ش.، کمیسیون بازرسی مرکزی برانجام سریع و شایسته امور توسط ارگانهای مرکزی حزب نظارت می کند و حساب خزانه و کارهای کمیته مرکزی را مورد بازرسی قرار دهد.

کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. کمیته کنترل حزبی را سازمان می دهد. کمیته کنترل حزبی بر رعایت انضباط حزبی از ظرف کمونیستها رسیدگی می کند. این کمیته علیه کمونیستهایی که متهم به نقض بر نامه و مقررات حزب، انضباط حزبی و دولتی و یا اخلاقیات خوبی هستند به اقداماتی دست می زند. کمیته کنترل حزبی به استیفاف هائی که علیه تصمیمات کمیته های مرکزی احزاب کمونیست جمهوری های متحده یا کمیته های حزبی ایالتی و ولایتی مبنی بر اخراج اعضا از حزب یا اعمال تنبیه حزبی در باره آنها بعمل می آید، رسیدگی می کند. هدف عمده این کمیته فعالیت در جهت استواری ایدئولوژیک، پاکیزگی و همبستگی صفوف حزب و جلوگیری از اتحاد موضعی نادرست در قبال کمونیستها از طرف ارگانها و سازمان های حزبی است.

کمیته مرکزی در فعالیت خود بر شبکه وسیعی از ارگانها و سازمانهای حزبی تکیه می کند. کمیته مرکزی به احزاب کمونیست جمهوری های متحده و نیز سازمانهای ایالتی و ولایتی مستقر در منطقه فدراسیون روسیه رهنمودهای مستقیمی ارائه می دهد.

سازمان‌های محلی حزب

سازمانهای محلی حزب و ارگانهای رهبری کننده آنها سیاست ح. ک. ا. ش. را بطور مستقیم به اجرا می‌گذارند. سازمانها با حرکت از خط سیاسی عمومی و با در نظر گرفتن شرایط محلی، فعالیت حزب و سازمانهای اقتصادی و عمومی را هدایت می‌کنند و پشتیبانی سیاسی لازم برای اجرای طرح‌ها و وظایف دولتی را تأمین می‌کنند. آنها بر اجرای رهنمودهای حزب نظارت می‌کنند و کارآموزی در بین مردم را به پیش می‌برند.

عالی‌ترین ارگان حزب کمونیست یک جمهوری عضو اتحاد، کنگره آن و عالی‌ترین ارگان یک سازمان ایالتی، ولایتی، بخش، شهر و ناحیه، کنفرانس آنها است. بر طبق مقررات ح. ک. ا. ش. کنگره‌های احزاب کمونیست جمهوری‌های متحده، لاقبل هر پنجسال یکبار و کنفرانس‌های ایالتی، ولایتی، بخشی، شهری و ناحیه‌ای هر دو یا سه سال یکبار تشکیل می‌شوند. هر کمیته، کنگره یا کنفرانس مربوط به خود را منعقد می‌کند و میزان نمایندگی را تعیین می‌کند.

کمیته‌های حزبی بخش، شهر و ناحیه، مستقیماً به سازمانهای پایه‌ای حزب رهنمود می‌دهند. این ارتباط یکی از مهم‌ترین حلقه‌های ارتباطی ساختار ح. ک. ا. ش. است. سازمانهای پایه‌ای حزب شالوده حزب و سلول‌هایی هستند که بدنه آن و حلقه رابط بین ارگانهای رهبری ح. ک. ا. ش. و مردم را تشکیل می‌دهند. سیاست و برنامه ح. ک. ا. ش. از طریق این سازمانها بمورد اجرا گذاشته می‌شود.

سازمانهای پایه‌ای حزب، بنا بر تصمیم کمیته‌های بخش، شهر و ناحیه در محل‌های کار، خدمت یا تحصیل کمونیستها تشکیل می‌شوند. ساختار یک سازمان پایه‌ای به وسعت آن و شرایط ویژه تولید در بنگاهی که سازمان مذکور در آنجا فعالیت می‌کند، بستگی دارد. برای اینکه کادרהای حزبی در جای شایسته خود قرار گیرند و کارشان موثرتر باشد، در ذرون سازمان‌های پایه‌ای حزب، سازمان‌های حزبی کارگاه و گروه‌های حزبی تشکیل می‌شود.

سازمان‌های پایه‌ای حزب، از طریق سازمانهای کارگاه، و گروه‌های حزبی، شرکت فعال کمونیستها را در زندگی اجتماعی تأمین می‌کنند و وظایف حزبی طولانی مدت و کوتاه مدت به آنها محول می‌کنند. این سازمانها بیشترین کوشش خود را بکار می‌برند تا هر کمونیستی مبتکرانه بکار پردازد، سیاست ح. ک. ا. ش. را به همکاران خود توضیح دهد، در محل کار و خانه الگویی برای افراد غیر حزبی باشد و یک رهبر سیاسی مجرب گردد.

عالی‌ترین ارگان یک سازمان پایه‌ای حزب، جلسه عمومی حزبی است. در این جلسات، مسائلی چون شرکت کمونیستها در فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی، بهبود کارآئی تولید اجتماعی و کیفیت کار و ارتقاء پیشرفت فنی مورد بحث قرار می‌گیرند. این جلسات برای

آموزش کمونیستی مردم و سازماندهی معقولانه وقت اضافی آنها اهمیتی جدی تأمل می شوند.
سازمان پایه‌ای حزب یا سازمان کارگاه برای انجام امور جاری یک دفتر یا کمیته (در
سازمان کوچک دبیر و معاون وی) و گروه حزبی برای انجام این امور یک سازمانده گروه حزبی
یک معاون انتخاب می کند.

نه سازمان‌های حزبی و نه رهبران آنها، هیچکدام قدرت اداری ندارند. برعکس، آنها
علاوه بر انجام وظایف شغلی منظم خود، باید وظایف حزبی خود را نیز به انجام رسانند یعنی
همواره باید در جبهه مبارزه، باشند. سازمان‌های حزبی برای آنکه تأثیر موثرتری بر روی تولید
داشته باشند حق دارند کار دستگاه اداری را کنترل کنند. سازمان‌های حزبی با استفاده وسیع از
انتقاد از خود، قاطعانه علیه مظاهر بوروکراسیسم، تنگ نظری، نقض قانونیت یا انضباط کار، سهل
انگاری و زیانکاری مبارزه می کنند.

سازمان‌های حزبی، با اعمال کنترل بر اداره امور، به حل مسائل اقتصادی و تولیدی
یاری می رسانند. این سازمانها ضمن همکاری با مدیریت، روش‌های موثرتری برای بهبود کار
بنگاه‌ها جستجو و پیدا می کنند، مسئولیت کارگران در قبال کارهای محوله‌شان را افزایش
می دهند. اگر کنترل حزبی به نحوی شایسته سازمان داده شود، این امر نه تنها به مدیریت فردی
آسیب نمی رساند یا دموکراسی سوسیالیستی را متزلزل نمی کند، بلکه به تحکیم نظم و انضباط
کمک می کند، در مردم روح حاکمیت بر مالکیت اجتماعی را ایجاد می کند و نفوذ کارگران
معمولی و قدرت کادرهای اجرایی را افزایش می دهد.

علاقه دقیق به پیروزی آرمان مشترک باعث می شود که فعالین زیادی از بین کارگران
کارخانه‌ها و کارکنان اداری آگاه‌تر، که عضو حزب نیستند، به سازمانهای پایه‌ای حزب
پیوندند. در سراسر کشور شمار این فعالین به میلیونها نفر می رسد. صفوف حزب نیز بوسیله همین
فعالین تقویت می شود.

ح. ک. ا. ش. نیروی خود را از فعالیت کمونیستها می گیرد. هر کمونیستی، بخشی از
وقت شخصی خود را داوطلبانه به آرمان مشترک اختصاص می دهد. اکثریت مطلق دبیران
سازمانهای پایه‌ای حزب و اعضای ارگان‌های انتخابی کارکنان حزبی تمام وقت نیستند. آنها
علاوه بر کار منظم خود، کار حزبی خود را نیز انجام می دهند.

در عین حال، ح. ک. ا. ش. که یک ساختار اجتماعی پیچیده و وسیع است، طبعاً به
تعداد معینی عضو، که همه وقت خود را به کار حزبی اختصاص دهند یعنی به اعضای تمام وقت
نیاز دارد. این دستگاه حزبی که از لحاظ شمار اعضای که در آن کار می کنند، کوچک است
به خرج حزب اداره می شود.

در سازمانهای مرکزی و محلی حزب، یک دستگاه حزبی پایدار و از لحاظ تشکیلاتی

استوار بوجد آمده است. حزب به کمک این دستگاه، امر ساختمان جامعه کمونیستی را هدایت
می کند.

از: «سوسیالیسم: اصول، پراتیک، چشم اندازها»
شماره ۵، سال ۱۹۸۱.

www.iran-archive.com

حقوق و وظایف اعضای حزب

صفوف حزب کمونیست اتحاد شوروی از اجتماع داوطلبانه پیشروترین و آگاه‌ترین افراد طبقه کارگر، دهقانان کلخوزی و روشنفکران تشکیل می‌شود. حزب نیروی راهبر و هدایت‌کننده جامعه شوروی و ستون فقرات سیستم سیاسی، تشکیلات دولتی و سازمانهای اجتماعی آن می‌باشد. این امر در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منعکس گردیده است. حزب کمونیست اتحاد شوروی که براساس آموزش (دکترین) مارکسیسم - لنینیسم پایه‌گذاری شده، معین‌کننده دورنمای کلی پیشرفت جامعه و ستمگیریهای سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی و راهبر کار خلاقانه بزرگ مردم شوروی می‌باشد.

حزب، وحدت ایدئولوژیک و سازمانی، بهم پیوستگی صفوف و انضباط آگاهانه آهنین تمامی کمونیستهای را قانون خدشه‌ناپذیر زندگیش می‌شمارد. حزب کمونیست اتحاد شوروی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای توسعه و تکامل تئوری انقلابی قائل است و آن را به مثابه یک عنصر تشکیل‌دهنده جنبش کمونیستی و کارگری بین‌المللی بشمار می‌آورد. حزب بر پایه اصول مارکسیستی - لنینیستی انترناسیونالیسم پرولتری استوار گشته و فعالانه در امر تحکیم وحدت تمامی جنبش کمونیستی و کارگری و تحکیم روابط برادرانه با کمونیستهای تمامی کشورها و تمامی آنهایی که برای آزادی، استقلال و ترقی اجتماعی مبارزه می‌کنند، مشارکت می‌نماید. حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب طبقه کارگر به لحاظ خصلت، اهداف و وظایفش، همواره

پیگیرانه از منافع تمامی زحمتکشان شوروی دفاع نموده است. دگرگونیهای عمیق اجتماعی-اقتصادی صورت پذیرفته در کشور که تمامی طبقات و گروههای اجتماعی را زیر پرچم کمونیسم متحد نموده است، به اینجا انجامیده که اکنون حزب کمونیست اتحاد شوروی بیان کننده منافع بنیانی تمام مردم شوروی می باشد.

افزایش نقش رهبری حزب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مرحل فعلی-مرحله سوسیالیسم پیشرفته- ناشی از وظایف خطیر و فوق العاده پیچیده چه در زمینه سیاست داخلی و چه خارجی می باشد. حزب فعالیت متنوع مردم شوروی را در زمینه های اقتصادی، روابط اجتماعی، فرهنگ، آموزش و پرورش و دفاع از کشور هماهنگ و هدایت می نماید و سیاست خارجی دولت شوروی را به سود صلح، امنیت بین المللی و ترقی اجتماعی طرح ریزی می کند.

لنین همواره مراقب و نگران پرستیژ حزب و خواستار بالا بردن آن به حداکثر ممکن بود. وی می گفت هر عضو در رابطه با حزب و حزب در رابطه با هر یک از اعضا مسئول است. لنین می آموخت که رزمندگی حزب، به مثابه گردان پشاهنگ و پیشقراول انقلابی طبقه کارگر، با وحدت تئوری و پراتیک و بهم پیوستگی ایدئولوژیک و سیاسی تضمین میگردد. به همین گونه، نقش مهمی نیز بوسیله وحدت سازمانی بر پایه سانترالیسم دموکراتیک و بر پایه آگاهی و فعالیت هر عضو حزب و درک عمیق از مسئولیتها به منظور اجرای تصمیمات حزبی، ایفا میشود. لنین فعالیت شخصی افراد در یکی از سازمان های حزبی را شرط ضرور برای عضویت در حزب می دانست. وی قاطعانه پیشنهاد اپورتونیستی مبنی بر کفایت شرط کمک مالی منظم شخص، برای عضو را محکوم نمود. لنین می گفت چنین فرمولی که ورود افراد به یکی از سازمان های حزبی را پیش بینی نمی نماید و آنها را با انضباط اکید حزبی مقید نمی نماید راه را برای رفیقان نیمه راه، ناستوار در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، بی اعتقاد به انضباط و بی علاقه به کار فعالانه در سازمان های حزبی، باز می نماید. این مسئله می توانست حزب را در معرض تهدید جدی تبدیل شدن به یک سازمان بی شکل و غیر قابل رهبری قرار دهد.

باری، هدف به درست عبارت از آن است که هر کمونیست یک مبارز فعال حزب باشد.

کمونیست مبارزی انقلابی است که برای پیروزی کامل ایده های کبیر سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه می کند و به آگاهی سیاسی شامخی مجهز بوده و از مسئولیتهايش در قبال امر حزب آگاه می باشد. بی علاقگی، انفعال و بی تفاوتی سیاسی با عنوان عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی مانعة الجمع است.

حزب در سال ۱۹۰۳، حدود ۳۵۰۰ عضو داشت. در آستانه انقلاب کبیر سوسیالیستی

اکتبر این تعداد به حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر بالغ می‌شد و اکنون بیش از ۱۷ میلیون نفر از افراد شوروی عضویت حزب را دارا می‌باشند. این افراد را وحدت هدف، اراده و عمل با یکدیگر متحد می‌نماید. و این وحدت را برنامه و اساسنامه حزب که برای تمام اعضا جنبه قانونی دارد، مشروط می‌نماید.

حقوق و تکالیف تمامی اعضا یکسان می‌باشد و تعلق به حزب کمونیست اتحاد شوروی هیچگونه امتیازی برای اعضا حزب نسبت به دیگر شهروندان شوروی یعنی افراد غیر حزبی بوجود نمی‌آورد. پاراگراف اول اساسنامه حزب تصریح می‌کند: «هر شهروند شوروی با پذیرفتن برنامه و اساسنامه حزب، شرکت فعالانه در ساختن کمونیشم، فعالیت در یکی از سازمانهای حزبی، اجرای تصمیمات حزبی و پرداخت حق عضویت می‌تواند به عضویت حزب درآید».

پذیرش در حزب امری منحصرأ فردی است، و پس از طی مرحله یکساله عضویت آزمایشی صورت می‌پذیرد. این مرحله برای آشنایی عمیق نامزد عضویت با برنامه و اساسنامه حزب و کسب آمادگی برای عضویت ضروری است. اعضای آزمایش در تمامی فعالیتهای سازمان حزبی شرکت می‌جویند و در جلسات دارای رأی مشورتی هستند. افرادی به عضویت در حزب پذیرفته میشوند که ۱۸ سال تمام داشته باشند. جوانان دارای سنین ۲۳ سال و کمتر از طریق اتحادیه جوانان کمونیست اتحاد شوروی (کامسامول) به عضویت حزب پذیرفته میشوند. برای ورود به مرحله عضویت آزمایشی و یا عضویت حزب، بایستی از معرفی سه عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی که حداقل ۵ سال سابقه حزبی داشته و دست کم از یکسال قبل سابقه فعالیت فعالانه در حزب داشته باشند، برخوردار بود. اعضای کامسامول معرفی نامه‌ای از سازمان کامسامولی پایه که توسط کمیته کامسامولی ناحیه مورد تأیید قرار گرفته (در نیروهای مسلح بوسیله کمیته هنگ (یا ناو در نیروی دریایی) و با تصویب معاون سیاسی فرمانده) ارائه میدهند. این معرفی نامه معادل معرفی یک عضو حزب می‌باشد.

اگر فرد در پایان مرحله آزمایشی خصوصیات و کیفیات شخصی لازم برای عضویت در حزب را از خود بروز نداده، باشد، تشکیلات از پذیرش وی خود داری می‌نماید.

بیش از دوسوم اعضای جدید حزب از کامسامولها می‌باشند و این شاهدهی بر پیوند عمیق نسل جوان با ایده‌های کمونیسم و زوال ناپذیری نیروهای حیات بخش حزب کمونیست اتحاد شوروی است. صفوف سازمانهای حزبی در ارتش و نیروی دریایی بوسیله نظامیان نخبه در فعالیتهای نظامی و سیاسی و بوسیله جوانانی که از نظر سازمان پایه حزبی و کلکتیویته نظامی شایسته تشخیص داده شده و در خدمت و زندگی اجتماعی فعالیت از خود بروز داده‌اند، پر می‌شود.

هر فرد کمونیست، همانگونه که در اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان گردیده موظف است «مشوق فعال، ایده‌های انترناسیونالیسم سوسیالیستی و میهن پرستی شوروی در میدان توده‌های زحمتکش باشد، بر علیه بقایای ناسیونالیسم و شوونیسم مبارزه نماید و در کردار و گفتار به تقویت دوست میان خلقها، اتحاد شوروی و تقویت پیوند برادری مردم شوروی با خلقهای اروپا و آسیای سوسیالیسم و پرولتاریا و زحمتکشان تمامی کشورها یاری رساند.»

حزب تنها دارای یک نوع انضباط است که رعایت آن برای تمامی اعضا صرف نظر از شایستگیها و پست و مقامشان بطور یکسان الزامی است. کمونیستها باید در مقابل حزب و خلق صادق و امین باشند، اسرار حزبی و دولتی را حفظ نمایند، انتقاد و انتقاد از خود را گسترش دهند و بر علیه هر عمل زیانبخش برای حزب و دولت واکنش نشان داده و ارگانهای حزبی و [در صورت لزوم] تا بالاترین سطوح و منجمله کمیته مرکزی حزب را از آن با اطلاع سازند.

اساسنامه حزب، کمونیستها را به حداکثر مشارکت در امر استحکام بخشیدن به قدرت دفاعی اتحاد شوروی و مبارزه خستگی ناپذیر در راه صلح و دوستی میان خلقها ملزم می‌سازد. سازمانهای حزبی و وسایل متنوعی برای مجازات اعضای که اساسنامه حزبی را زیر پا می‌گذارند در اختیار دارند.

برای تخلفات جزئی از تدابیر آموزشی، انتقاد برادرانه، توبیخ و یا اخطار استفاده میشود. برای تخطی از تکالیف اساسنامه‌ای و دیگر تخلفات در مورد نامزد عضویت و یا عضو مجازاتهای انضباطی قابل اعمال است: اخطار، توبیخ (توبیخ شدید) و توبیخ شدید همراه با درج در پرونده شخصی. حداکثر میزان مجازات اخراج از حزب است. راجع به اخراج در جلسه عمومی سازمان پایه حزبی تصمیم گرفته میشود. براینکه تصمیم لازم الاجرا شود بایستی حداقل دوسوم شرکت کنندگان جلسه آن را تصویب نمایند.

در سازمانهای حزبی ارتش و نیروی دریایی تصمیم اخراج پس از تأیید کمیته حزبی ارگان سیاسی بالاتر جنبه قانونی می‌یابد. فرد اخراج شده حق دارد و در ظرف دو ماه از تاریخ اخراج نزد ارگانهای حزبی بالاتر، منجمله کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی دادخواهی کند.

در اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی قید گردیده «اگر فردی از اعضای حزب مرتکب جنایتی نسبت به حقوق عمومی شود از حزب اخراج و مطابق قانون مورد تعقیب قرار می‌گیرد.» تدابیر مربوط به اعمال اتوریته (قدرت) حزب بیشتر آموزشی و کمتر مجازاتی هستند. این تدابیر بر اساس اقتناع یعنی روش اصلی اعمال اتوریته حزب پایه گذاری شده است. مجازاتهای اعمالی در مورد فرد کمونیستی که تکالیفش را زیر پا می‌گذارد، یعنی مجازاتهای پیش بینی شده در اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، واکنش طبیعی کلکتیویته سازمان

پایه می باشد. زیرا خطای یک کمونیست همیشه بر تمامی کلکتیویته (جمع) منعکس میشود و گواهی بر وجود اشتباهات و نارسائیهای در فعالیت مجموعه سازمان پایه می دهد.

هر عضو حزب از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در ارگانهای حزبی، حق بحث آزادانه در مرد مسائل سیاسی و فعالیت عملی حزب در جلسات، کنفرانسها و کنگره های حزبی، نشستهای کمیته های حزب و مطبوعات حزبی، حق ابراز نظر و دفاع از آن قبل از اتخاذ تصمیم بوسیله تشکیلات و حق انتقاد از هر کمونیست دیگری، صرف نظر از پست و مقامش، برخوردار می باشد. اشخاصی که در برابر انتقاد ایذاء و فشار متوسل شوند به شدیدترین مجازاتها تا اخراج از حزب، می رسند. عضو حزب می تواند سوالات، تقاضاها و پیشنها داتش را در برابر هر مرجع حزبی، منجمله کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح نماید و تقاضای پاسخ مناسب بنماید. در هنگام بررسی فعالیت و رفتارش حق شرکت در جلسات حزبی و جلسات دفترهای سیاسی و کمیته ها را دارد.

فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی بر اساس مراعات اکید موازین لنینی زندگی حزبی، اصل رهبری جمعی، گسترش دموکراسی درون حزبی، انتقاد و انتقاد از خود و فعالیت و روحیه ابتکار کمونیستها قرار دارد.

مواردی از اساسنامه حزب که از حقوق و تکالیف اعضا سخن می گوید، دارای اهمیت بنیادی عظیمی می باشد و به میزان وسیعی چهره یک فرد کمونیست و خصوصیاتش را به مثابه مبارزه سیاسی راه پروری امر بزرگ حزب کمونیست معین می کند.

از: «بررسی نظامی شوروی» فرانسه

شماره ۹ سال ۱۹۸۰

انگلس از دیدگاه لنین

هر محققى که درباره لنین، این تاریخدان مارکسیست، تحقیق می کند از دانش ژرف او، به ویژه در زمینه تاریخ مارکسیسم، شگفت زده می شود. این بدان علت است که آثار لنین در زمینه تاریخ و کمک او به طرح علمى زندگى نامه مارکس و انگلس، با فعالیت های او بعنوان یک تئوریسین و پراتیسین مارکسیسم، پیوند نزدیک داشت.

شیوه برخورد روشن بینانه و مطالعه همه جانبه تاریخ مارکسیسم در رابطه با تکامل اندیشه اجتماعى و روند انقلابى، یکى از مهمترین و بزرگى های آثار لنین به شمار می رود. لنین درباره تمام آثار مارکس و انگلس که در آن روزگار در دسترس او بودند، شناخت ژرفى داشت. تنها نگاهی به فهرست آخرین چاپ مجموعه کامل آثار لنین کافى است تا ما را متقاعد کند که او بدون اغراق تمامى آثار انگلس را که در روزگار او در دسترس بود مى شناخت. (باید یادآور شد که این فهرست، تنها شامل آثاری است که نقل قول شده یا مشخصاً مورد اشاره قرار گرفته اند، در حالی که در مواردی، بویژه در مورد مقالات انگلس در روزنامه نویه رابنیشیه تایتونگ او بطور کلی به نتیجه گیری های مارکس و انگلس، تاکتیک های آنها و غیره بصورتى کلی سخن گفته و تنها آثاری از مارکس و انگلس را که به دوره مورد بحث او مربوط می شوند مورد استفاده قرار داده است.)

در سال ۱۹۱۸، پس از آنکه مقرر حکومت شوروی به مسکو انتقال یافت، لنین توانست یک کتابخانه شخصی دائر کند، توجه خاصی به آثار مارکس و انگلس مبذول داشت، و کلیه



F. Engels

چاپ‌های آثار آنان و نوشته‌های مربوط به زندگی‌شان را جمع‌آوری کرد. کتابخانه او دارای ۱۶۷ جلد از آثار بنیانگذاران مارکسیسم، از جمله شامل ۶۲ چاپ از آثار انگلس و بیش از ۱۰۰ کتاب دربارهٔ مارکس و انگلس بود.

ما بدون ادعای ارائه گزارشی جامع از آنچه آثار لنین به زندگی نامه نویسان انگلس عرضه می‌دارد، دربارهٔ ارزش متدولوژیک آثار لنین برای مطالعهٔ سهم انگلس در تکامل مارکسیسم سخن می‌گوئیم و شیوهٔ برخورد لنین به آثار وی را نشان می‌دهیم.

«بدون در نظر گرفتن تمامی آثار انگلس، درک مارکسیسم و تشریح آن غیرممکن است.»^۱

این جمله با روشنی هر چه بیشتری نظر لنین را دربارهٔ یکی از بنیانگذاران مارکسیسم بیان می‌دارد. لنین در تنظیم زندگی‌نامهٔ انگلس این‌تر را که انگلس، در کنار مارکس، یک تئورسین برجستهٔ مارکسیسم بود، یکی از مهم‌ترین اصول متدولوژیک می‌دانست. او در یکی از نخستین مقالاتش دربارهٔ زندگی انگلس (۱۸۹۵)، می‌نویسد: «انگلس، بعد از دوستش کارل مارکس (که در سال ۱۸۸۳ درگذشت)، بهترین اندیشمند و آموزگار پرولتاریای جدید بود...»^۲. او سپس نوشت که «مارکس و انگلس در کنار هم، بدرستی بنیانگذاران سوسیالیسم نوین نامیده شده‌اند»^۳.

لنین پس از یک تحلیل مفصل از میراث انگلس در آثار خود به این نتایج صریح دست یافت. برای جلب توجه خواننده به اهمیت آثار انگلس در زمینهٔ تکامل هر چه بیشتر تئوری مارکسیستی کافی است به این آثار مشهور لنین اشاره کنیم: دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، ماتریالیسم و امپریوکریتسیسم، دولت و انقلاب، و انقلاب پرولتاری و کائونسکی مرتد. لنین حتی بهتر از ف. مرینگ، یکی از فرزانه‌ترین و آگاه‌ترین تاریخ‌شناسان مارکسیسم، توانست به تشریح و توضیح اهمیت تئوریک و ضرورت آثاری از انگلس مانند وضع طبقهٔ کارگر در انگلستان، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان (لنین هم مانند دیگر اندیشمندان زمان خود، فکر می‌کرد این اثر از مارکس است)، جنگ دهقانی در آلمان، دربارهٔ اتوریته، باکونینیست‌ها در علم، مسئلهٔ ممکن، آنتی دوربنگ، نامه‌های انگلس، و پیشگفتارهای او بر آثار مارکس بپردازند.

لنین سهم انگلس تئورسین را در تمامی اجزاء مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی،

(۱) و. ل. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲۱، ص. ۹۱.

(۲) همانجا، ج. ۲، ص. ۱۹.

(۳) همانجا، ج. ۱۹، ص. ۵۵۸.

و تئوری کمونیسم علمی، و تدوین استراتژی و تاکتیکهای مبارزه آزادیبخش پرولتاریا، به تفصیل بیان کرد.

او در انجام این کار به اثبات علمی و فلسفی آموزش جدید، یا به بیان دقیقتر، به مسئله دیالکتیک و تدوین و تعبیر انگلس از این مسئله، توجه عمده‌ای مبذول داشت. او اغلب این سخنان انگلس را تکرار می‌کرد که مارکسیسم یک دگم نیست، و این که مارکسیسم «ماتریالیسمی نیست که در الفبا توقف کرده باشد، بلکه از آن فراتر می‌رود»^۱. لنین در مقاله «برخی از ویژگی‌های تکامل تاریخی مارکسیسم»، می‌نویسد: «انگلس با اشاره به خود و رفیق مشهورش می‌گوید: نظریه ما یک دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است. این عبارت کلاسیک با نیرو و قدرت بیان شگرف خود، برآن جنبه مارکسیسم که غالباً از نظر دور مانده است، تاکید میکند»^۲.

لنین با اشاره مکرر به این حکم، آنرا شالوده‌ای متدولوژیک برای تمام فعالیت خود می‌دانست، و مانند انگلس معتقد بود که طبقه کارگر به دیالکتیک ماتریالیستی بمثابة سلاح ثنور یک خود نیاز دارد. لنین نیز مانند انگلس می‌گفت دیالکتیسیست کسی است که وقایع را بطور عینی مشاهده کند، آنها را در روند تکاملی شان و در کلیت روابط گوناگونشان، در نظر گیرد و وابستگی متقابل رابطه علت و معلولی را در همه وقایع و در جنبه‌های مختلف هر پدیده‌ای مورد توجه قرار دهد. یک نمونه خوب از این طرز نگرش، برخورد او نسبت به استفاده انگلس از دیالکتیک در تدوین استراتژی و تاکتیکهای جنبش طبقه کارگر می‌باشد. بیاد بیاوریم که او جوهر مکاتبات مارکس و انگلس را دیالکتیک در عمل توصیف می‌کرد («می‌توان گفت موضوع اصلی کل مکاتبات... دیالکتیک است»)^۳.

لنین در پاره‌ای از آثار و مقالات خود، با بررسی تاکتیکهای مارکس و انگلس در انقلاب سال ۱۸۴۸-۱۸۴۹، و بررسی مسایل ملی و ارضی توسط آن دو و مبارزه شان علیه رفورمیسم و سبکتاریسم ورهنمودهایشان به احزاب سوسیالیست و مانند آن...، این نتیجه گیری را به تفصیل توضیح می‌دهد. او همزمان با نشان دادن اهمیت تاریخی آثار و نامه‌های انگلس درباره این یا آن وضعیت مشخص، به روش علمی انگلس در برخورد به مسائل مورد نظر و حل آنها اشاره می‌کند، و غالباً از عبارت: «روش طرح مسئله از طرف مارکس و انگلس» استفاده می‌کرد. تاکید بر چگونگی طرح مسئله از طرف بنیانگذاران مارکسیسم و چگونگی روش آنها در قبال حل آن خصلت نمای آثار لنین است. بعنوان مثال مقاله «موضوع حزب کارگران در قبال

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۵، ص. ۴۰۵.

(۲) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۷، ص. ۳۹.

(۳) همانجا، ج. ۱۹، ص. ۵۵۴.

مذهب» (۱۹۰۹) را به عنوان نمونه‌ای از طرز تحلیل لنین از دیالکتیک درونی آثار انگلس در نظر بگیریم.

لنین در این مقاله به تفصیل قسمتهائی از آنتی دورینگ و مسئله هسکن، و همچنین برخی نظرات انگلس را در باره برنامه ارفورت، که به شیوه برخورد به مذهب مربوط می‌شوند، مورد بحث قرار می‌دهد، و به رابطه احکام انگلس (که گاهی با یکدیگر در تضادند) با شرایط مشخص و با سطح تکامل جنبش طبقه کارگر اشاره می‌کند. لنین نشان می‌دهد که فقط «اشخاصی که برخوردی سرسری با مارکسیسم دارند، و اشخاصی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند فکر کنند، این تاریخ (یعنی جنبه‌های گوناگون موضع حزب طبقه کارگر در قبال مذهب—نویسنده) را کلاف سر درگمی در تضادها و تزلزلات مارکسیستی می‌دانند»^۱؛ او نشان می‌دهد که این ملالفظی‌های آثارشیت هستند که مایلند چنین «تضادهائی» را جستجو کنند. لنین سرگشتگی این ملالفظی‌ها در تشخیص به اصطلاح تضادهای مارکسیسم در آثار انگلس را در برابر این تر فرار می‌دهد که تضادهای مزبور استنتاج مستقیمی از ماتریالیسم دیالکتیکی است که معتقد است همه چیز در حالت تغییر دائمی است و پیوسته از مرحله‌ای پست به مرحله‌ای عالی‌تر می‌رسد. «در این مورد نیزه خط سیاسی مارکسیسم با اصول فلسفی آن پیوندی جدائی‌ناپذیر دارد»^۲. لنین پس از جمع‌بندی بحث می‌گوید که این نوع تضاد، «تضادی واقعی در زندگی واقعی است، یعنی تضادهای دیالکتیکی است و نه لفظی یا اختراعی»^۳، و نیاز به مطالعه دقیق دارد.

لنین در آن مقاله، بوضوح آنچه را که هنگام تحلیل بسیاری از آثار مارکس و انگلس بنظرش رسیده: تاکتیکهای آنان در طول انقلاب سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹، موضع آنان در قبال جنگها، و رهنمودهای مختلف شان به جنبش طبقه کارگر در امریکا، بریتانیا و آلمان، یعنی موضع تحلیلی آنان در قبال مسائل دیالکتیک روندهای اجتماعی بطور عام را فرموله می‌کند.

مثال قابل توجه دیگری این است که لنین اهمیت متدولوژیک نظر انگلس را در مورد سوسیالیسم تخیلی مطرح می‌کند، و آن اینکه «آنچه از لحاظ شکل اقتصادی خود کاذب است، ممکن است در عین حال از دیدگاه تاریخ جهانی حقیقت باشد»^۴. لنین با بررسی مضمون این نتیجه گیری انگلس در مقاله «دو اتوپی» تاکید می‌کند که «این تر عمیق انگلس را باید هنگام ارزیابی اتوپی معاصر نارود نیکی یا تروودویکی در روسیه (و شاید نه تنها در روسیه بلکه در برخی از کشورهای آسیائیه، که در قرن بیستم در حال گذراندن انقلاب‌های بورژوائی هستند) به

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۵، ص. ۴۰۴.

(۲) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱۵، ص. ۴۰۵.

(۳) همانجا، ص. ۴۰۶.

(۴) همانجا، ج. ۳، ص. ۳۵۷.

خاطر داشت»^۱ توضیح لنین تر انگلس را برای ما ملموس تر می کند و در زمان بدان ابرام بیشتری می بخشد.

لنین در مقاله «جنگ چریکی» (۱۹۰۶) که تماماً بر پایه آثار مارکس و بخصوص انگلس استوار شده است، اگرچه بطور صریح به نام این آثار اشاره ای نگردیده است، لنین این بار تکامل ارزیابی های آنها از مسئله اشکال مبارزه را توضیح می دهد، و اوضاع و احوالی را که بر تکامل نظریات آنان تأثیر بخشید، بررسی می کند. نتیجه گیری های او، بر پایه تحلیل این نظرات که مارکسیسم «جنبش را به هیچ نوع خاصی از مبارزه» محدود نمی کند، و اینکه «مارکسیسم... از عمل توده ای... می آموزد... مارکسیسم در مورد مسئله اشکال مبارزه خواستار بررسی مطلقاً تاریخی است»^۲، باز هم شیوه برخورد و روش مارکس و انگلس را برای ما تشریح می کند، و قابلیت کار بست آنها در شرایط نوین، و برای حل مسائل نوین نشان میدهد. مثال های مشابه بسیاری را می توان ذکر کرد. اما یک مسئله دیگر نیز حائز اهمیت است. همانطور که گفته شد، لنین همواره می کوشید شناختی عینی و همه جانبه از تمامی اندیشه های انگلس، در مورد این یا آن مسئله بدست آورد، و نشان دهد که آن اندیشه ها از درک دیالکتیکی - ماتریالیستی موضوعات مشخص ناشی می شوند. آنچه توجه لنین را جلب می کرد همان کارآئی متدولوژی علمی مارکسیستی بود، و او این مطلب را در هر فرصتی توضیح می داد. او در مقاله «امپریالیسم و انشعاب سوسیالیسم» نوشت: «ما عمداً عبارات مستقیم مارکس و انگلس را نسبتاً مبسوط تر نقل کرده ایم تا اینکه خواننده بتواند آنها را بمشابه یک کل مطالعه کند. و باید آنها را مطالعه کرده، آنها شایسته تعمق هر چه بیشتری هستند.»^۱ اما فکرش را بکنید که انگلس چگونه مسئله را مطرح می کند»^۲. این درخواست اختصاص لنین از خواننده نمایانگر روش کار خود او و جوهر فعالیت خلاق اوست.

بار دیگر تاکید میکنیم که این شیوه برخورد لنین به آثار انگلس، او را در شرایط نوین تاریخی، قادر ساخت تا اهمیت خاص علمی و سیاسی اثر یا تز خاص وی را نمایان کند. باز هم از لنین نقل کنیم. او، در ژوئن ۱۹۱۸، مقاله «کلمات پیامبرگونه» را نوشت که در آن در باره «پیشگفتار انگلس بر جزوه (به یاد میهن پرستان بزرگ آلمان در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷) اثر سیگسموند بوکهایم عواقب احتمالی یک جنگ جهانی است، به بحث پرداخت. لنین در این مقاله نوشت: «فردر یک انگلس در سال ۱۸۸۷ این امکان را داشت که درباره جنگ جهانی

(۱) و. ل. لنین، مجموعه آثار، ج. ۳، ص. ۳۵۸.

(۲) همانجا، ج. ۱۱، ص. ۲۱۳، ۲۱۴.

(۳) و. ل. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲۳، ص. ۱۱۳.

(۴) همانجا، ص. ۱۱۹.

آینده بنویسد...

«چه نبوغی در این پیش‌گویی جلوه گر شده است! و چه اندیشه‌های پرباری در هر جمله این تحلیل طبقاتی دقیق، روشن، مختصر و علمی، نهفته است! کسانی که اکنون شرمگینانه تسلیم بی‌ایمانی، دلسردی و یأس‌اند چه بسیار که می‌توانند از آن بیاموزند! ای کاش... ای کاش کسانی که به آستان بوسی بورژوازی عادت دارند و کسانی که بخود اجازه می‌دهند که از بورژوازی بترسند فقط می‌توانستند فکر کنند، فقط قادر به تفکر بودند!

«برخی از پیش‌بینی‌های انگلس متفاوت از آب درآمدند... اما از همه شگفت‌انگیزتر آنست که بسیاری از پیش‌بینی‌های انگلس (دقیقاً) تحقق یافته‌اند. دلیلش آنست که انگلس تحلیل طبقاتی کاملاً دقیقی ارائه داد، و طبقات و روابط میان آنها بدون تغییر باقی مانده‌اند».^۱ این نقل قول نشان می‌دهد که لنین چه ارجحی برای انگلس و آثار او قائل بود. لنین در برابر انواع تحریف‌کنندگان و مخالفان آشکار مارکسیسم، نه تنها با اعتقاد یک اندیشمند، بلکه با شور کامل یک رزمنده، مبارزه کرد. این آشتی‌ناپذیری در برابر تحریف مارکسیسم، در میان تمامی آثار او کاملاً مشهود است.

آثار لنین همچنین مبنایی برای ارزیابی نقش انگلس در آفرینش اقتصاد سیاسی طبقه کارگر بدست می‌دهد.^۲ لنین با در نظر داشتن آثاری از انگلس چون درباره نقد اقتصاد سیاسی وضع طبقه کارگر در انگلستان، نوشت: «تماس با انگلس، بدون شک عاملی در تصمیم مارکس برای مطالعه اقتصاد سیاسی بشمار میرفت». در اینجا لنین این واقعیت را متذکر میشود که انگلس اولین کسی بود که به مطالعه اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری پرداخت، اولین کسی بود که روش ماتریالیسم دیالکتیکی را در این علم بکار بست و اولین کسی بود که در مورد نتایج انقلاب صنعتی تحلیلی ارائه کرد.

لنین کار انگلس بر روی جلد‌های دوم و سوم سرمایه را یک دستاورد عظیم علمی بشمار آورد. او با اشاره به سخنان م. آدلر مبنی بر اینکه انگلس با انتشار این مجلدات برای دوست کبیرش بنای یادبود با شکوهی برپا ساخت که ندانسته بر روی آن نام خود را نقش کرد، اضافه می‌کند: «در واقع این دو جلد سرمایه کار دو نفر است: مارکس و انگلس».^۳ لنین نشان داد که پدیده‌های جدید زندگی اجتماعی و سمت تکاملی آنها انگلس را واداشت که به مسأله ظهور مؤسسات صنعتی (تراستها و کارتلها) که تا حدودی سیمای سیستم

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ۲۷، ص. ۱۹۵، ۱۹۴.

(۲) برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به انگلس در نظریه اقتصاد مارکسیسم. ل. ا. لئونتیف، مسکو، ۱۹۶۵، و انگلس و اقتصاد سیاسی پروتری، ا. آی. مالیش، مسکو، ۱۹۷۰ (هر دو کتاب بزبان روسی)

(۳) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲، ص. ۲۴.

(۴) همانجا، ص. ۲۵ و ۲۶.

اقتصادی سرمایه‌داری را تغییر دادند، توجه کند؛ انگلس به نقش انحصارات، به «رقابت در کشورگشائی»، به پیدایش یک اشرافیت کارگری، به احتمال وقوع یک جنگ فوق‌العاده وحشتناک جهانی اشاره کرد. اما آنچه لنین برآن بیش از هر چیز ارج می‌نهاد، اطمینان مطلق انگلس به پیروزی نهائی انقلاب سوسیالیستی بود، که در پرتو کوششهای شخص لنین به واقعیت پیوست؛ این لنین بود که از پدیده‌های جدید تحلیل درخشانی آورد و تئوری امپریالیسم — این محور آموزش خود را آفرید.

لنین در یکی از نخستین مقالاتش گفته است که «انگلس اولین کسی بود که گفت پرولتاریا تنها یک طبقه رنجبر نیست»^۱، بلکه برعکس طبقه‌ای است که می‌تواند خود بشریت را آزاد کند. به عبارت دیگر، انگلس اولین کسی بود که اصل بنیادی کمونیسم علمی را مورد رسالت تاریخی طبقه کارگر، فرموله کرد. لنین برای کوشش‌های انگلس در بررسی مسائل مربوط به دولت، انقلاب پرولتاری، و تئوری مبارزه طبقاتی ارزش بسیار قائل بود. تحلیل‌های او به روشنی اختلاف بین شیوه برخورد او با میراث انگلس و شیوه برخورد مورخان پیشین مارکسیسم و زندگی نامه نویسان انگلس را نشان می‌دهد. بنظر ما، لنین بنظر متقاعد کننده‌ای اهمیت تئوریک عام و ضرورت آن جنبه‌ای از آثار انگلس را توضیح داد، جنبه‌ای که بقول خودش این امر را که «انقلاب را چگونه باید انجام داد و چگونه نباید انجام داد» نشان می‌دهد.

۰۰۰

لنین بطور خاص به تلاشهایی که در زمان او برای قرار دادن انگلس در مقابل مارکس صورت می‌گرفت پرداخت. کافی است در این رابطه به آن بخش از دولت و انقلاب که در آن از تضادهای ادعائی بین نظرات دو بنیانگذار مارکسیسم، دز مورد آینده دولت پس از انقلاب سوسیالیستی، گفتگو می‌کند، اشاره کرد.^۲ لنین براین عقیده بود که تحلیل اسناد مربوطه (نامه مارکس در ۱۸۷۵ به بروکه، و نامه انگلس در ۲۸ مارس ۱۸۷۵ به بیل) این نظر را تأیید می‌کند. که مارکس و انگلس با مطرح کردن جنبه‌های مختلف مسئله دولت، یکدیگر را تکمیل کرده‌اند، و اینکه افکار آنان در کلیت خود راه حلی جامع است، که براساس مقدمات تئوریک واحد و عام بنا شده است. این مفهوم وحدت فعالیت مارکس و انگلس را در بسیاری از آثار لنین، به ویژه در مواردی که اصول فلسفی مارکسیسم، کمونیسم علمی، استراتژی و تاکتیکیهای مبارزه آزادیبخش پرولتاریا، درسهایی از مبارزه ایدئولوژیک و جز آن را تشریح می‌کنند، می‌توان دید. (رجوع کنید به فردر یک انگلس، کارل مارکس، ماتریالیسم و امپریوکریسیسیسم، مکاتبات میان مارکس و انگلس، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش،

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲، ص. ۲۲.

(۲) همانجا، ج. ۲۵، ص. ۴۵۶ به بعد.

نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیکها، مارکسیسم و قیام، اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا، و مانند آن). لنین گاهی بر عمل مشترک آن دو تأکید مخصوص می‌کند. مثلاً او می‌نویسد که آنتی دورینگ انگلس، «با فلسفه ماتریالیستی مارکس هماهنگی کامل دارد و آن را تشریح می‌کند...»؛^۱ دربارهٔ کتاب لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان می‌نویسد: «او در لودویک فوئرباخ به تشریح نظریات خود و مارکس دربارهٔ فلسفه فوئرباخ می‌پردازد...»^۲

در واقع کوشش لنین برای نشان دادن اهمیت تئوریک آثار انگلس که پیش تر از آن یاد کردیم، به مثابه پاسخی بود علیه کسانی که در صدد تحریف آن‌ها بودند. او معتقد بود که «برای درک آنچه فردریک انگلس برای پرولتاریا انجام داده است، باید از اهمیت آموزش و کار مارکس در تکامل جنبش کنونی طبقهٔ کارگر تصور روشنی داشت».^۳ این، برای پژوهندگان زندگی نامهٔ انگلس اصل متدولوژیک مهمی به شمار می‌رود.

لنین نظر خود را با این کلمات تکمیل می‌کند: «بدین علت است که همه کارگران باید با نام و زندگی انگلس آشنا شده باشند».^۴ او به یکسانی نظرات مارکس و انگلس و خدمت انگلس به تئوری جامعه مارکسیسم، اهمیت بسیاری داد.

۵۵۵

آثار لنین شامل احکام و ارزیابی‌های مهم بسیاری است که به درک عرصه‌ها و جنبه‌های گوناگون فعالیت عملی انقلابی انگلس کمک می‌کنند؛ این آثار، از دیدگاه زندگی نامهٔ انگلس مسایلی چون شکل‌گیری نظریات پرولتری او، ارزش نخستین آثار او، فعالیت او در جریان انقلاب ۱۸۴۹-۱۸۴۸ و اهمیت آن را مورد بررسی قرار می‌دهند- بینیم لنین فعالیت انگلس در دوران انترناسیونال اول را چگونه تشریح می‌کند، چون این یکی از مسائل مورد مشاجره است.

عنصر جدیدی که لنین به تدوین تاریخ انترناسیونال اول و فعالیت مارکس و انگلس در آن افزود، با سهم او در تکامل مارکسیسم رابطه بسیار نزدیک دارد. تأکید می‌کنیم که بدون احیاء و تکامل تئوری حزب پرولتری، و آموزش مربوط به استراتژی و تاکتیکهای آن، بدون پیشبرد آموزش مبارزهٔ طبقاتی و شکل‌های آن، بدون توضیح اهمیت تئوری علمی، بدون تشریح تئوریک روند تلفیق تئوری با جنبش توده‌ای طبقهٔ کارگر، بدون تحلیل عمیق‌تری از ریشه‌های طبقاتی و

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲۱، ص. ۵۱.

(۲) همانجا

(۳) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲، ص. ۱۹.

(۴) همانجا، ص. ۲۰.

معرفتی اپورتونیسیم راست و «چپ» — بدون انجام همه اینها، روشن کردن معنای واقعی فعالیت مارکس و انگلس در انترناسیونال و ارزیابی اهمیت تاریخی آن غیر ممکن می بود.

برای پی بردن به سهم انگلس در انترناسیونال اول باید به تعیین نقش تاریخی انجمن بین المللی کارگران توسط لنین، توجه کرد. فقدان بینش تاریخی در مطالعه انترناسیونال به این نتیجه گیریهای نادرست منجر شد (و گاهی امروز نیز می شود) که انترناسیونال بیهوده بود و در هم شکست. نتیجه اجتناب ناپذیر این فقدان بینش تاریخی تصویری انحرافی از فعالیت مارکس و انگلس در انترناسیونال بدست می دهد. لنین هم مانند بینانگذازان مارکسیسم، همواره به انترناسیونال اول بمثابة مرحله خاصی در تکامل مبارزه پرولتری می نگریست. و در حالی که مارکس و انگلس از پیش بینی علمی درباره مسیر این تکامل آغاز می کردند، لنین ارزیابی خود از انترناسیونال را بطور کلی بر تحلیل این مرحله از تاریخ جنبش طبقه کارگر بنا نهاد.

تعریف لنین از نقش تاریخی انترناسیونال اول، بر ویژگیهای اوضاع خاصی که انترناسیونال در آن بوجود آمده بود و بر وظایف تاریخی جنبش طبقه کارگر در آن مقطع مبتنی بود؛ او کار خود را از دوره بندی تاریخ معاصر و روند انقلابی آغاز کرد و نشان داد که چگونه گرایش های ذاتی درون انترناسیونال اول در عمل به ارتقاء جنبش طبقه کارگر منجر شدند.

در سال ۱۸۹۴ لنین در کتاب «دوستانم مردم»^۱ میگوید که چگونه بر ضد سوسیال دموکراتها می جنگند؟، با ادعاهای میخائیلو فسکی مبنی بر اینکه کوششهای انترناسیونال بیهوده بود، به مقابله برخاست (قضیه به تلاشهایی به منظور خاتمه دادن به نزاع ملی میان زحمتکشان مربوط می شد). روش لنین بلافاصله جلوه گر شد. او نشان داد که نکته اساسی این نیست که انترناسیونال اول در خاتمه دادن به خصومت ملی ناموفق بوده است، بلکه این است که مسئله تنها با پیروی از خط مشی انترناسیونال، تنها با متحد کردن ستمدیدگان، با تشکیل سازمان های ملی پرولتری و متحد کردن آنها در یک ارتش بین المللی به منظور مبارزه با سرمایه بین المللی، قابل حل است.^۲ لنین گفت که انترناسیونال اول، امکان دستیابی به یک چنین اتحاد بین المللی طبقه کارگر را به اثبات رسانیده بود؛ و اهمیت کنونی و تاریخی تجربه آن در همین است.^۳ او بعدها او کراراً از نقش انترناسیونال دقیقاً از دیدگاه لزوم تشخیص گرایش های ذاتی آن، و از امکان انجام چنین تشخیصی سخن گفت.^۴

در این رابطه، آثار لنین مثل بزیر پرچی دروغین، سوئین انترناسیونال کمونیستی، و انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ اهمیت ویژه ای دارند.

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۱، ص. ۱۵۵.

(۲) همانجا، ص. ۱۵۶.

(۳) همانجا، ج. ۴، ص. ۱۷۶، ج. ۶، ص. ۳۷، ج. ۱۳، ص. ۸۲.

دوره بندی تاریخ معاصر از دیدگاه روند انقلابی جهانی و الگوی آن که برای اولین بار توسط لنین صورت گرفت مبنای تعیین وظایف تاریخی طبقه کارگر در هر مرحله، و نتیجتاً، وظایف خود انترناسیونال اول قرار گرفت. بر مبنای دوره بندی مذکور، پیدایش انترناسیونال اول نتیجه منطقی مبارزه طبقاتی بود. این که انترناسیونال، بین دو دوران بوجود آمد، خصوصیات ویژه ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن را توضیح می دهد.

از سوی دیگر، لنین پس از نشان دادن این که روند انقلابی دستخوش تغییرات کیفی شود و از مراحل می گذرد، یگانگی آن در عرصه تاریخ و پیوستگی مراحل مختلفش را نشان داد. بنابراین ایجاد احزاب توده ای پرولتری در مقیاسی ملی، تداوم آرمان انترناسیونال اول در شرایط جدید بود، و نه بر عدول از سنتهای آن.

بر مبنای روش لنین، بررسی تاریخ انترناسیونال را در پرتو گرایش هایی نباید انجام داد که از انترناسیونال سرچشمه گرفته و بعدها تکامل یافته اند. به بیان دیگر، انجمن بین المللی کارگران، نه صرفاً بمشابه شکلی از همبستگی با ویژگیهای مشخص تاریخی، به صورتی که دیگر دورانهای گذشته و خاتمه یافته است، بکله بمشابه نقطه آغاز جنبش کنونی طبقه کارگر، به مثابه چیز زنده ای که از گذشته به ما رسیده است، متجلی می شود. لنین می گوید: انترناسیونال اول (۱۸۷۲ - ۱۸۶۴)، سازمان بین المللی کارگران را، برای تدارک یورش انقلابی آنان علیه سرمایه، پی ریزی کرد.^۱ او تاکید میکند که جنبش کمونیستی، ادامه آرمان انترناسیونال اول است و پرچم آن را برافراشته است.

لنین نخستین کسی بود که به تحلیلی جامع (بخصوص در سرنوشت تاریخی آموزش کارل مارکس) از پیوستگی تاریخ جنبش طبقه کارگر با تاریخ تکامل و رواج مارکسیسم بعنوان دو جنبه یک روند واحد پرداخت. این پیوستگی امروزه نقطه آغاز تمامی مطالعات مارکسیستی است که درباره تاریخ انترناسیونال اول، و فعالیت انگلس بعنوان یکی از رهبران و سازمان دهندگان آن صورت می گیرد. نز لنین، بوضوح سمت کلی فعالیتهای بنیانگذاران مارکسیسم در انجمن بین المللی کارگران را نشان می دهد - از سازماندهی فعالیت های مشترک، از طریق مبارزه ایدئولوژیک و محو آثار اندیشه های سوسیالیستی ما قبل مارکس، به تأمین وحدت ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر و دستیابی به تاکتیکهای هماهنگ مبارزه برای سوسیالیسم. ارزشیابی لنین از مبارزه ایدئولوژیک درباره مسئله ملی در انترناسیونال، به درک فعالیت انگلس در آن سازمان کمک بسیاری کند. قبل از لنین، این جنبه از مبارزه مارکس و انگلس یا نادیده گرفته می شد یا تحریف می گردید. لنین در حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (۱۹۱۴)، اهمیت تئوریک و عملی نوشته های تفصیلی مارکس و انگلس را در مورد مسائل

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج ۲۹، ص. ۳۰۶.

لهستان و ایرلند در دوران انترناسیونال، با تأکید بر مضمون انترناسیونالیستی پرولتاری تاکتیکیهای آنان نشان می‌دهد.^۱ طرح یک چنین حکم اساساً نوینی تنها در پرتو تکامل بیشتر تئوری مارکسیستی درباره مسئله ملی، و با ارزیابی جنبشهای آزادیبخش ملی به عنوان یک جزء مشکله نیروهای انقلابی، ضدامپریالیستی و بمشابه متحد بالقوه پرولتاریا امکان‌پذیر بود. لنین مفهوم مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر را نیز تشریح کرد. او مسأله را عمیق‌تر از آنچه سوسیال دموکراسی چپ آلمان مطرح کرده بود، بررسی کرد. باید بخصوص برتر او مبنی بر اینکه آتارشیسم در مقایسه با مارکسیسم انقلابی نیست، تأکید کرد. لنین با اشاره به مقاله انگلس بنام «درباره آتوریته»، می‌نویسد: «سوسیال دموکراتها که می‌خواهند شاگردان انگلس به شمار آیند، از سال ۱۸۷۳ به این سومیلیونها بار بر سر این موضوع با آتارشیست‌ها مباحثه کرده‌اند، ولی نه آنطور که بایسته و شایسته مارکسیست‌ها است. ایده آتارشیستی الغای دولت، مهم و غیر انقلابی است— این است آنچه انگلس معتقد است».

لنین با توضیح دورانی که در آن «انترناسیونال اول نقش تاریخی خود را ایفا کرده بود، و اکنون راه را برای یک دوره تکاملی بس عظیم‌تر جنبش کارگری در تمام کشورهای جهان می‌گشود، دوره‌ای که در آن جنبش در سطح رشد می‌یافت و احزاب سوسیالیست توده‌ای طبقه کارگر در تک تک کشورهای تشکیل می‌شدند»، توصیف دقیقی از فعالتهای مارکس و انگلس در آن سالها ارائه می‌دهد. او می‌نویسد: «در آن زمان پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار آرام تشکیلاتی و آموزشی را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری ممکن نبود. «مارکس و انگلس شرایط زمان را بدقت سنجیدند؛ وضعیت بین‌المللی را درک کردند؛ آنها درک کردند که حرکت بطرف آغاز انقلاب اجتماعی باید آهسته باشد».

تعریف ماهیت دوران جدید در تکامل مارکسیسم و جنبش طبقه کارگر که لنین با افزودن این نظر که رشد مارکسیسم «در سطح» «به قیمت... قدرت یابی موقتی اپورتونیسیم» انجام گرفته، آن را تکمیل کرد، ما را در درک مضمون فعالیت انگلس در سالهای ۱۸۹۰—۱۸۷۰ یاری می‌دهد و شالوده عینی آنرا روشن می‌سازد. زواج مارکسیسم تمام انواع سوسیالیسم تخیلی و خرده بورژوازی را بی اعتبار کرد و باعث شد که مارکسیسم بمشابه ایدئولوژی مسلط در جنبش طبقه کارگر تحکیم شود. علاوه بر این، نقش مارکس و انگلس و فعالتهای آنان به عامل کلیدی در تکامل جنبش طبقه کارگر تبدیل شد. لنین می‌نویسد نفوذ بنیانگذاران مارکسیسم «بعنوان رهبران معنوی جنبش طبقه کارگر پیوسته افزایش می‌یافت، زیرا خود جنبش بطور بلا انقطاع رشد می‌کرد.» انگلس، پس از مرگ مارکس، هنگامی که «به تنهایی به عنوان مشاور و رهبر سوسیالیست‌های اروپا به کار ادامه داد، نقش بویژه مهمی را ایفا کرد. سوسیالیست‌های

(۱) و. ا. لنین، مجموعه آثار، ج. ۲۰، ص. ۴۴۲.

آلمان، که قدرتشان علیرغم پیگرد دولت، به سرعت و پیوسته افزایش می‌یافت همانقدر به رهنمودها و توصیه‌های او روی می‌آوردند که عقب‌مانده‌هایی، مانند اسپانیولی‌ها، رومانیایی‌ها، و روسها که هنوز مجبور به تأمل و ارزیابی در اولین گامهای خود بودند. آنها همگی از گنجینه‌های دانش و تجربه انگلس در سالهای پیری بهره می‌جستند». و این نقل قول به روشنی و با دقت نقش انگلس بطور عام را تشریح می‌کند— نقش او را بعنوان «مشاور و رهبر»، کار سترگ و متنوعش و تماسهای او را با جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بطور کلی. باید توجه داشت که برای لنین جنبش طبقه کارگر یک کل بهم پیوسته بود و او فعالیت انگلس را به مثابه راهنمایی برای جنبش طبقه کارگر بین‌المللی به شمار می‌آورد و نه به عنوان حاصل جمع‌ای از اقدامات جداگانه و بدون ارتباط با یکدیگر نسبت به این یا آن گردان ملی پرولتاریا (این نکته برای پژوهندگان اهمیت بسیار دارد). این تر لنین، در مورد دیالکتیک جوانب بین‌المللی و ملی، نقطه آغازیست برای رسیدن به شناختی صحیح از فعالیت انگلس در آخرین سالهای عمرش. این تر ما را در تشخیص این واقعیت یاری می‌دهد که حتی پس از انحلال انترناسیونال اول، اتحاد بین‌المللی جنبش طبقه کارگر از میان نرفت، و کار ثنور یک و عملی مارکس و انگلس، و کار انگلس به تنهایی پس از مرگ مارکس، برای حفظ این اتحاد تعیین کننده بود.

لنین در آن سال‌ها به دورشته از فعالیت انگلس توجه بیشتری مبذول داشت— به کار ثنور یک و به مبارزه ایدئولوژیک او (او نقش سازماندهی انگلس را کمتر مطالعه کرد زیرا در آن زمان بسیاری از مدارک، از جمله نامه‌های خطاب به انگلس در دسترس نبودند).

لنین، تمام مدارکی را که روشنگر مبارزه ایدئولوژیک انگلس با فوروسیم و اپورتونیسیم، و نیز با سکتاریسم «چپ» بود با دقت بسیار مطالعه کرد. او نشان داد که مبارزه انگلس علیه نفوذ ایدئولوژیک خرده بورژوائی در پرولتاریا و علیه رخنه نظرات ضد کارگری در جنبش سوسیالیستی، بهر شکل، بر سرنوشت جنبش طبقه کارگر تأثیر بسیاری گذاشته است.

لنین همواره شرکت فعال و خستگی ناپذیر انگلس را در جنبش طبقه کارگر می‌ستود. او درباره فعالیت انگلس در دوره تدارک برای کنگره انترناسیونال در سال ۱۸۸۹ می‌نویسد: «انگلس... با شور جوانان خود را در کارزار افکند»

لنین همواره مجذوب انگلس اندیشمند و مبارز، مجذوب ذهن روشن، قلمرو وسیع دانش، و انرژی بی‌پایان و قلب مهربان او بود. لنین در آثار و تجربه مبارزه انقلابی انگلس به جستجوی اندیشه‌هایی برای تکامل هر چه بیشتر ثنوری و مبارزه برای کاربست آن پرداخت و آنها را یافت. بدین علت است که تا به امروز نیز میراث لنین (که از لحاظ عمق اندیشه‌ها و دقت تحلیل حاضر اهمیت فوق‌العاده‌اند) منبعی برای مطالعه تمامی جنبه‌های زندگی و آثار انگلس، یکی از بنیانگذاران کبیر سوسیالیسم علمی، به شمار می‌آید. از: «علم اجتماعی»

شماره ۳، سال ۱۹۸۰



سازمان فدا ایمن خلقی ایران
الکتابت

ازانتشارات: سازمان فدا ایمن خلقی ایران (الکتابت)

قیمت ۸۰ ریال